

« به نام خالق آرامش »

نام کتاب: نبرد مع (بغیر سوم)

نام نویسنده: آدولف هیتلر

نام مترجم: صید عنایت

تعداد صفحات: ۱۷۴ صفحه

تاریخ انتشار: سال ۱۳۰۴



کافئین بوکلی

CaffeineBookly.com



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

را و ادار به اطاعت نماید.

بنابراین چیزی که توانست قلب میلیون‌ها کارگر آلمانی را بلرزاند موعظه پیروان مقدس کلیسای مارکسیست نبود بلکه هزار مامور تبلیغاتی مارکسیست بود که با قدرت تمام خود را بین ملت انداخت و تا جایی پیش رفت که در قلب هزاران کارگر ساده دل راه یافت حس حسادت و نفراشان را بر علیه بورژواها تحریک نمود او با نطق و خطابه‌ها و با تبلیغات آتشین خود رگ حساس مردم را به دست آورد و به آن اشاره نمود که باید برای حقوق از دست رفته خود که به دست بورژواها از بین رفته است قیام کنند.

این مأمورین زبردست در هزاران کنفرانس‌ها و مجامع و سندیکاها بنیای سخنرانی گذاشته و در شلوغ‌ترین کافه‌ها و آبجو فروشی‌ها بر سر میز بالا رفت و مانند ضربه‌های چکش اندیشه‌های خسته و فرسوده آنان را تکان داد و با این ترتیب هزاران فرآورده جاندار را به نام گروه انسانی بر علیه اجتماعات عظیم شوراند و اسلحه‌ای از عقاید عمومی به دستشان داده تا به طور دسته‌جمعی بر علیه اجتماع خود نبرد نمایند.

بعد از آن هزاران دسته‌بندی و تظاهرات دسته‌جمعی بوجود آمد و این دفیله‌ها شامل هزاران مرد و زن و پیر و جوان بود که از طبقات بدبخت و محروم جهانی تشکیل شده بود و کم‌کم به صورت ازدهائی در آمد که نفس سوزان او می‌توانست در آن‌واحد دنیائی را مسموم سازد، دنیائی را که مورد نفرت آن‌ها بود و دیکتاتور یزولتار را می‌توانست یک روز به پاس پیروزی‌های به دست آمده جشن عظیمی را برپا نمایند.

چندی نگذشت که این تبلیغات وسیع مردانی را بوجود آورد که با میل و شوق تمام حاضر شدند مقالات مطبوعات سوسیالیست را بخوانند ولی این مطبوعات بورژوا به جای این که یک نوشته ساده باشد از هزاران ناطق زبردست برای آن‌ها جدی‌تر بود.

زیرا در حالی که در توده‌های فشرده بورژوازی پروفیسورها و دانشمندان ادبی و تئورسین‌ها و مخصوصاً نویسندگان قلبی به نوشتن کتاب و روزنامه مشغول بودند



در مقابل آن‌ها ناطقین و سخنرانان مارکسیست دست به انتشار جراید زدند. این کار فقط از عهده یک مشت یهودی زبردست ساخته بود که می‌توانست مانند بهترین مامور تبلیغاتچی دروغ‌ها بسازد و توده مردم را به طرف خود بکشانند. به این سبب است که دنیای مطبوعات بورژوازی که تحت تأثیر افکار یهودی‌گری واقع شده و نظری برای تعلیم و تربیت و راهنمایی توده ملت ندارد نمی‌تواند روی عقاید و افکار عمومی نفوذ یافته و آن را تحت اختیار خود بگیرد. وقتی وضع به این قرار شد و توده ملت به طور مستقیم تحت تعلیم افکار یهودی قرار گرفت دیگر تغییر دادن اندیشه و خارج ساختن سموم کشیده‌ای که در رگ و پوست و عروق آن‌ها وارد شده کاری دشوار است.

بسیاری از چیزها در شرایط معین برای نفوذ دادن کلام در جای خود مؤثر است و این وابستگی به قدرت اعضاء و ساعتی که سخنرانی آغاز می‌شود مربوط است چنان‌که گاهی ممکن است همان کنفرانس و همان ناطق در اطراف همان موضوع در ساعات مختلف سه بعد از ظهر یا اول شب تفاوت کند.

زیرا شنوندگان در هر وقت آمادگی درک یا گوش دادن ندارند و گاهی مطلبی که در ابتدای سخنرانی گفته شده ممکن است تأثیرش بیشتر از زمانی باشد که در اواخر شب شنونده مجبور است در حال خسته آن را بشنود، معلوم است که اگر شرایط لازم موجود نباشد تأثیر لازم را نخواهد داشت.

وقتی که من در این کارها مبتدی بودم گاهی از اوقات جلسات خود را در ساعات صبح قرار می‌دادم و خصوصاً یادم هست که یکی از جلسات ما که در آبخوفروشی کند انجام می‌شد و موضوع بر سر فشار و تحدیدات ارضی بود در ساعات قبل از ظهر انجام شد.

آن جا سالن بسیار بزرگی بود که جمعیت بسیار زیاد می‌توانست در آن حضور یابد و برای این که اشخاص علاقه‌مند بتوانند در سخنرانی ما حاضر باشند وقت جلسه را در ساعت ده صبح روز یکشنبه قرار دادم.

نتیجه آن بسیار عالی و سود بخش بود.

سالن پر از جمعیت و استقبال گرمی از ناطق به عمل آوردند اما چون ساعتی



گذشت شنوندگان حالتی سرد و وارفته داشتند و هیچ کس حرارت و التهابی از خود نشان نداد و خودم هم سخت ناراحت بودم از این که می‌دیدم نمی‌توانم توجه شنوندگان را جلب کرده و رابطه بین خود و آنان برقرار سازم.

به نظرم می‌رسید که از سابق بدتر حرف نمی‌زدم اما تأثیر آن با صفر برابر بود. با ناراحتی و عدم رضایت از جلسه خارج شدم ولی در عین حال تجربه سودمندی به دست آوردم و بعدها که این سخنرانی را در وقت دیگر ایراد نمودم به نتایج بسیار سودمند رسیدم.

نباید تعجب کرد به یک نمایش تئاتر بروید و نمایشی را در ساعت سه بعد از ظهر و همین نمایش را با همان هنرپیشه‌گان در ساعت هشت بعد از ظهر تماشا کنید و قطعاً از تفاوت اثری که در شما باقی گذاشته تعجب خواهید کرد.

برای سینما هم همین مقررات صادق است و تنها چیزی که روشن است این که می‌توان گفت که در تئاتر هنرپیشه به قدری که در شب به خود زحمت می‌دهد در بعد از ظهر فعالیت نمی‌کند اما سینما دارای اثر دیگری است و بعد از ظهر و شب آن تفاوت ندارد.

این قانون کلی است که وقت اثرش بیشتر از مکان است بعضی محل‌ها دارای اثر مجادلت که شنونده را سرد می‌کند برای این که مطلب را خوب درک نمی‌کنند و برای درک مسائل به خود فشار می‌آورند.

خاطرات و تصویری که از دوران‌های پیش دور خود انسان باقی مانده می‌تواند تاثیر بسیار عمیقی داشته باشد که نمایش مربوط به حوادث قدیم در هر محل و هر وقت باشد ممکن است تاثیر دیگر داشته باشد و گاهی دیده شده است که در سال‌های قدیمی که دارای خاطرات سنگین است انسان را از حال طبیعی خارج سازد.

در هر صورت زمان و مکان و طرز سخنرانی شرایط هر چیز را تغییر می‌دهد هنگام صبح و هم چنین در مدت روز نیروی اراده انسانی وابسته به مسائل مهم یا ساده‌ای است که ناطق آن را انتخاب می‌کند ولی به طور عموم هنگام شب مثل این است که قوای فکری و اراده انسان در یک جا تمرکز یافته و بهتر می‌تواند احساسات



خود را نشان بدهد.

زیرا در حقیقت هر اجتماع به این نوع پیکار بین دو نیرو است و هر قومی ناطق که دارای نیروی نفوذپذیر باشد بهتر می‌تواند اراده جدیدی در اذهان خلق کرده و آنان را برای فراگیری آماده سازد.

همین عمل را سخنرانی‌های گرم و سنگین کلیساها و نورستعدان و محیط ساکت آن‌جا انجام می‌دهد.

در این مبارزه که شخص ناطق می‌خواهد دیگری را تحت تسلط خویش بگیرد از نظر تبلیغاتی می‌توانند روح او را منقلب سازند و این کاری است که نویسندگان کمتر می‌توانند در آن پیروز شوند.

به این سبب نوشته‌ها با تاثیرات محدودشان به زحمت می‌تواند عقاید و مفهومات موجود را محکم و عمیق‌تر سازد.

هیچیک از انقلابات تاریخ را نوشته‌های تنها نتوانسته است بدون کمک نطق و خطابه به نتیجه برساند.

گمان نمی‌کنم کسی به این عقیده باشد که انقلاب فرانسه را تئوری‌های فلسفی بوجود آورده در حالی که تاریخ به خوبی نشان می‌دهد نیروی انقلابیون بودند که با نیروی قلم نویسندگان و خطابه‌های آتشین توانستند ملت فرانسه را که سال‌ها در خواب بیهوشی فرو رفته بود تحریک نمایند و نتیجه آن انفجار عظیم حکومت ترور بود که توانست اروپا را از جا حرکت بدهد.

به همان نسبت غالب انقلاب‌های تاریخی و انقلاب کمونیستی روسیه تزاری نه فقط تحت تاثیر نوشته‌های لنین از جا کنده شده بلکه ناطق و سخنرانان کینه‌توز انقلابی بودند که یک بار صفحه تاریخ این کشور را عوض کردند.

این ملت خواندن و نوشتن را درست نمی‌دانست قادر نبود که به این زودی تعلیمان کمونیستی را با خواندن آثار کارل مارکس فراگیرد ولی هزاران ناطق زبردست که از این مکتب تعلیم گرفته بودند ملت خفته و رنج کشیده را وادار به انقلابات شدید نمودند.

همیشه این طور بوده و به این طریق باقی خواهد ماند.



روشنفکران آلمانی ما با فقدان کامل هوش و استعداد عملی خیال می‌کنند که یک نویسنده بایستی مانند ناطق و سخنران دارای انرژی باشد. این نظریه در یکی از مقالات ناسیونالیست که اخیراً انتشار یافته کاملاً محسوس است و نویسنده مقاله ضمن گفتگوی خود اظهار داشته بود که خواندن مقالات سخنرانان مانند نوشته‌های نویسندگان تاثیر عمیق در خواننده ندارد. این موضوع مرا به یاد انتقاد دیگران انداخت که در یکی از روزهای دوران جنگ به دستم افتاد.

نویسنده مقاله یکی از نطق‌های لئوید جرج و مدیر تجهیزات انگلستان را مورد تفسیر قرار داده و از آن نتیجه گرفته بود که مقالات او از نظر مفهوم واقعی تاثیر زیادی در خواننده نداشت.

بعدها بعضی از این نطق که در جراید روزیه چاپ رسیده بود به دستم افتاد و بعد از خواندن آن در حقیقت خنده‌ام گرفت که نویسنده آلمانی به قدری از مرحله پرت بوده که نتوانسته است تحت تاثیر این مقالات هنری واقع شود.

این شخص از نقطه نظر احساس شخص خویش درباره این مقالات اظهار نظر کرده در حالی که این عوام فریب انگلیسی این مقاله را به آن منظور نوشته بود که تا سر حد امکان بتواند در روح مردم انگلستان نفوذ پیدا کند.

از این نظر نطق‌های این مرد انگلیسی در نوع خود از بهترین شاهکارها به شمار می‌آید زیرا از متن گفتگوهای او به خوبی آشکار بود که در روح هم میهنان خود نفوذ کاملی داشته است.

اکنون می‌توانیم این نطق‌ها را با سخنرانی‌های شخصی مانند یتمان هلوک مقایسه کنیم.

در ظاهر نطق‌های او کاملاً جنبه معنوی داشت ولی در عین حال عدم قابلیت و قدرت این مرد را در صحبت کردن با ملت خود نشان می‌دهد و شاید تا آن وقت به طور واقع ملت خود را چنان که نشناخته بود.

معهداً در مغز گنجشک وزن خود مانند یک نویسنده ملابنویس آلمانی می‌خواست قدرت فکر ناطق انگلیسی را از روی مقیاس فکر خود اندازه بگیرد.



او سعی کرده بود پرحرفی‌های نویسندگان آلمانی را با نطق و خطابه مردانی مقایسه کند که با سخنرانی‌های خود دنیائی را تحت اختیار خود گرفته بود. در حالی که اگر از روی انصاف قضاوت شود للوید جرج از آن مردان سیاسی بود که با هزاران امثال بتمان هلوک برابری می‌کرد زیرا او با نطق‌های خود توانست روح و حکومت خود را تغییر داده و آنان را سرانجام وادار ساخت که از اراده او پیروی نمایند.

این تنها میزان شناسائی قدرت یک ناطق است.

بنابراین ارزش نطق و خطابه یک مرد سیاسی را بایستی از نظر ملت خودش به دهان می‌آورد که روی هم رفته هنر و قدرت سخنرانی او را نشان می‌داد.

پیشرفت و گسترش فوق‌العاده نهضت ملی ما که در فاصله چند سال از عالم نیستی قدم به هستی گذاشته بود و امروز کارش به جایی رسید که مورد بغض و دشمنی دشمنان داخل و خارج ملت ما واقع گردید افکار و نظریات آن را به سرعت تمام در همه جا شهرت یافت و دشمنان را برای مبارزه‌ای که به منظور نابودی ما آغاز شده بود مهیا کرد.

با این که در اساس هر یک از احزاب فلسفه‌ای وجود دارد و تا فلسفه‌ای نباشد حزب نمی‌تواند وجود پیدا کند ولی نهضت ما چون جنبه ملی داشت توجه همگان را به سوی خود جلب کرد زیرا ما در برنامه نهضت جدید خود گفته بودیم که ما نظری نداریم جز این که می‌خواهیم با روش جدید آموزش و پرورش ملت را در راه جدیدی راهنمایی کنیم که خودش بتواند درباره سرنوشت حال و آینده خویش قضاوت نماید.

حزب ناسیونال سوسیال از ابتدای کار خود نشان داد که می‌خواهد برای ملت خدمت کند و آنان را از یک دنیا خاموشی که تبلیغات دشمن آن‌ها در آن وادی خطرناک فرو برده مشخص سازد.

اجتماعات ملی برای هر ملتی که بخواهد موجودیت خود را نشان بدهد بسیار ضروری است.



انسانی که خود را در برابر هزاران خطر که از هر سو به طرف او حمله ور شده تنها و بدون پشتیبان می‌داند با پشتیبانی این حزب می‌تواند قدرت خویش را حفظ کند. تمام انسان‌ها در یک اجتماع تنها هستند و خود را از دیگران جدا می‌دانند ولی مردی که خود یا نماینده یک فلسفه جدید باشد در مقابل مشکلات می‌تواند به اتکای حزب برای خود تکیه‌گاهی فراهم کند و در این وقت است که از خاصیت فردی خارج شده و خود را عضو جامعه‌ای خواهد دانست که همگی پشت به هم داده جامعه‌ای جدید بوجود می‌آورد.

وقتی او از کارخانه یا خانه خود خارج می‌شود در ابتدا خود را به قدری کوچک می‌داند که از زندگی خود مایوس می‌شود.

اما ناگهان وارد یکی از جمعیت‌های بزرگ ملی شده و چون خود را از طرف هزاران مرد با شهادت در محاصره می‌بیند که همگی مانند او دارای ایمان کاملی هستند در آن وقت است که دیگر خود را تنها نمی‌بیند و مانند جمعیت کثیری است که تمام قدرت‌های جهان را در وجود او ریخته‌اند.

نهضت عظیم ناسیونال سوسیال نباید این مسائل را فراموش کند و خود را در اختیار بورژواهای خودخواه و سست عنصری بگذارد که گمان می‌کنند همه چیز را می‌دانند اما در حقیقت دولت خود را از دست داده و اختیار زندگی آنان به دست افرادی افتاده است که گرچه در ظاهر رنگ آلمانی دارند اما از دشمنان سرسخت او به شمار می‌آیند.

آری آن‌ها همه چیز را می‌دانند و خود را با هوش‌تر از همه فرض می‌کنند و همه چیز را می‌فهمند فقط تنها عیبی که دارند این است که خود را به آخرش مارکسیست‌ها انداخته‌اند.

با این روش خود را ناتوان‌تر از همه ساخته و بالاترین اندیشه‌ای که درباره خود دارند حس خودخواهی آن‌ها است در حالی که این احساس و حماقت برطبق ضرب‌المثلی که گفته‌اند همه از ریشه یک درخت به وجود آمده‌اند.

کسی که خودخواه باشد حماقت وابسته به آن است و دشمنان هر مرز و بوم از این دو صفت ممتاز و منفی حداکثر استفاده را خواهند نمود.



اگر این افراد با هوش امروز ارزش این قبیل سخنرانی‌ها را نمی‌دانند باید تا وقتی که زنده‌اند اسارت بیگانگان را بر دست و پای خود مشاهده کنند. خدا می‌داند این قبیل افکار فرسوده یک چنین ملت را اگر به حال خود بگذارند به کجا خواهد گشایند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فصل هجدهم

مبارزه جدید با جبهه سرخ

در جریان سال‌های ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ و هم‌چنین در سال ۱۹۲۱ در بعضی اجتماعات که آن‌ها را اجتماع بورژوازی می‌گفتند شرکت نمودم و باید اعتراف کنم اثری که این اجتماعات در من داشت مانند اثر روغن ماهی بود که به زور و جبر آن را به کودک می‌خورانند.

این روغن بد بود که کودک از روی اجبار می‌خورد شاید خوردن آن برای او مفید می‌باشد اما مزه و بوی آن چنان است که کودک ناچار به گریه می‌افتد. اگر می‌خواستند دست و پای ملت آلمان را در قید و بند‌های محکم به بندند و آن‌ها را مجبور کنند که در این نمایشات بورژوازی حضور یابند و درها را به طوری به روی آنان ببندند که قادر به بیرون آمدن نباشند شاید می‌توانستند به مقصود خود برسند اما افسوس که دیگر وقت این کارها گذشته و ملت به قدری هوشیار شده بود که گوسفندوار مانند سابق حاضر نمی‌شود از روی جبر و اضطراب در این جلسات حاضر شود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اگر واقعاً این طور می شد زندگی برای من رونق و معنائی نداشت و آرزو می کردم که یک آلمانی نباشم.

اما تعجب آور نبود از این که می دیدیم ملت آلمان مانند شیطان که از آب مقدس فرار بکند آن ها هم از حضور در این جلسات غیر مفید فراری بودند.

این آقایان بورژوا که خود را عاقل تر و داناتر از دیگران می دانستند در فن سخنرانی به قدری عاجز و ناتوان بودند که حتی بی سوادترین کارگران به این جمعیت ها ایمان نداشتند.

بعد از آن در جلسات دموکرات ها و میلیون آلمان و احزاب ملی آلمان و حزب خلق حضور پیدا کردم زیرا می خواستم بدانم که این جمعیت های پر سر و صدا چه نقش مهمی را بازی می کنند.

چیزی که پیش از همه نظر را جلب می کرد یک نواخت بودن طبقات شنوندگان بود.

غیر از اعضای حزب کسی دیگر در این جلسات حضور نمی یافت، همه آن ها بدون دیسپلین و بیشتر آن ها شباهت به یک کلوپ بازی داشت که بازی کنندگان در حال دهان دره کردن به کار خود مشغول بودند.

شخص ناطق نهایت جدیت و کوشش خود را به جا می آورد شاید بتواند مجلس خود را گرم کند.

ناطقین پشت سرهم حرف می زدند و یا اگر صحیح تر بگوئیم با صدای بلند نطق خود را مانند یک مقاله روزنامه یا رساله فلسفی و علمی برای مردم می خوانند از به کار بردن فنون مختلف نطق و خطابه عاجز بودند و کاملاً شیفته قصه خوانی های خنده دار بود که صدای خنده حضار را بلند می کرد ولی آن ها بدون این که به این نکات توجه داشته باشند مقاله خود را که قبل از وقت آماده ساخته بودند می خواندند

یک روز ناظر جریان جلسه در سالن واگرد مونیخ شدم، در آن روز اجتماعی به مناسبت یادبود سال روز جنگ ملی لایبزیگ تشکیل شده بود.

نطق تهیه شده به وسیله یک آقای سالخورده که ظاهراً استاد یکی از



اونیورسسته‌ها بود قرائت می‌شد.

در برابر صندلی خطابه به میز بزرگی قرار داشت و دو نفر در طرفین میز نشسته بودند و هر سه آن‌ها یک ردیکوت کوتاه پوشیده و کاملاً شیفته یک دادگاه عالی جنائی بود که حکم اعدام معکوس را می‌خواست بخواند و اگر آن هم نبود شکل یک جلسه مذهبی داشت که کشیش در حال موعظه کردن بود.

موضوع نطق که شاید قبلاً به چاپ رسیده بود اثر جالب ولی وحشتناکی در حضار نمود.

هنوز سه ربع ساعت از سخنرانی نگذشته بود که جمعیت به خواب مغناطیسی فرو رفته و اگر در فاصله این مدت مرد یا زنی از اتاق خارج می‌شد نظم جلسه فوراً بهم می‌خورد و گاهی اوقات نیز صدای پای به خدمت یا دهان دره ناطق به گوش می‌رسید.

سه کارگر که در این جلسه حضور داشتند خواه از نظر کنجکاوی و با این که وابسته سر ضرب بودند گاهی از اوقات در بین صحبت ناطق به دیگری نظری افکنده و تبسمی تلخ حاکی از ناباوری و تمسخر به او می‌انداخت.

بالاخره این کارگران به یکدیگر تنه زده و آهسته از سالن خارج شدند. معلوم بود که می‌خواستند نظم جلسه را بهم بزنند و از قیافه‌هایشان خواننده می‌شد که چیزی از سخنرانی او درک نکرده و یا به فکرشان می‌رسید که بکلی این سخنان بی‌فایده است.

وقتی که آن پروفیسور که صدایش رفته‌رفته ضعیف‌تر می‌شد خطابه خود را به پایان رساند، رئیس جلسه، از جا برخاست و با صدای روشن و صاف خود خطاب به خواهران و برادران آلمانی اظهار تشکر نمود و از استاد دانشگاه که به خود زحمت داده و آن خطابه را خوانده بود سپاسگذاری نمود.

مثل این بود که خودش هم می‌دانست نطق آقای استاد چندان تاثیری در حضار نداشته و به همان جهت خودش هم حاضر نشد چیزی در تایید گفته‌های او اظهار کند سپس از تمام حضار خواهش نمود که به جلسه رسمی خاتمه داده، هرکدام که می‌خواهند یکی از سرودهای خود را بخوانند.



آن سرود هم عبارت از این بود که:
ما همگی برادران و خواهران یک دیگر هستیم و باید برای یک دیگر مفید
باشیم.

سپس در سالن جلسه به راه افتاد و پیشنهاد کرد که سرود ملی آلمان خوانده
شود.

آن‌ها هم سرود ملی آلمان را به صدای بلند خواندند عجب در این بود که در
خواندن این بهره‌ور همگی با هم همراهی نمی‌کردند و در مصراع دوم صداها کوتاه‌تر
شد مثل این بود از آنچه که می‌خوانند زیاد اطمینان نداشتند.

بعد از آن جمعیت بهم خورد یعنی هر کدام با شتاب تمام سعی داشتند که بروند
دست‌های به طرف کافه‌ها و عده دیگر برای هوای آزاد متفرق شدند.

آری آخرین آرزوی آن‌ها خارج شدن و استفاده از هوای آزاد بود و من هم یکی از
آن‌ها بودم که می‌خواستم از آن محیط دور شوم.

این‌ها بودند که می‌خواستند ملتی را سراقراز و به درد هزاران آلمانی محروم
برسند.

این قبیل تظاهرات نابود شود.

البته ممکن است دولت از این کار خوشش بیاید زیرا این یک موضوع اجتماع
آزادی‌طلبی است، در این زمینه دولت معتقد است که نشاط و آزادی‌طلبی هر یک
غیر ملی طریقه‌اش این است که طالب سرگرمی مردم است زیرا وقتی مردم سرگرم
باشند کمتر درباره سیاست دولت و اقتصاد صحبت می‌کنند.



برخلاف آن اجتماعات ناسیونال سوسیال از اجتماعات آرام و بی‌سروصدا
نیست، در این جا امواج سهمگین دو عقیده متضاد بهم برخورد دارند و هرگز با
آوازخوانی‌ها بی‌مزه کودکان ملتی نمی‌شود بلکه نتیجه آن جوش و خروش
آتشفشان‌های را ست و تمایلات ملی طوفانی عظیم برپا می‌کنند.

از روز اول در نظر گرفته بودیم که برای حزب خودمان قوانین و مقررات بسیار
سخت قائل شویم زیرا نطق‌ها و خطابه‌های ما شیفته پر حرفی‌های



کنفرانس‌چی‌های بورژوا نبود ولی در هر حال آن‌ها مسائلی را پیش می‌کشیدند که رقیبان خود را تحریک نمایند.

اتفاقاً در اجتماعات ما نیز از این نوع رقیبان که طالب تحریکات و ناراحتی‌های ما بودند زیاد دیده می‌شوند.

گاهی از اوقات آن‌ها به صورت دسته‌جمعی به همراه عده‌ای عوام‌فریب جلو می‌آمدند و از قیافه‌هایشان پیدا بود که می‌خواستند به ما بگویند.

امروز تکلیف خودمان را با شما یکسره خواهیم کرد.

آری حقیقت این بود که بیشتر از اوقات به طور دسته‌جمعی حمله‌ور می‌شدند و نظرشان این بود که با در و پنجره شکستن دکان‌ها تکلیف خود را با ما روشن کنند. چه بسا اوقات کار ما به خوبی منتفی می‌شد و اگر خونسردی و مقاومت به خرج نمی‌دادیم بیم آن می‌رفت که مبارزه‌های گفتگو به جنگ و دعوی تن به تن منتهی گردد.

البته آن‌ها برای کارهای خود دلیل داشتند.

بیشتر از هر چیز رنگ سرخ پرچم‌های ما آنان را به داخل سالن می‌کشاند.

حقیقت این بود که بورژواهای معمولی وقتی دیدند که ما رنگ سرخ پرچم بولشویک‌ها را به خود زده‌ایم به قدری عصبانی و ناراحت شدند که دوست و دشمن را نمی‌شناختند ولی نمی‌توانستند مفهوم آن را درک کنند.

ناسیونالیست‌های آلمان شهرت داده بودند که ما هم یک نوع مارکسیست هستیم و از فرقه‌های ناسیونالیست‌های آزاد به شمار می‌آئیم.

زیرا این احمق‌های بی‌شاخ و دم هنوز بین مارکسیست و ناسیونالیست تفاوتی قائل نبودند.

هنگامی که فهمیدند ما به جای آقایان و خانم‌ها عده‌ای از هم‌میهنان آلمانی را به اجتماع خود راه می‌دهیم و به آن‌ها رفیق می‌گوئیم از این جهت بسیاری از رقیبان ما را به جای مارکسیست‌ها گرفته بودند.

بیشتر از اوقات از حماقت آنان خنده‌مان می‌گرفت اما این رویاه‌صفتان که دنیا را به دینار فروخته بودند نمی‌خواستند باور کنند که ممکن است یک جمعیت سرخ به



هم وجهه ملی داشته باشد.

بعد از فکر و اندیشه زیاد رنگ سرخ را برای پرچم‌های خود از آن جهت انتخاب کرده بودیم که به این وسیله رقیبان دست چپی را خشمگین سازیم و مقصد ما این بود که خشم و عصبان آن‌ها طغیان کرده و حتی اگر برای خرابکاری هم باشد قدم به اجتماعات ما بگذارند.

زیرا این منتها وسیله‌ای بود که می‌توانستیم وادارشان کنیم به سخنان ما گوش کنند.

اما اعمال دشمن برای ما تعجب‌آور بود زیرا آنان بعد از مشاهده این وضع تاکتیک خود را تغییر داده و در ظاهر اظهار عجز و ناتوانی نمودند ولی از راه حيله‌گری به نمایندگان و طرفداران خود دستور دادند که به اعمال و فعالیت‌های ما توجه نکنند و قدم در اجتماعات ما نگذارند.

این دستور به فوریت به موقع اجرا گذاشته شد.

اما چون با وجود این بعضی از طرفداران آن‌ها جسته‌گریخته به طور پنهان و آشکار به اجتماعات ما قدم گذاشته و بعد از مدتی تعدادشان زیاد شد و غالب آن‌ها تحت تاثیر سخنان ما قرار گرفته بودند پیش‌آمدها آنان را سخت خشمگین ساخته و به این نتیجه رسیدند که نباید برای همیشه خاموش بمانند و لازم است با یک سروصدای زیاد تکلیف خود را روشن کنند.

بعد از این حوادث تاکتیک آنان به کلی عوض شد و دستور دادند که عده‌ای بنام نمایندگان ملت وارد اجتماعات ما شده و با زور مشت تشکیلات جمعیت ما را متزلزل سازند.

ناگهان یک ربع ساعت قبل از شروع جلسه سالن سخنرانی ما لبریز از کارگرانی شد که قیافه‌های خشمناک خود را برای نبردی سخت آماده ساخته بودند. آن‌ها شیفته چلیک‌های باروت بودند که بر اثر آتش گرفتن فتیله حریقی هولناک برپا می‌کردند.

اما همیشه برخلاف این واقع شد.



این مردان به قصد دشمنی وارد شده بودند اما هنگام خروج از آنجا طرفدارانی بودند که هنوز تردید داشتند ولی در هر حال حرارت و التهاب اولیه برطرف شده بود.

کم‌کم کار به جایی رسید که بر اثر سخنرانی چند ساعت دوست و دشمن بهم درآمیخته و به شکل یک توده واحد پر حرارت درآمده بود.

هر نوع دستوری که برای برهم زدن اجتماعات ما داده می‌شد بی‌اثر می‌ماند. از این جهت روسا و فرماندهان حقیقتاً دچار ترس و نگرانی شدید شده و بالاخره تبلیغات ما چنان اثر مطلوبی داشت که همگی بر آن شدند که لازم است در مسائل ملی با یکدیگر تبادل نظر نمایند.

اما فرماندهان با این نظر مخالفت کردند و از آن تاریخ آمدورفت کارگران به اجتماع ما تقلیل یافت و چندی بعد دومرتبه از سر گرفته شد.

ممنوعیت و غدغن مورد توجه کسی واقع نشد و هر روز جمعیت از روز دیگر بیشتر می‌شد و غالب آن‌ها به صورت طرفدارانی درآمدند که از لحاظ تئوری با ما موافق بودند اما هنوز مرحله عملی باقی مانده بود.

پس از آمد و رفت‌های مکرر جنبه تئوری ساده به مرحله عمل رسید و هر جلسه که پایان می‌یافت بر عده ما افزوده می‌شد و گردانندگان جبهه سرخ که از این نتیجه‌گیری عصبانی شده بودند فریاد می‌کشیدند.

رفقای کارگر از آمد و رفت به اجتماعات ناسیونال سوسیالیست‌ها خودداری کنید.

این تردیدها و تزلزل‌های پی‌درپی بزودی در جراید سرخ منعکس گردید، گاهی آن‌ها هم طرفداران خود را به سکوت دعوت می‌کردند ولی درگذشت زمان دانستند که سکوت و آرامش فایده‌ای ندارد.

هر روز تهمتی جدید به ما می‌زدند و زمانی با دلیل و برهان به کارگران نشان می‌دادند که فعالیت‌های ما غیر از مسخره‌بازی چیز دیگر نیست.

اما کم‌کم این سرخ‌پوست‌ها دانستند که این سخنان در حال ما کارگر نیست زیرا بسیاری از کارگران باهوش به خود می‌گفتند اگر واقعاً نهضت ما غیر از مسخره چیز



دیگر نیست پس برای چه آن‌ها با دشنام و جمله پردازی می‌خواهند ما را از میدان خارج کنند از این جهت حس کنجکاوی عمومی تحریک شد سپس نوبت حيله گری رسید و شهرت دادند که جمعیت ما در برابر عالم بشریت جنایتکار خطرناکی هستیم.

مقاله‌های پشت سر هم برای شرح جنایات ما منتشر شد و حکایات و افسانه‌هایی شرم‌آور از خودشان برای لکه‌دار کردن ما می‌ساختند.

اما بزودی متوجه شدند که این تاکتیک هم کاملاً بی‌نتیجه است و غیز از این که تبلیغات آن‌ها اقطار عمومی را به سوی ما متوجه ساخته کاری صورت نداده‌اند من در مقابل این نبردهای سرد ساکت می‌ماندم.

به خود می‌گفتم زیاد مهم نیست که آن‌ها ما را مسخره می‌کنند یا به ما دشنام می‌دهند، به فرض این که ما را به نام جنایتکار و جمعیت فاسد معرفی کنند اما نتیجه‌اش این است که کم‌کم کارگران خواهند دانست ما تنها جمعیتی هستیم که باید با ما نبرد نکنند.

آن چه که هستیم و آنچه را که می‌خواهیم انجام دهیم بعدها همه کس خواهد دانست و روزی فرا می‌رسد که به این یهودیان مزدور نشان دهیم که غیر از سعادت ملت خود نظر دیگر نداریم.

یکی از دلایل بزرگی که تا آن روز نتوانسته بودند به مفهوم کاملی در جمعیت ما رخنه کنند و دست به خراب‌کاری بزنند بی‌عرضه‌گی و ناتوانی روسا و گردانندگان جبهه مقابل بود.

در هر حال این انتقادهای غیر از رسوائی خودشان نتیجه‌ای نداشت و منتظر بودند که از راه غیر مستقیم آخرین ضربه خود را وارد سازند.

اما همه ما هوشیار بودیم و قصد آنان را می‌دانستیم و به طور عمد اجازه دادیم که عده‌ای از طرفداران ما به سوی آن‌ها بروند زیرا در هر حال زبان دشمنان بسته نمی‌شد هر چه می‌خواستند می‌گفتند و ما از گفته‌ها و نظریات آنان بهره‌برداری می‌کردیم.

در آن زمان وضع طوری بود که ناچار بودیم خودمان پلیس جمعیت خودمان



باشیم زیرا در این حوادث امیدی به حمایت از طرف دولت در بین نبود و به طوری که تجربه نشان داده بود این دولت همیشه از خطاکاران پشتیبانی کرده بود. زیرا تنها نتیجه‌ای که از مداخله قوای دولت به دست می‌آمد برهم زدن جمعیت ما بود و دشمنان به قدری از ما بدگویی کرده بودند که امکان داشت بنام اخلاص‌گران جمعیت ما را متفرق سازند.

از آن گذشته در اداره پلیس مقرراتی وجود داشت که به طور قطع به ضرر تمام ما می‌شد، وقتی دولت می‌دانست که جمعیت دشمن قصد برهم زدن اجتماعات ما را دارد نه تنها برای توقیف و دستگیری آنان اقدام نمی‌کرد بلکه برای رضایت آنان که از ما قوی‌تر بودند جمعی بیگناه را متفرق می‌ساخت و آن‌ها این قبیل کارها را همیشه برای حفظ قانون انجام می‌دادند.

دزد و جنایتکار همیشه سعی می‌کند زندگی را بر شخص نیکوکار تنگ کند. همیشه کارها به این طریق بوده است که دولت برای حفظ منافع خویش از دزدان و غارت‌گران حمایت می‌کند.

زیرا همین دزدان و غارت‌گران بدون پرنسیپ در بحران‌های شدید به دولت می‌رسانند و به بی‌گناهان دستور می‌دهد که نباید بر علیه مصالح دولت اقدام کنند. به این ترتیب وقتی حزب ناسیونال سوسیال بخواهد در یک مکان تشکیل جلسه بدهد و سندیکاها اظهار کنند که مجبور خواهند شد بر علیه این جمعیت به زور و جبر متوسل شوند، دولت به جای این که نمایندگان سندیکا را که دست به شورش زده‌اند توقیف نماید آسان‌ترین راه برای اعاده نظم و آرامش تعطیل کردن اجتماعات است آری اگر حقیقت را بخواهید نمایندگان دولت چندین بار به ما اخطار نمودند که اگر مزاحم سندیکا بشوید دولت مجبور خواهد شد اجتماعات شما را تعطیل کنند.

در برابر این احتمال باید کاری کرد که حتی المقدور از اقدامات شدید جلوگیری به عمل آید.

به این حوادث مسائل ذیل اضافه گردید.

دولت رسماً اعلام نمود جمعیت‌های رسمی که از طرف قانون حمایت



می‌شوند هم چنین مورد احترام سایر افراد و جمعیت‌ها هستند متفرق شوند و اگر یک جمعیت بخواهد برای پلیس ایجاد مزاحمت نماید مقررات به او اجازه خواهد داد که از مزاحمت آن‌ها جلوگیری شود.

این قانونی کلی است وقتی یک مرد شهادت داشته باشد زودتر می‌تواند قلب زنی را به دست بیاورد و به همین دلیل جمعیت‌های سیاسی هم که شهادت زیاد به خرج می‌دهند زودتر می‌توانند قلب ملت را تسخیر نمایند بنابراین لازم بود ما هم برای حفظ موجودیت خود آن قدر دفاع کنیم تا دشمن سرسخت به عجز و ناتوانی خود اعتراف کند.

جمعیت ما در مقابل آن‌ها بسی ناتوان و ضعیف بود و حتی در شهرستان‌ها گاهی اتفاق می‌افتاد که پنج یا شش حزب ناسیونال سوسیال مجبور بود در برابر دولت سیصد یا هشتصد نفر از مارکسیست‌ها مقاومت کند ولی ما در هر جا به قدری احتیاط می‌کردیم که برخوردی بین ما حاصل نمی‌شد و کسانی که در جمعیت ما عضویت داشتند به خوبی می‌دانستند که اگر برخوردی پیش بیاید قبل از دستگیر شدن آن‌ها با مشت‌های آهنین ما را متفرق می‌ساختند.

معهداً گاهی هم پیش می‌آید که چند نفر از حزب ما مجبور بود در مقابل عده‌ای کثیر مقاومت کنند و بدیهی بود که چند نفر نمی‌توانست جواب آن عده کثیر را بدهد.

بنابراین مجبور شدیم کمی بیشتر به تاکتیک احزاب مارکسیست و بورژواها آشنا شویم.

مارکسیست‌ها همیشه طرفداران خود را اختیارات می‌دادند که از آنان اطاعت کورکورانه کنند به همین جهت هرگز به فکر جمعیت‌های بورژوا نمی‌رسید که در دسته‌ها و اجتماعات مارکسیست‌ها خرابکاری کنند.

از این جهت نه تنها مارکسیست‌ها خواهی نخواهی روز به روز قوی‌تر می‌شدند بلکه در غالب شهرستان‌ها به همه تأکید کرده بودند که تشکیل هرگونه جمعیت غیر مارکسیستی به منزله مخالفت و دشمنی با پرولتاریا و سندیکاها می‌کارگری است و اگر چنین جمعیت‌هایی تشکیل می‌شود نمایندگان ما باید به هر وسیله شده آن‌ها را



به نام خائن و جنایتکار متفرق سازند.

اگر در یکی از شهرستان‌ها جمعیتی غیر از جمعیت مارکسیست به وجود می‌آمد
جراید وابسته به آن چنان فریاد می‌کشید و کار به جایی می‌رسید که مامورین دولت
را وادار می‌ساختند به قید فوریت این جمعیت‌ها را متفرق سازند.

اما جمعیت‌های بورژواها هم به قدری ضعیف و بی‌حال بودند که در برابر این
سختگیری‌ها به خود جرات نمی‌دادند که اظهار نظر نمایند.

آری بایستی به یکی از جلسات بورژواها می‌رفتید و می‌دیدید که جلسات آن‌ها
دارای چه حالت مسخره‌ای است.

بیشتر از اوقات در برابر این تهدیدات جمعیت خود را بهم می‌زدند و یا این که
طوری ترس آن‌ها را فرا می‌گرفت که به جای ساعت هشت در ساعت نه ربع کم
جلسه را تشکیل داده و بعد از یک ربع ساعت آن را تعطیل می‌کردند.

رئیس جلسه با نهایت بی‌شرمی به نماینده مارکسیست‌ها جواب می‌داد.

راستی چقدر باعث افتخار ما است کسانی که با ما هم عقیده نیستند و خود را
مخالف ما می‌دانند به کلوپ ما قدم رنجه کرده‌اند و ما با کمال میل حاضریم با یک
گفتگوی دوستانه عقاید شما را بشنویم و ما هم آنچه می‌دانیم در اختیار شما
بگذاریم و به این ترتیب یقین داریم که با یکدیگر توافق نظر حاصل خواهیم کرد.

رئیس جلسه با این تعارفات تملق‌آمیز به آن‌ها خاطر نشان می‌کرد که هرگز در فکر
ما خطور نمی‌کند که با عقیده شما مخالفت کنیم.

با این روش هرکس می‌تواند دنیا را با چشم خود ببیند و عقیده ما این است که
افراد بشر در عقیده خود آزادی دارند و ضمن آن از جبهه مخالف تقاضا می‌کند که
اجازه بدهند ناطق جلسه سخنرانی خود را به پایان برساند.

این سخنرانی زیاد طولانی نیست و در عین حال سعی نداریم که با گفتن این
سخنان بین برادران آلمانی اختلافی به وجود بیاوریم.

برادران جبهه چپ که فقط برای برهم زدن جلسات آن‌ها آمده بودند آن قدر
آقائی و عزت نفس داشتند که مخالفت علنی خود را آشکار نمی‌ساختند ولی در هر
حال آن قدر بحث آنان ادامه می‌یافت که ناطق فرصت نمی‌کرد بیانات خود را با تمام



برساند و در صورتی که به سخنرانی خود ادامه می داد مجبور می شد در مقابل سیل دشنام و ناسزاهای جبهه دست چپی سکوت نماید و غالب اوقات مانند قربانیان معصوم سر تسلیم فرود می آوردند.

سپس با هوارهای پشت سر هم مارکسیست‌ها اعضای جلسه مجبور بودند جلسه را ترک کنند و اگر جلسه را تعطیل نمی کردند معلوم بود چه حوادث شوم و نامطلوبی به وقوع می پیوست اما در مقابل آنان حزب ناسیونال سوسیال وضع به طور دیگر بود و هر وقت که جلسه‌های ما آغاز می شد به صورت دسته جمعی با همان نقشه‌ای که جلسات بورژواها را برهم زده بودند به سوی ما می آمدند و یقین داشتند که می توانند همان برنامه را در این مکان هم تکرار کنند.

البته آن روز ما حساب خود را با آن‌ها تصفیه کرده و نشان داده ایم که در مقابل آنان دچار ترس و وحشت نمی شویم ولی آن روزها وقتی وارد جلسه ما می شدند یکی به دیگری می گفت:

این‌ها هم مانند بورژواها متفرق خواهند شد.

اما قبل از این که آنان وارد جلسه شوند با نهایت شدت مواجه با مقاومت ما شده چاره‌ای غیر از بیرون رفتن نداشتند.

از آن گذشته ما برای اداره کردن جلسه‌های خود اسلوب دیگری داشتیم، در جلسه ما به مردم عادت نداده بودیم که برای گوش کردن دیگران گدائی کنیم و به هیچکس اجازه نمی دادیم که با نطق و خطاب‌های طولانی وقت جلسه را بگیرد و از ساعت اول به همه کس اعلام می کردیم که در این جلسه اختیار به دست ما است و کسی که بخواهد حتی برای یک بار سخنان ما را قطع نماید با نهایت بی رحمی او را از جلسه بیرون خواهیم انداخت.

در ابتدا هرگونه مسئولیت به عهده کسی بود که می خواست مزاحمت ایجاد کند و اگر فرصتی باقی می ماند و وقت داشتیم می توانستیم اجازه بدهیم که اعتراض کنندگان سخن خود را بگویند در غیر این صورت کسی حق نداشت نظم جلسه را بهم بزند.

از طرف دیگر در جلسه خودمان یک یا دو پلیس برای برقراری نظم در اختیار



داشتیم، در جلسات بورژواها این وظیفه به عهده کسانی بود که از لحاظ سن و مقام اجتماعی مورد احترام واقع شده و مردم از او حرف شنوائی داشتند.

اما چون توده‌های مارکسیستی از افرادی تشکیل شده بودند که به سن و مقام اجتماعی اشخاص احترام نمی‌گذاشتند این تدبیر از طرف بورژواها به نتیجه نمی‌رسید.

اما من از روز اول برای ماعورین پلیس جلسه سازمانی دادم که افراد آن از جوانان تشکیل می‌شدند.

بیشتر آن‌ها از رفقای دوران جنگ و بقیه از رفقا و جوانانی بودند که تازه اسم‌نویسی نموده و به آنان می‌بایست تعلیم داده شود که:

باید بدانید که ترور و وحشت را باید با ترور و وحشت جواب داد و در این جهان فقط کسانی پیروز شده‌اند که دارای شهامت و تهور بوده و چون ما برای یک هدف بسیار مقدس نبرد می‌کنیم لازم است جان خود را در آن راه بگذاریم.

آن‌ها به این نتیجه رسیده بودند که وقتی عقل از بین رفت آخرین تصمیم متعلق به کسی است که اراده محکم داشته باشد و بهترین اسلحه دفاعی انسان حملات شدید او است و ما باید به دیگران نشان بدهیم که جمعیت ما یک جمع فیلسوفانه نیستند که بخواهند هدف مقدس خود را با حرف خالی به دست بیاورند.

آن‌ها همه جوانانی آتشین بودند برای این قبیل کارها عطرش زیاد داشتند و هرگز به کسی اجازه نمی‌دادند که در مقابل این هدف مقدس مانع ایجاد کند.

به این ترتیب مشاهده می‌شود که انقلاب ناسیونال سوسیال از فعالیت‌های مثبت و دامنه‌داری بود که هدف آن نابودی نیروهای مخالف و حکومت بورژوازی بود.

مشت‌های آهنین برای حمایت از ملت آلمان بلند شده بود و این مشت‌ها را مغزهای نیرومند اداره می‌کردند.

هنگامی که من به این جوانان غیور تکالیفی را که باید انجام دهند ابلاغ می‌کردم چنان آتشی از چشمانشان بر می‌خاست که گوئی با حرارت خود دنیائی را واژگون خواهند ساخت.



هنگامی که به آن‌ها اطمینان می‌دادم که عاقلانه‌ترین منطق جهان در صورتی که نیروئی همراه او نباشد دچار ضعف و سستی خواهد شد و فرشته صلح فقط در کنار خدای جنگ آرامش خواهد داشت و تمام فعالیت‌ها برای به دست آوردن صلح یا زور و جبر به نتیجه می‌رسد دنیای جدیدی جلو چشمانشان باز می‌شد و خود را در جهان تازه می‌دیدند که باید با کار و کوشش به هدف مقدس خود برسند و می‌دانستند که باید برای دفاع از حیات ملت جان خود را فدا کنند.

آن‌ها به طوری تحت تاثیر این سخنان قرار گرفته بودند که دیگر هیچ نیروئی نمی‌توانست جلو آنان را بگیرد و مانند انسان‌های وحشی و افسارگسیخته بدون این که خطر را احساس کنند خود را به قلب سپاه ملت انداخته و از کشته شدن یا زخمی شدن نمی‌ترسیدند فقط این فکر در مغزشان رسوخ یافته بود که بایستی خون خود را بریزند تا به هدف مقدس که سال‌ها در انتظارش بودند دست یابند.

به این ترتیب جمعیت ما روز به روز افزایش یافت به طوری که در اواخر تابستان سال ۱۹۲۰ و مخصوصاً در بهار سال ۱۹۲۱ جمعیت ما به قدری زیاد شده بود که تصمیم گرفته شد برای سازمان خود تقسیمات تازه‌ای قائل شویم.

این کار بسیار لازم بود زیرا سازمان ما قدرت زیاد پیدا کرده بود. جلسات ما کماکان در سالن بزرگ آبجوفروشی مونیخ برگزار می‌شد گاهی از اوقات که عده تماشاچی افزایش می‌یافت از سالن‌های بزرگ دیگر شهر مونیخ مانند سالن دیبراگرا دوم و کیدلکر که آنجا هم یکی از زیرزمین‌های بزرگ آبجوفروشی بود انجام می‌گرفت و هر دفعه جمعیت آنجا بیشتر از سابق بود و فعالیت‌های ما به نام حزب ناسیونال سوسیال کارگران آلمان چنان شهرت یافته بود که پلیس مجبور بود دخالت کند.

و این فعالیت‌های وسیع و دامنه‌دار ما را وادار کرد که به یک مسئله بسیار اساسی توجه نمائیم.

تا آن روز سازمان ما اگر چه بسیار وسیع و رسمی شده بود برای خودش یک پرچم مخصوص نداشت و لازم بود که برای شناساندن خود یک پرچم مخصوص داشته باشیم و از همه مهم‌تر این که اعضای کلوب ما هم نشانه مخصوصی نداشت



که در خارج از سازمان شناخته شود در حالی که سایر سازمان‌های سیاسی با یک علامت مخصوص شناخته شده بودند.

از زمان‌های سابق من همیشه در این فکر بودم که هر جمعیت سیاسی ولو کوچک و بی‌اهمیت باشد بایستی با یک نشان مخصوص شناخته شود و این موضوع یک اثر روانی در خارج داشت که مانند یکی از قسمت‌های تبلیغاتی می‌توانست مؤثر واقع شود.

بعد از جنگ به خاطر دارم که عده کثیری از مارکسیست‌ها با پرچم‌های قرمز دسته به دسته در برابر کاخ سلطنتی تظاهر می‌کردند و وجود همین پرچم‌ها اثر مطبوعی در مردم داشت و مانند یک رکن تبلیغاتی می‌توانست توده مردم را به طرف خودشان بکشاند.

بورژواها نیز که خود را مانند یک حزب سیاسی معرفی نمی‌کردند و برای خود فلسفه خاصی نداشتند فاقد یک پرچم مخصوص بودند و غالب اوقات رنگ پرچم‌های رایش را انتخاب می‌کردند.

این پرچم‌ها هم با این که مخصوص بورژواها نبود نشان می‌داد که اعضای آن وابسته به دولت رایش هستند اما آن‌ها کسانی نبودند که برای خود دارای یک فلسفه خاص باشند.

از آنجائی که اتریش از لحاظ زبان با آلمان وجه اشتراک داشت یکی از احزاب بورژوای این کشور دارای پرچمی شبیه پرچم بورژوای آلمانی بود و حزب ملی بورژوازی اتریش در سال ۱۸۴۸ پرچم سه رنگ سفید و قرمز و زرد را برای خود انتخاب کرد و اگر چه انتخاب این سه رنگ برای آن‌ها فلسفه ایدئولوژی نداشت ولی از نظر دولت این سه رنگ از رنگ‌های انقلابی بود.

دشمنان سرسخت این پرچم به طوری که من به خاطر دارم احزاب سوسیال دموکرات و حزب مسیحی ملی بود.^(۱)

1. Les chrettiens - sociaux



این‌ها بودند که همیشه رنگ‌های پرچم آنان را مورد اهانت و دشنام خود قرار می‌دادند همان‌طور که در سال ۱۹۱۸ پرچم سه رنگ (سیاه، سفید و قرمز) را به دور انداختند.

بدیهی است که پرچم سه رنگ (سیاه - قرمز - زرد) حزب قدیم آلمان در اتریش متعلق به پرچم سال ۱۸۴۸ آلمان بود یعنی این نوع پرچم مخصوص زمانی بود که آلمان دارای قدرت و درخشش زیاد بود و نمایندگان شریف و میهن‌دوست آلمانی آن را برپا داشته بودند و اگر خیانتکاران یهودی در آن اختلال نمی‌کردند هنوز بر جای خود باقی بود.

بنابراین باید گفت در اثر خیانت‌های غیر مشروع زمامداران آلمانی بود که این پرچم را مورد توجه سران و طرفداران مارکسیست ساختند به طوری که برای فریب دادن آلمانی‌ها به پرچمی که هزار بار به آن اهانت کرده و آب دهان انداخته بودند این پرچم مورد علاقه و توجه آن‌ها قرار گرفت.

تا سال ۱۹۲۰ مارکسیست‌ها زیاد توجهی به رنگ پرچم‌های خود نداشتند و با این که حزب بورژوازی آلمان بعد از سال ۱۹۱۸ نمی‌خواستند پرچم سیاه و قرمز و زرد رایش را قبول کنند.

چون اساساً حزب بورژوا از ابتدا برای خود نقشه‌ای نداشت به این موضوع توجه نمی‌کرد اما بعدها حوادثی پیش آمد که برای شناساندن خود بالاخره مجبور شدند این پرچم را که وابسته به پرچم رایش بود قبول کنند.

زمانی هم که مارکسیست‌ها این پرچم را پذیرفتند دولت رایش که خود و ملت خویش را به بیگانه فروخته بود هرگز احساسی از خود نشان نداد و در برابر از دست دادن پرچم خود کوچکترین نگرانی از خود نشان نداد.

ما که خود را حزب ناسیونال سوسیال می‌نامیم و مدعی هستیم که با نقشه‌های جدید خود سرزمین خود را به جلو خراهم کشاند در برابر از دست دادن این پرچم که خاطره دردناکی برای ما داشت متأسف نمی‌شدیم زیرا دولت‌های سابق کارها و اعمالی نداشتند که از یادآوری پرچم گذشته احساس خرسندی نمائیم.

حزب جدیدی که امروز با این شرایط قصد دارد بر علیه حزب مارکسیست نبرد



کند بایستی دارای پرچمی باشد که دولت خود را به آن پرچم معرفی کند. بنابراین مسئله رنگ پرچم ما تا مدتی افکار اعضای حزب را به خود مشغول داشت از هر طرف پیشنهادات نافع و مطلوب دریافت نمودیم اما هیچکدام از آنها مورد موافقت واقع نشد زیرا پرچم جدید ما می‌بایست وابسته به هدف مبارزه خودمان باشد، کسانی که با ملت و سرنوشت آنها کار دارند می‌دانند که این وسایل کوچک حزبی از نظر روانی در حال مردم موثر و تحریک‌کننده و در بسیاری از اوقات ممکن است باعث جنبش‌های ملی بشود.

از این جهت لازم بود برای انتخاب یک پرچم مناسب پیش از این مطالعه کنیم و لاف‌ها را به طوری باشد که بتواند خسارات گذشته ملت آلمان را بیدار کند و رنگ سفید هم دارای اثری نبود که بتواند احساس را تحریک نماید، این رنگ برای دختر خانم‌هایی مناسب بود که از دیدن آن خوشحال می‌شدند نه برای یک حزب انقلابی که می‌خواهد احساسات مردم را تحریک نماید.

رنگ سیاه را هم پیشنهاد کردند، اگر چه این رنگ با احساس مردم عصر حاضر مناسب داشت ولی این رنگ نمی‌توانست نشانه‌ای از هدف انقلابی باشد و جنبش ما را نشان بدهد، بالاخره این رنگ هم به طوری که ما مایل بودیم فایده‌ای نداشت. رنگ سفید و آبی هم رنگی زننده بود و به پرچم دولت آلمان قدیم شباهت داشت (رنگ پرچم باویر بود) ولی رویهم رفته این رنگ هم نمی‌توانست هدف ما را نشان بدهد.

برای رنگ سیاه و قرمز و زرد نظر مساعدی نداشتیم و رنگ سیاه و سفید و قرمز به دلایل گفته شده مناسبی نداشت ولی مجموع این رنگ‌ها حالت دیگری داشت. من همیشه در سخنرانی‌های خود درباره رنگ‌های پرچم قدیم تبلیغ زیاد می‌کردم نه فقط از این نظر که خودم از سربازان قدیمی بودم و به خاطرات گذشته علاقه داشتم ولی از آن نظر رنگ‌های قدیم با هدف حزبی ما ارتباط داشت.

با این حال تمام پیشنهادات دوستان را که در بعضی از آنها صلیب را هم پیشنهاد کرده بودند رد کردم و نمی‌توانستم خود را به این خاطرات علاقه‌مند سازم. و خودم هم از نظر این که تا اندازه و در حدودی ریاست جمعیت را داشتم



نمی خواستم عقیده خود را به دیگران تحمیل کنم زیرا ممکن بود یکی دیگر رنگ و طرح بهتری را پیشنهاد کند.

یکی از داندان‌سازها از اهل استراسبورک پیشنهادی کرد که روی هم‌رفته بد نبود و تا اندازه‌ای با نظر خودم شباهت داشت این پیشنهاد شامل یک صلیب شکسته با شاخه‌های افتاده بود که در یک سطح سفیدرنگ قرار داشت.

خودم هم پس از مطالعات زیاد به آخرین تصمیم خود رسیدم و آن را به این شکل در آوردم.

یک دایره سفید در متن قرمز و یک صلیب شکسته در وسط آن و پس از آزمایش‌های طولانی بین اندازه پرچم و بزرگی دایره سفید و ضخامت و صلیب اندازه آن رابطه‌ای برقرار ساختم. و این طرح برای همیشه ماند.

به دنبال این طرح دستور دادیم که تمام طرفداران ما یک نوار قرمز رنگ که روی آن دایره سفید با صلیب شکسته دیده می‌شد به بازوی خود ببندند.

رنگ پرچم به این ترتیب مورد قبول همه واقع شد که یک دایره سفید در سطح قرمز که صلیب شکسته در وسط آن دیده می‌شد.

یکی از زرگرهای مشهور مونیخ اولین طرح آن را ساخت و از روی آن پلاک‌های متعددی ساخته شد.

در پایان تابستان ۱۹۲۰ پرچم جدید ما برای اولین بار به مردم نشان داده شد و این پرچم رویهم رفته با هدف ما مطابقت داشت به این معنی که پرچم ما هم مانند حزب خودمان برای مردم چیز تازه‌ای بود و از دور مانند یک مشعل فروزان به نظر می‌رسید.

حقیقت این بود اولین بار که یکی از سربازان نمونه این پرچم را ساخت از مشاهده آن بسیار شاد شدم و چندی نگذشت که موضوع این پرچم بر سربازان‌ها افتاد و طرفداران ما فلسفه آن را برای مردم تعریف می‌کردند.

تمام قسمت‌های این پرچم جدید با هدف مخصوص ما نزدیکی زیاد داشت در رنگ قرمز هدف اجتماعی حزب و رنگ سفید آن نماینده ملت آلمان و صلیب



شکسته آن حاکی از مبارزه‌ای بود که برای به دست آوردن آرمان‌های گذشته در پیش گرفته بودیم.

دو سال بعد هنگامی که مبارزه ما به دست هزاران جوان آلمانی افتاد به نظرمان رسید که برای این پرچم خود نمونه‌ای به عنوان سمبول حزب بسازیم که برای همیشه باقی بماند.

خودم طرح آن را رسم نمودم و یکی از زرگران مشهور بنام کاهار آن را ساخت و از آن تاریخ این پرچم نماینده حزب ناسیونال آلمان گردید.



فعالیت‌های ما که روز به روز وسعت می‌یافت در سال ۱۹۲۰ به طوری پیشرفت کرده بود که در هفته دو بار جلسه داشتیم.

هر روز جمعی کثیر در برابر آگهی‌های ما و در سالن‌های بزرگ هجوم آورده و چنان سروصدائی راه می‌انداختند که هزاران مارکسیست چون خود را در مقابل ما حقیر می‌دانستند به مامورین و کارکنان دولت متوسل شدند.

کم‌کم مردم در مونیخ ما را شناختند، از ما حرف می‌زدند و نام ناسیونال سوسیال در تمام مجامع بر سر زبان‌ها افتاد، رفته‌رفته بر تعداد طرفداران و وابستگان ما اضافه شد به طوری که در اواخر سال ۱۹۲۱ در همه جا به رنگ حزب رسمی شناخته شدیم.

مارکسیست‌ها و حتی هیچیک از احزاب ملی قدرت نداشتند که مانند ما با این تعداد کثیر تظاهر نمایند.

سالن بزرگ کیندلکلر مونیخ که گنجایش پنج هزار نفر را داشت به طوری جمعیت روی هم فشرده شده بودند که نزدیک بود درو پنجره‌ها را بشکنند و در مونیخ غیر از سالن سیرک کروم که بزرگترین سالن شهر مونیخ به شمار می‌آمد تمام سالن‌ها به وسیله احزاب ما اشغال شده بود.

در ژانویه سال ۱۹۲۱ دو مرتبه حوادث نامطلوب سیاسی برای آلمان پیش آمد یعنی بر طبق معاهده پاریس، آلمان محکوم به پرداخت صد میلیون مارک طلا شد و برحسب اولتیماتوم لندن قرار بود در اقساط مختلف پرداخت شود.



اجتماعات مختلف راسیست‌ها که از مدتی پیش با یکدیگر وابستگی داشتند می‌خواستند در این مورد دست به اعتراض عمومی بزنند. وقت بسیار تنگ بود و من از تردیدها و دودلی‌های مردم سخت ناراحت شده بودم.

ابتدا صحبت بر سر این بود که قطعنامه‌ای صادر کنند ولی از این کار صرف‌نظر شد زیرا قبلاً شنیده بودند قوای دولتی جمعیت‌های آنان را متفرق می‌سازد سپس تصمیم گرفته شد که در برابر کاخ فلدرنال تظاهرات کنند^(۱) ولی از این اقدام هم صرف‌نظر شد و به این اکتفا گردید که در سالن کیندلکلر سخنرانی کنند.

در این گیرودار روزها یکی پس از دیگری می‌گذشت و احزاب بزرگ به هیچوجه از وخامت وضع نگران نبودند و کمیته مرکزی جرات نداشت روزی را برای امتیاز قطعنامه تعیین کنند.

سه‌شنبه اول فوریه ۱۹۲۱ به قید فوریت تصمیم جدیدی را به اعضای حزب اعلام نمودم اما آن‌ها تشکیل جلسه را به روز چهارشنبه موکول نمودند. روز چهارشنبه تقاضای پاسخ قطعی نمودم، آیا با وصف این حال جلسه تشکیل می‌شد؟ چه وقت؟

باز هم پاسخ غیرقطعی و ضمن آن اعلام داشتند که کمیته مرکزی قصد دارد که صدور قطعنامه را به روز چهارشنبه آینده موکول نماید. دیگر حوصله‌ام بسر آمده بود و تصمیم گرفتم به تنهایی جلسه را برای صدور قطعنامه تشکیل بدهم.

روز چهارشنبه ظهر در فاصله ده دقیقه موضوع قطعنامه را دیکته کرده و در همان روز سالن کرون را برای فردای آن شب یعنی پنجشنبه سوم فوریه اجاره کردم. اتفاق غیرمنتظره‌ای بود، نه این که هنوز تردید داشتیم که بتوانیم ماموریت خویش را انجام دهیم اما خطر آن داشت که جمعیت ما را متفرق سازند.

۱. در همانجا بود که در نوامبر ۱۹۳۳ نهضت هیتلر واژگون گردید.



البته من وضع را خوب در نظر گرفتم و قصد نداشتم که در برابر خرابکاری دشمن مقاومت کنم و می‌دانستم عکس‌العمل اقدام ما بسیار شدید خواهد بود. اما آنچه فکر می‌کردم برخلاف آن بود زیرا تجربه نشان داد که برهم زدن خرابکاری‌های دشمن در سالن وسیع سیرک خیلی آسان‌تر از سالن‌های معمولی است زیرا اگر در آن سالن‌ها به واسطه کمی جا مردم به روی هم می‌ریختند در این سالن چون وسعت زیاد داشت خرابکاران زود شناخته می‌شدند.

یک مسئله قابل تردید نبود و همه می‌دانستند که کوچکترین برخورد امکان داشت ما را سال‌ها در پرده فراموشی پرتاب کند و اگر این حادثه اتفاق می‌افتاد خرابکاران با سرعت تمام می‌توانستند به مقصود برسند.

فقط یک روز مهلت برای آگهی دادن باقی بود و بدبختانه در آن روز باران شدیدی درگرفت و امکان داشت که بیشتر مردم در این شرایط به جای آمدن به جلسه در منزل بمانند.

از این جهت می‌ترسیدم که سالن خالی از جمعیت بماند و اگر این طور می‌شد در نظر کمیته مرکزی شرمنده می‌شدم پس برای جلوگیری از این پیش‌آمد چندین اعلامیه را با سرعت تمام ماشین کرده و برای این که آن‌ها را در بعدازظهر آن روز بین مردم تقسیم نمایم به چاپ رساندم.

دو کامیون اجاره کردم و پرچم‌های سرخ در اطراف آن نصب شده و ده بانزده نفر از اعضای حزب آن را به راه انداختند.

دستور داده شد که کامیون را با شعارهای مختلف در کوچه‌ها و خیابان‌های بزرگ بگردانند و وظیفه داشتند که با فریاد شعارهای مخصوص مردم را برای جلسه آن شب دعوت کنند.

این اولین بار بود که کامیون‌های ما بدون دخالت احزاب مارکسیست در خیابان‌ها شعار می‌دادند، بورژواها با حالی حیرت زده به این جمع کثیر که مانند موجی خروشان در حرکت بودند می‌نگریستند در حالی که در سایر قسمت‌های شهر هزاران مشت تهدیدآمیز به سوی ما حواله شده بود.

زیرا در آن وقت مارکسیست‌ها تنها کسانی بودند که می‌توانستند جلسه داشته



باشند و شعار دادن در کوچه و خیابان هم در اختیار آنان بود. در ساعت هشت سالن سیرک هنوز خلوت بود و هر ده دقیقه به وسیله تلفن به من خبر می‌رسید و باعث نگرانی من فراهم می‌شد زیرا همیشه در ساعت‌های هفت تا هفت‌نیم سالن سخنرانی مملو از جمعیت بود ولی این سالن چون وسعت زیاد داشت کثرت جمعیت جلب توجه نمی‌کرد.

من از ساعت اول متوجه این موضوع نیوادم زیرا در سالن یابوب هاوس با هزار جمعیت پر می‌شد در حالی که تعداد سالن بزرگ کرون مانند این بود که جمعی کثیر در دریائی فرو رفته باشند و به زحمت می‌توانستم جمعیت را ببینم.

چند دقیقه بعد خبرهای نامساعدتری رسید و در ساعت هفت ربع کم خبر دادند که جمعیت فشرده هنوز جلو باجه ایستاده‌اند، از شنیدن این خبر به راه افتادم. در ساعت هشت و دو دقیقه مقابل سیرک رسیدم و هنوز جمعی کثیر جلو ساختمان به یکدیگر تنه می‌زدند، عده‌ای از آن‌ها تماشاچی و عده‌ای دیگر از رقبای حزبی بودند که می‌خواستند سرانجام کار را بدانند.

وقتی من وارد سالن شدم همان نشاط و مسرتی را که در اولین جلسه خود در سانی هاف هاوس داشتم احساس نمودم اما پس از این که از بین دیوارهای محکم انسانی راهی برای خود به دست آوردم و توانستم خود را به صندلی خطابه برسانم در آن وقت بود که متوجه پیشرفت قابل ملاحظه خودمان شدم.

سالن به نظرم مانند دریای مواجی بود که هزاران هزار انسان در آن دست و پا می‌زدند، تقریباً بیشتر از پنجهزار و ششصد کارت ورودی فروخته شده بود و اگر بی‌کاران و ولگردان را نیز به حساب بیاوریم تقریباً تعداد آن‌ها به شش هزار و پانصد نفر می‌رسید.

ساختن آینده یا واژگون کردن آن، عنوان کنفرانس آن روز من بود و چون می‌دیدم آینده درخشانی را در مقابل دارم قلبم از شدت خوشحالی به پرواز در می‌آمد.

سخنرانی خود را آغاز کرده و بیشتر از دو ساعت حرف زدم. بعد از گذشتن نیم ساعت اول احساس کردم که در این جلسه موفقیت زیاد به دست خواهم آورد، برخوردار اولیه بین من و این جمعیت کثیر به خوبی و خوشی انجام شده بود.



در همان نیم ساعت کف زدن‌های طولانی به شدت تمام مرا از سخن گفتن باز می‌داشت.

و بعد از دو ساعت این سروصدای جای خود را به یک سکوت طولانی و احترام‌آمیزی داد که تا عمر دارم نمی‌توانم خاطره آن روز تاریخی را فراموش کنم. سکوت به قدری عمیق بود که صدای تنفس این پنج شش‌هزار نفر به گوش می‌رسید و هنگامی که آخرین بیانات خود را به پایان می‌رساندم موجی از کف‌زدن‌ها مرا استقبال نمود سپس جمعیت با مسرت تمام سرود ملی را خواندند. با چشمان تیزبین و موشکاف خود امواج خروشان این دریای انسانی را از نظر می‌گذراندم و در حالی که سالن رفته رفته خالی می‌شد حتی برای یک لحظه قدرت نداشتم که چشم از آنان بردارم.

از این جلسه تاریخی عکس‌های متعددی برداشته شد و نشان می‌داد که هر یک از کلمات چه نفوذ قابل ملاحظه‌ای در قیافه‌ها داشته است.

مطبوعات بورژواها غالب این عکس‌ها را چاپ کردند اما اشاره‌ای به قطعنامه ما ننمودند و از روی نزاکت سیاسی از اشاره به این موضوع خودداری کردند. با این فعالیت پر سروصدای جمعیت، از گروه احزاب بی‌اهمیت خارج شد و دیگر کسی نبود که ما را نشناسد.

برای این که اثری را که این تظاهرات در مردم باقی گذاشته بود از بین نرود هفته بعد جلسه دیگری با همان شرایط تشکیل دادم به طوری که نتیجه‌اش مانند دفعه اول مساعد و رضایت‌بخش بود.

بزودی فاصله ما با توده مردم نقصان یافت به طوری که استقبال آنان مرا وادار ساخت در هفته بعد باز هم یک چنین جلسه‌ای تشکیل بدهم و برای دفعه سوم بالن وسیع سیرک سپرنایپا لبریز از جمعیت شده بود.

در جریان سال ۱۹۲۱ فعالیت خود را در مونیخ زیاد کردم و نه این که مانند سابق هر هشت روز یک بار موفق به تشکیل جلسه می‌شدم بلکه گاهی از اوقات این جلسات هفته دوبارو در اواخر تابستان و اوائل پائیز در هفته سه بار جلسه ما تکرار شده بود.



همیشه در سالن سیرک جمع می‌شدیم و یقین داشتیم که در هر جلسه بیشتر از سابق موفقیت داشته‌ایم.

نتیجه این پیروزی‌ها در آن بود که در هر روز بر تعداد دوستان و طرفداران ما افزوده می‌شد.

در حالی که در برابر این پیروزی‌ها رقیبان سرسخت ما هم بی‌کار نشستند در وحشت و سکوت دچار تردید می‌شدند.

با سعی و کوشش تمام سعی می‌کردند از پیشرفت ما جلوگیری نمایند. ناچار دست به آخرین کوشش زدند و با ایجاد وحشت و ترور سعی داشتند که جمعیت ما را بهم بزنند.

در ضمن یکی از اقدامات خود نسبت به جان یکی از نمایندگان مجلس موسوم به ارهارد، سوء قصد نمودند و به طوری که می‌گفتند به طرف او تیراندازی شده اما گلوله‌اش به هدف نرسیده.

اگر این نماینده می‌توانست کمی بیشتر در مقابل دشمن مقاومت کند شاید آنان عقب می‌کشیدند، اما این شخص به قدری کم جرات و ترسو بود که همان روز از شهر خارج شد و کسی ندانست کجا رفته است.

این فعالیت اسرارآمیز از طرف اعضای سوسیالیست مونیخ برای ترساندن ما انجام شد در هر حال دشمنان به فکر افتادند که از رشد پیشرفت این حزب جلوگیری کنند و لازم بود که در برابر آن‌ها مقاومت شود.

چند روز بعد ضربه سنگین تری فرود آمد.

یکی از جلساتی که در سالن هاف‌هاوس تشکیل می‌شد هدف حمله آن‌ها قرار گرفت.

در تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۲۱ بین ساعت شش هفت بعد از ظهر اولین پیام آنان را دریافت نمودم که به ما اعلام می‌داشتند که جمعیت شما را به شدت تمام واژگون خواهیم ساخت و تصمیم گرفته شده است که برای انجام این مقصود عده کثیری از کارگران کارخانجات مختلف را که بر علیه ما تحریک شده‌اند برای برهم زدن جمعیت ما بفرستند.



باید گفت که این هم یکی از بدبختی‌های ما بود که این پیغام گمی دیرتر به ما رسید اتفاقاً در همان روز از دفتر قدیم خود واقع در (استرنه کلاس) اسباب‌کشی کرده و در محل جدیدی مستقر شده بودیم ولی هنوز به طوری که لازم بود در محل جدید جابه‌جا نشده و تلفن ما هم به این نقطه نقل مکان نشده بود و چون در محل قدیم تلفن کار نمی‌کرد بسیاری از دوستان که می‌خواستند نقشه دشمنان را به ما خبر بدهند به واسطه کار نکردن تلفن موفق نشدند به ما خبر بدهند.

در نتیجه این غفلت جلسه ما را فقط عده‌ای قلیل که تعداد آن بالغ بر شصت نفر بود می‌توانستند حفظ کنند و سرویس نگهبان ما نیز در برابر حملات خرابکاری دشمن بسیار ضعیف بود و من هم در صورت احتمال حمله دشمن نقشه‌ای مخصوص نداشتیم و نمی‌دانستیم طرز کار آن‌ها چگونه است و فکر می‌کردم که - برابری با دشمن در یک سالن کوچک بسیار مشکلتر از سالن بزرگ سیرک است. در ضرب‌المثل گفته‌اند چیزی که گفته شد اثرش از بین می‌رود شاید به همین جهت بود که آن‌ها بعد از اعلام به ما نتوانستند نقشه‌ای را که طرح نموده‌اند به مورد عمل بگذارند.

با این حال وقتی در ساعت هشت و ربع کم وارد سالن هاف‌هاوس شدم باز هم امکان حمله دشمن قطعی بود سالن نیمه پر و نگهبانان پلیس در پست‌های خود باقی بودند دشمنان ما خیلی زودتر از وقت معین آمده و طرفداران ما بیشترشان در خارج از سالن بودند.

گروه کوچک مأمور حمله در دهلیز انتظار مرا داشتند، من در بزرگ سالن را بسته و به چهل و پنج یا چهل و شش نفری که حاضر بودند دستور دادم دم در مراقب باشند.

ضمن آن به دوستانم توصیه می‌کردم که در این موقع حساس باید وفادار و جانبازی خود را نشان بدهند، هیچکس حق ندارد بی‌جهت سالن را ترک کند مگر این که دشمن جسد بی‌جان او را بیرون بیندازد.

من خودم در سالن ماندم و به فکر نمی‌رسید که هیچکدام از دوستان ما را در موقع خطر رها کنند و اگر کسی بین آن‌ها یافت شود که تا این درجه بی‌غیرت و



ناتوان باشد خودم او را از جمعیت خودمان بیرون خواهم انداخت پس باید هر کدام هوشیارکار خودشان باشند و بدانند بهترین وسیله دفاع حمله برق آسا است. بعد وارد سالن شده و با نظر اولی وضع را کاملاً در نظر گرفتم.

سالن مملو از جمعیت بود و در همان لحظه احساس نمودم که جمعی کثیر با نگاه‌های آتشین خود مرا بدرقه می‌کنند.

در حالی که دسته‌ای با صداهاى بلند شروع به هتاکی گذاشتند همه و سروصدا در سالن بلند شد.

اما من بدون اعتنا و با خونسردی تمام جلو رفته و چون جمعیت را آماده دیدم قصد نمودم شروع به صحبت کنم.

در این سالن همیشه من در طرف راست می‌ایستادم و میز خطاب‌ه‌ام نیز یکی از میزهای معمولی بود.

در مقابل دست چپ من عده‌ای از دشمنان ایستاده و نشسته بودند، آن‌ها مردانی قوی‌هیکل و زورمند و بیشترشان در مکتب مارکسیست تعلیم یافته بودند. عده کثیری از این افراد تا جلو میز من ایستاده و پشت سر هم دستور آب‌جو می‌دادند و پشت سر آنان نیز معلوم بود که عده کمکی آماده هرگونه حمله هستند. با وجود تمام این شرایط من مشغول صحبت شدم و مانند این بود که خود را صاحب اختیاردار آنجا می‌دانستم و از وجود دشمنان کوچکترین واهمه‌ای ندارم. صدای زمزمه خرابکاران کمتر به گوش رسید، گاهی از سالن خارج می‌شدند و بعد از چند دقیقه مراجعت می‌کردند.

یک اشتباه کوچک که از طرف من سر زد و بی‌جهت بعد از مدتی سخنرانی سکوت نمودم فرصت به آنان داد و طوفان حمله آغاز گردید.

ناگهان در این موقع که من سکوت کرده بودم یک نفر از وسط جمعیت روی صندلی بالا رفت و فریاد کشید:

آزادی!

بر اثر این علامت قهرمانان آزادی شروع به کار کردند و هنوز یک دقیقه نگذشته بود که ناگهان سالن پر از جمعیتی شد که نعره می‌کشیدند و مانند این که خمپاره‌ای



را منفجر می‌سازند به روی یکدیگر ریختند.
 صندلی‌ها از جای خود تکان خورد، نعره‌های بلند به گوش رسید و لحظه بعد
 اغتشاش عمومی سرتاسر سالن را فرا گرفت.
 من در جای خود بی‌حرکت و سراپا ایستاده و می‌دیدم که دوستان از جان
 گذشته‌ام چگونه به وظیفه خود عمل می‌کنند.
 هنوز مأمورین خرابکاری شروع نکرده بودند که دوستانم حمله خود را آغاز
 نمودند و به دسته‌جات چند نفری مانند گرگان گرسنه خود را به طرف دشمن
 انداختند و با مشت و لگد سعی می‌کردند آن‌ها را از سالن خارج سازند.
 پنج دقیقه بعد سراپای همه خون‌آلود شده بود.
 این مردان ما بودند که با وجود خونریزی زیاد مانند مجسمه‌های بی‌حرکت
 ایستاده بودند.

آن‌ها را یک به یک شناختم و در راس آن‌ها دوست قدیمی و وفادارم موریس
 دیده می‌شد و منشی من نیز با این که وظیفه‌ای نداشت چنان حملات برق‌آسا از
 خود نشان می‌داد که برای من تعجب‌آور بود.

سروصدا و ازدحام بیش از بیست دقیقه طول نکشید در این موقع مأمورین
 دشمن که شاید عده آن‌ها بیش از ششصد نفر بود به وسیله پنجاه نفر از دوستان از
 در سالن و پله‌ها بیرون رانده شدند.

اما هنوز در گوشه سالن عده زیادی از دشمنان گرد هم جمع شده و می‌خواستند
 در برابر ما مقاومت کنند.

ناگهان نزدیک در ورودی صدای خالی شدن دو گلوله به گوش رسید و به دنبال
 آن تیرهای پی‌درپی به طرف میز خطابه انداخته شد.

این منظره پشت همه را لرزاند و در حقیقت سالن آبجو فروشی تبدیل به میدان
 جنگ شده بود.

معلوم نبود چه کسانی از طرفداران ما تیرها را خالی می‌کردند اما نتیجه آن
 شدیدتر بود زیرا دوستان و قهرمانانی که زخمی شده بودند به سختی تمام از جا
 کنده شدند و لحظه بعد گروه خرابکاران میدان را خالی کرده و دسته جمعی از سالن



خارج شدند.

تقریباً بیست و پنج دقیقه گذشته بود مثل این بود که در حقیقت خمپاره‌ای در وسط سالن رها شده و دیگر اثری از دشمنان در سالن دیده نمی‌شد.

عده‌ای را زخم‌بندی کردند و چند نفر را برای پانسمان به بیمارستان‌ها بردند و ما هنوز با عده خودمان در وسط سالن ایستاده بودیم.

هرمان اسپیر، که سمت ریاست جلسه را داشت با صدای بلند گفت:
جلسه ادامه خواهد یافت.

من هم بدون فوت وقت شروع به سخنرانی نمودم.

هنگامی که می‌خواستیم جلسه را پایان بدهیم در این وقت یک ستوان پلیس خود را به وسط سالن انداخت و با صدای بلند گفت:

جلسه تعطیل شده است.

بنی اختیار از شنیدن این حرف خنده‌ام گرفت و نتوانستم خودداری نمایم و گفتم:

وقتی جنگ‌ها به پایان رسیده پلیس مداخله می‌کند.

این طریق کار پلیس ما است، هر چه کوچکتر باشند می‌خواهند با یک فریاد و عریده خودشان را در برابر ملت بزرگ نشان بدهند.

این واقعه باعث شد که تا پایان پائیز سال ۱۹۲۳ دیگر کسی مزاحمت ما را فراهم نکرد.



فصل نوزدهم

نیرومند تا وقتی تنها است نیرومند می ماند

در فصل های گذشته درباره دسته ای به نام راسیت آلمان اشاره ای کردیم در این جا نیز به طور اختصار از کیفیت دسته بندی های آنان صحبت می کنم. به طور کلی آن ها دسته جاتی هستند که هر گروه کاری را انجام می دهند و همگی تحت رهبری کمیته مرکزی کار مشترکی را دنبال می کنند. در قدیم هم یک چنین دسته جاتی که برای مقصد مشترک تشکیل می شدند و هر کدام کار جداگانه ای داشتند اما چون وظایف مخصوصی به عهده هر یک از دسته ها بود در واقع کارشان سبکتر می شد و بهتر می توانستند وظایف خود را انجام دهند. به عقیده من برای این که این موضوع روشن تر شود باید به این نکته توجه داشت که گاهی ممکن است دسته جات مختلفی باشند که باهم هدف مشترک دارند اما چون هر کدام جداگانه کاری را انجام می دهند برای خود یک نوع استقلال داخلی به دست می آورند. در این مورد ممکن است یکی از این دسته ها بر دیگری حق تقدم داشته باشد در



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

این صورت چون یک نفع مشترک دارند.

دسته‌های دیگر در موقع لزوم او را تقویت می‌کنند و اگر هم لازم شود دو سه گروه با تشریک مساعی مشترک آن گروه را که حق تقدم داشته به طرف جلو می‌کشانند.

غالب احزاب سیاسی که می‌خواهند هدف بزرگی را دنبال کنند این سیستم را برای پیشرفت مقصود خود مفید می‌دانند اکنون به‌بینم چه چیزها باعث می‌شود که دسته‌جات متعدد که دارای هدف مشترک هستند برای چه با یکدیگر کار نمی‌کنند.

تقریباً همیشه این طور است که تمام اعمال و افعال مهم در این جهان همگی به طور کلی برای رسیدن به یک هدف معین است که از مدت‌ها پیش در قلب انسانی ریشه دوانده و با یک حرارت و التهاب خستگی‌ناپذیر در حالت سکون و آرامش آن را تعقیب می‌کند.

آری همین طور است شاید قرن‌ها طول بکشد که انسان‌ها به دنبال رسیدن به یک هدف هستند، ملت‌ها عذاب و شکنجه روحی و جسمی را تحمل می‌کنند اما بدون این که بتوانند به آن مقصد اصلی برسند معهذاً شب و روز تلاش می‌کنند. بسیاری از ملت‌ها دیده شده که وقتی در خلال کوشش‌های خود گرفتار بدبختی شده‌اند نمی‌توانند راهی برای خود پیدا کنند.

در این قبیل موارد تنها چیزی که می‌تواند این ملت را از قید اسارت و بندگی رها سازد این است که بر حسب یک اتفاق، با کوشش فوق‌العاده هوشیار شوند با یک انرژی آسمانی برای نجات خود از چنگال اسارت و بندگی دست و پا کنند. غالباً در موارد بسیار بحرانی هزاران مرد شجاع از جا کنده شده و به تصور این که می‌توانند راهی برای نجات خود به دست بیاورند اقدام می‌کنند.

و باز هم اتفاق می‌افتد در حالی که همه این مردان قوای خود را روی هم گذاشته‌اند به یک نیروی مشترک و واحد می‌رسند و آن که از همه قوی‌تر و مستعدتر است یقین دارد که با به کار بردن مساعی خویش به هدف مخصوص خواهد رسید. به طور مثال می‌توانیم بگوئیم که گاهی واقع شده است در دوران قرن‌های



متممادی افراد از روش مذهب خود احساس ناراحتی می‌کنند، میل دارند در آن تغییری بدهند و ناگهان از بین آن جمعیت ده دوازده نفر افراد شاخص به ظهور می‌رسند که از نظر علم و دانشی که دارند خود را مستعدتر از دیگران می‌دانند و تصور می‌کنند که خواهند توانست بیماری یا عقب‌افتادگی مذهب را از بین ببرند و مانند یک پیغمبر جدید بین مردم ظاهر گردند و یا لاقط نیروی جدیدی در خود احساس می‌کنند که می‌توانند به اصول تعلیمات جدید ملت خویش را در راهی که می‌روند رهبری نمایند.

در این جا هم قانون طبیعی حکم می‌کند که بایستی یک فرد قوی‌تر از همه این ماموریت بزرگ را انجام دهد اما تا مدت‌های زیاد مردم نمی‌توانند درک کنند که این مرد همان کسی است که باید برای رهائی آنان قیام کنند.

بلکه به جای این که او را تقویت نمایند هرکس فکر می‌کند خودش عاقل‌تر از او است و می‌بایستی که مردم او را برای رسیدن به هدف مشترک انتخاب نمایند.

همیشه این طور است که مردم صلاح خود را تشخیص نمی‌دهند و نجات دهنده خود را نمی‌شناسند و به جای این که او را تقویت نمایند به مخالفت و تضعیف او می‌پردازند به این جهت است که در طول قرن‌ها و گاهی در یک زمان واحد بسیاری از افراد قیام می‌کنند تا روش جدید را به ملت خود تعلیم دهند.

ملت حاضر نیست ایده‌ال مخصوص او را دنبال کند و برای خودش دارای عقیده مخصوصی است بدون این که اساس عقیده خود را بشناسد و بی‌آن که بداند آنچه را در حال حاضر در اختیار دارد نمی‌تواند رضایت او را جلب کند.

و این مورد قابل تأسف هنگامی است که به طور مثال دو نفر برای یک هدف مشترک از دو راه مختلف اقدام کنند آن هم در حالی که نمی‌دانند چه می‌کنند ولی راهی را که پیش گرفته‌اند نافع‌تر از دیگری می‌دانند.

عیب این کار در آن جا است که یک چنین جنبش و فعالیت سیاسی یا مذهبی هر کدام برای خود یک نوع استقلال مشترک دارند و بدون توجه به دیگری کار خود را دنبال می‌کنند.

این کار درستی است اما آن‌ها از این نکته غافل می‌مانند که اگر در حالی که قوای



این دو گروه تقسیم شده در یک جا و یک مسیر به کار می‌رفت زودتر می‌توانستند به مقصد برسند.

شاید این عقیده همه کس باشد که وقتی دو نفر باهم متحد شوند پیروزی آن‌ها سریع‌تر است اما از نظر دیگر کاملاً برخلاف این قانون است.

طبیعت هم در این جا صاحب قدرت است یعنی دو نفر را به مبارزه با یکدیگر وامی‌دارد و هر دو با نهایت قدرت خود کوشش می‌کنند که خود را به مقصد برسانند اما طبیعت آن مردی را تقویت می‌کند که راه درست را پیموده و راه او کوتاه‌تر و درست‌تر از دیگری بوده است.

پس چه باید کرد؟

برای چه مردم خودشان نباید راه راست را بشناسند و چه می‌شود که بدون دخالت طبیعت ممکن نیست هر کدام راهی را که رفته‌اند بشناسند.

اما این رقابت و مسابقه برای رسیدن به هدف مخصوص لازم است و تا رقابت در بین نباشد افراد هرگز قوای لازم را برای رسیدن به مقصود به کار نخواهند برد.

در تاریخ حیات سیاسی آلمان هم یک چنین رقابتی وجود داشت که هر کدام راهی را برای هدف مشترک دنبال می‌کردند.

قهرمانان این دو قوای متضاد اتریشی و پروس یا به عبارت ساده خانواده‌های هابسبورگ و هوهترلزن بودند.

هر دو از هر دو طرف فکر می‌کردند که برای پیشرفت مقصود خود باید راهی را که پیش گرفته‌اند دنبال نمایند و در فاصله این مدت همان راهی را که اتریش پیموده بود دنبال نمایند چون در آن وقت اتریش در سیاست اروپا وزنه سنگینی داشت ولی هدفی که آن‌ها پیش گرفته بودند به منظور ایجاد رایش آلمان نبود.

وقتی حوادث ایجاب کرد که آلمان می‌بایست وحدت خود را به دست بیاورد با احساس برادری جلو آمدند و میلیون‌ها آلمانی را تحت اختیار خود قرار دادند.

اما به هیچ وجه تأسیس رایش آلمان بر اساس اراده ملت آلمان نبود بلکه این رایش زمانی بوجود آمد که پروس پیروز شد و در واقع رایش آلمان بر خلاف میل مردم با زور و جبر به این ملت تحمیل گردیده بود.



همان افراد بودند که همه چیز را به ما تحمیل کردند و نتیجه آن به شکل رایش آلمان درآمد که به موسسه‌های غیر ملی اجازه داد در اعماق این کشور ریشه دوانده و قدرت فکر و اراده را از ملت آلمان بگیرند.

کدام یک از نمایندگان رایش را مردم آلمان می‌شناختند و به کارهای آنان ارزش قائل بودند مگر همین مزدوران بیگانه نبودند که ملت آلمان را در جنگی کشاندند که سرانجام نتیجه آن به نفع دشمنان فراهم شد نباید فراموش کرد که آنچه در این جهان یافت می‌شود به وسیله زور و قلدری به دست نیامده بلکه همیشه کارهای مهم را یک شخص واحد انجام داده و آن شخص واحد وقتی با پشتیبانی ملت قیام کند بدون تردید تا پایان ماجرا پیروز خواهد بود.

اما در مقابل آن پیروزی‌هایی که با اتحاد و همدستی چند گروه به دست می‌آید محکوم به این است که در آینده نزدیک خواه ناخواه تجزیه شود و نتیجه آن همان است که سرانجام هدف اصلی از دست خواهد رفت.

نهضت‌های بزرگ مذهبی که در واقع آن قدر بزرگ باشد که بتواند اساس گذشته را ویران کنند، به وسیله یک شخص واحد رهبری شده و زمانی که به دست گروه‌های مختلف افتاد طولی نخواهد کشید که اساس آن نیز واژگون خواهد شد. پیشرفت جنبش راسیست هم از همین فلسفه بود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فصل بیستم

حمله‌ها چگونه آغاز می‌شدند

نیروی دولت قدیم بر سه ستون اصلی پایدار بود:
اول مشکل حکومت مردم دوم اعضای وابسته به آن و سوم نیروی مسلحی که در اختیار داشت.

اما انقلاب سال ۱۹۱۸ مشکل دولت را بکلی تغییر داد به این معنی که اسلحه را به زمین گذاشت و سازمان دولت را در اختیار حزبی قرار داد و با این ترتیب تمام عواملی که می‌توانست یک دولت را نگاهداری کند بکلی از بین رفته بود.

اساس اولیه که قدرت دولت روی آن قرار دارد همیشه توده ملت بوده است اما در بعضی اوقات یک قدرت دیگر که عبارت از اطمینان است از دولت سلب می‌شود و مسلماً هنگامی که او به حمایت ملت اطمینان نداشته باشد نمی‌تواند پا بر جا بماند.

پس تمام حکومت‌ها فقط می‌توانند با تکیه بر قدرت ملت وجود داشته باشند.
اگر ملت و نیروی دولت باهم متحد شدند می‌توانند یک قدرت دیگر نیز بوجود



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آورند که اهمیت آن خیلی بیشتر است و آن را احساس ملی گویند. و بالاخره اگر نیروی ملت با احساس ملی هم آغوش شوند نیرویی که از این اتحاد بوجود خواهد آمد تزلزل ناپذیر می شود. اما انقلاب سال ۱۹۱۸ امکان این اتحاد سه گانه را از دست داد و قدرت را از دست ملت گرفت و پس از واژگون شدن امپراطوری قدیم و برکنار رفتن سیستم و شکل دولت گذشته و واژگون شدن سمبول های امپراطوری احساس ملی نیز خود به خود معدوم گردید و این خرابی ها موجبات لغزش دولت را فراهم ساخت. حتی در این مورد ستون مردم و دولت هم وجود خارجی نداشت. البته آن ها مردمان عاقلی بودند و برای راه انداختن انقلاب لازم بود تمام چیزهایی که حکومت و دولت را به هم می پیوست متزلزل سازند و مقصود من در این جا از بین بردن ارتش است. آری برای این که انقلابیون بتوانند موفق شوند ابتدا باید عوامل اصلی مبارزه را از بین برد.

البته ارتش های وابسته به جبهه های جنگ در حله اول به طوری که انتظار می رفت سقوط نکرده بودند و برای انقلاب آمادگی نداشتند اما ریشه و اساس آن ها متزلزل و مانند اسپیدی بود که به ریشه گیاه داده باشند و به هم خوردن اوضاع اجتماعی داخل کشور به طوری روحیه مردم را خراب کرده بود که کم کم ارتش از ملت جدا شد و پس از این که مدت چهار سال با نهایت فداکاری جانبازی کرده بودند در مقابل وضعی قرار گرفتند که برای آن ها غیر انتظار بود و هنگامی که به مرکز اغتشاش قدم گذاشتند دیگر هیچ کدام حاضر نبودند از فرماندهی خود اطاعت کنند.

دیگر هیچ کس نمی توانست به ارتش اطمینان کند و با این ترتیب دومین عامل حکومت که قدرت کشور را در دست داشت کاملاً از بین رفته بود و انقلاب در مقابل خود دیگر کسی را غیر از ملت نداشت.

البته نیروی انقلاب توانست به زودی به مقصود برسد ولی اگر کسی با نظر دقیق اوضاع را مورد توجه قرار می داد مشاهده می کرد که با این حال انقلاب نمی توانست



با این سرعت ملت را وادار به اطاعت نماید اما مقدمات زلزله ملت هم در دوران حیات فراهم شده بود و در این چهار سال در حالی که سازمان‌های ارتش دچار زلزله می‌شد ملت هم در اثر نفوذ عناصر بیگانه که در جلد آنان فرو رفته بودند ضعیف شده بودند.

ملت‌ها را اگر بخواهیم از نظر کلی مورد مطالعه قرار دهیم به سه طبقه تقسیم می‌شوند.

از یک طرف طبقه عالی و ممتاز و روشنفکران و سران قوم که دارای فضائل و امتیازات مخصوصی هستند و با نهایت جرات و شهامت جان خود را در راه منافع کشور فدا می‌کنند و در مقابل آن‌ها طبقه دیگر قرار دارند که بر اثر خودخواهی و فساد رو به پستی رفته و از ارتکاب هیچ نوع جنایتی برای جلب منافع خویش خودداری نمی‌کنند.

بین این دو طبقه ممتاز و مشخص طبقه سوم قرار دارند که اکثریت مردم را تشکیل می‌دهند که نه مانند طبقه اول شجاعت و شهامت دارند و نه روحیه آن شبیه طبقه دیگر است.

دوره تصاعد و اعتلای یک جامعه بدون تردید وقتی آغاز می‌شود که طبقه ممتاز آن جامعه نمونه بهترین مردم باشند.

دوره انحطاط ملت از وقتی است که بدترین عوامل در آن حکومت ایجاد قدرت کنند.

بنابراین باید توجه داشت که توده عظیم ملت به دنیا به تقسیمی که خودم نسبت به آن قائل هستم نمی‌تواند به طور طبیعی جلو برود مگر این که دو طبقه بالا و پائین باهم در حال برخورد و مبارزه باشند و هم‌چنین قابل توجه است که گاهی پیش می‌آید پس از این که یکی از آن دو طبقه پیروز شوند ملت از آن طبقه‌ای که پیروز شده اطاعت خواهد کرد اگر بهترین افراد به بالا بیایند بدون تردید ملت هم به دنبال آن‌ها خواهد رفت و اگر افراد فاسد در رأس کارها قرار گیرند ملت مخالفتی نمی‌کند زیرا توده‌ای که در میان این دو طبقه قرار گرفته هرگز مبارزه نخواهد کرد.

بنابراین جنگ در دوران این چهار سال خونریزی تعادل داخلی این سه طبقه را



بهم زده و با توجه به تلفاتی که در طبقه وسط بوجود آمده بود به همان نسبت طبقه ممتاز کشور را نیز از بین برده است.

اگر کسی با نظر دقیق به آمار کشته شدگان جنگ آلمان توجه نماید خواهد دید که خطر جنگ باعث چه وحشتی شده است.

اگر حسابگر ماهری باشند و حساب کنند چند صد هزار سرباز داوطلب چه آنهایی که در جبهه جنگ بودند یا کسانی که برای آنان آذوقه و مهمات تهیه می‌کردند و داوطلبان هوایی و دریائی و زمینی و بالاخره شاداب‌ترین جوانان کشور در راه اجرای هوای نفس یک طبقه در میدان‌های جنگ جان خود را از کف دادند چه کسی است که این حساب‌ها را یکند.

به طوری که آمارگیری شده جنگ ۱۹۱۴ هزاران جوان داوطلب را از جا بلند کرد و آن‌ها کسانی بودند که زندگی خود را در جنایت می‌گذراندند و چون در دوران صلح کاری انجام نداده بودند به همین علت لباس سربازی را برای ارضای نفس برتن کردند.

این‌ها همان اشخاصی بودند که در نتیجه فساد طبقه اول و آخر در میان این دو طبقه رو به فساد رفتند.

چهار صد هزار سربازی که در جبهه جنگ فلاندر کشته یا زخمی شده بودند کسی به جای آن‌ها فرستاده نشد و حتی مرگ آن‌ها هم به حساب نیامد.

در جبهه دیگر که بهترین جوانان از دست رفتند به جای این که افرادی لایق برای آن‌ها اعزام شود عده‌ای از جنایتکاران و بی‌بند و بارترین افراد به جبهه جنگ رفتند که برای آن‌ها مرگ و زندگی یکسان بود اما چون هیچ کدام هدف مخصوصی نداشتند باعث سقوط سایرین شدند.

پایان جنگ این بود که تعداد کثیری از افراد حد وسط با ریختن خون خود وظیفه‌ای را که به آن‌ها واگذار شده بود انجام دادند در حالی که طبقه ممتاز لایق هم که ممکن بود از فعالیت خود خدمتی انجام دهند در مقابل این اغتشاش و بهم خوردگی جان خود را بی‌جهت از دست دادند.

همین سازمان‌های غلط بود که سرانجام باعث ایجاد انقلاب شد و دلیل



نتیجه‌گیری انقلاب همان بود که طبقه ممتاز وجود نداشتند که اعتراض کنند زیرا همه مرده بودند.

بنابراین درباره انقلاب آلمان نمی‌توان قضاوت درست نمود مگر این که بگوئیم خیانت برادرکشی از طرف ملت آلمان انجام شد و جمعی اوپاش و بدبخت بودند که به دست خود آتش این انقلاب را افروختند.

این جمهوری ضد ارتش احتیاج به سرباز داشت و تنها تکیه‌گاه دولت او ریشه‌اش برشانه مردمی بود که جمع آن‌ها در دزدان و راهزنان تشکیل شده بودند. این‌ها همان طبقات متوسط بودند که به شرح آن پرداختیم و با این حال هیچ کدام از آن‌ها حاضر نبودند در زیر پرچم دولت جدید انجام وظیفه نمایند.

قشرهای اجتماعی که در آن‌ها افکار انقلابی ریشه کرده و با این افکار افراطی آتش انقلاب را دامن می‌زنند یک چنین حکومت انقلابی هرگز نخواهد توانست سربازانی فداکار و به معنی حکومتی افرادی وفادار به زیر پرچم داشته باشد زیرا این افراد که انقلاب را به پاداشته‌اند مقصودشان انقلاب ملی نبوده بلکه می‌خواستند دولت سابق را به نفع بیگانگان ساقط نمایند.

در واقع به مفهوم کامل آن‌ها سازنده جمهوری نبودند اما غارتگران جمهوری به‌شمار می‌آمدند.

از همان روز اول که اساس انقلاب پایه‌گذاری شد عدم اعتماد و بی‌ایمانی عجیبی بین مردم و طبقات مختلف بوجود آمد همه تیرکمان شده بودند و می‌دیدند حکومتی در حال تشکیل شدن است که روی ملت استوار نشده بلکه اساس آن روی قدرت و دیکتاتوری است.

این قدرت دیکتاتوری مشغول اختلاف انداختن بین مردم است و به جای این که بر علیه دزدی و غارت قدرت خود را به کار ببرد جمعی در دزدان را در راس کارهای کشور قرار داده و با شدت عمل مشغول پیشروی است.

نمایندگان حقیقی ملت می‌توانستند فریاد بزنند و توضیح بخواهند اما هیچ کس از صف خود خارج نمی‌شد، فقط به یکدیگر می‌گفتند سازمان دهنده انقلاب یعنی کسی جرأت نداشت حرف بزند.



سازمان دهندۀ انقلاب یعنی کسی که سر رشته این نخ را به دست داشت بین‌المللی بود که از این وضع استفاده می‌کرد.

اما ملت آلمان فاسد مردم روسیه که به طور دسته‌جمعی آن‌ها را به سوی باطلاق بلشویسم کشانده بودند آثار کمی نداشت.

از روزی که در روسیه گروه بیسودان و پا برهنه‌گان را به طور دسته‌جمعی بر علیه گروه قلیل روشنفکران تحریک نمودند سرنوشت این کشور برای ما عوض شد و با این ترتیب انقلاب کارگری پیروز گردید.

کار به جایی رسید که تعداد انگشت شمار مردم طراز اول آلت دست دیکتاتورهای یهودی شدند که با مهارت تمام می‌توانستند گروه طبقه سوم را تمام حمایت از حقوق آنان به دور خود جمع کنند و آن ملت پا برهنه به صورت یک دیکتاتور ملی در بین مردم ظاهر گردید.

اما این سیاست چگونه در آلمان اجرا شد؟

کاملاً حقیقی است که بر اثر تجربه تدریجی قوای ارتش انقلاب سرخ نتوانست پیروز شود و از طرف دیگر می‌توان گفت که عامل اصلی به روز انقلاب و تجربه ارتش سربازان جبهه نبودند بلکه در داخله بودند.

یهودی مارکسیست با مهارت تمام اقتصادی را به دست گرفت و در حالی که آن‌ها جنگ می‌کردند او در داخله کشور بنای خراب‌کاری گذاشت.

و مهارت او به آن درجه بود که در اثر تبلیغات سوء سازمان‌های ارتش را بهم ریخت به طوری که آن‌ها به جای این که به کمک برادران خود به سوی جبهه‌ها بشتابند پشت به آن‌ها کردند.

جنایتکار عظیم که در بین مردم پرسه می‌زد یقین داشت اعمالش به نتیجه خواهد رسید و اگر قرار بود که تمام سربازان از بین بروند او تصمیم گرفته بود به تعقیب جان میلیون‌ها سرباز دست انقلاب را به ثمر برساند.

رای به ثمر رساندن این انقلاب چه باید بکنند؟

بایستی افرادی ضعیف با قوای سازنده معلوم است که در یک محیط ترس و وحشت و تهدید به مرگ خورد افرادی ناتوان به وجود می‌آیند همین عوامل اصلی



است که می‌تواند انقلاب سرخ را به نتیجه برساند. پس این انقلابی نبود که با برنامه معین و آرامش پیش برود اساس آن با شورش و قتل و غارت و چپاول اموال مردم بود و اگر به این وسیله نمی‌توانستند از انقلاب خود نتیجه‌ای را که خواستند بگیرند لااقل این انقلاب برای پیشرفت سیاست آن‌ها مفید بوده طبقه کارگر که به امید آینده جانفشانی می‌کردند. امیدوار بودند که با فراگرفتن این سیستم جدید بتوانند گذشته خود را جبران نمایند.

به محض این که آتش انقلاب اوضاع را در هم ریخت این طور به نظر رسید که در جبهه مستحکمی در مقابل هم قرار گرفته‌اند. اول یک طبقه آرام و منظم و دسته دوم گروه وحشتناک و خون‌آلود که حاضر نبودند به این آسانی تسلیم شوند. در آن وقت از این عجیب‌تر چیزی نبود که می‌دیدیم از یک طرف بورژوازی‌های ما اسلحه به دست گرفت و به خیال خودشان می‌خواستند در مقابل دشمنان داخل کشور برابری کنند.

شاید برای بار اول بود که این گروه بدبخت و خوشگذران می‌خواستند با اسلحه خویش خودنمایی کنند. بورژوازی آلمانی کاری که توانست صورت بدهد این بود که توانستند با روسای مارکسیست پشت یک میز بنشینند و به اصطلاح خودشان با بلشویسم نبرد کنند. در دسامبر سال ۱۹۱۸ و ژانویه ۱۹۱۹ وضع داخلی آلمان به شرح ذیل بود. در روز اول عده بسیار قلیلی آتش انقلاب را دامن زدند در حالی که تمام احزاب مارکسیستی در قطب آن‌ها قرار داشتند.

انقلاب هم قیافه‌ای آرام به خود گرفته بود و به همین حالت فناتیک‌ها را این گروه که از همه پر حرارت‌تر بودند خمپاره‌ها را به دست گرفته و برای تصرف اماکن عمومی جلو می‌رفتند و انقلاب آرام را به این تاکتیک تحت تهدید قرار داده بودند. پس از همان صلح با دشمن خرابی اوضاع روزه روز بدتر شده نمایندگان جدید و قدیم بهم افتادند و جمهوری خود به خود تحت تهدید قرار گرفت.



به طوری که قبلاً اشاره کردیم انقلابیون در برابر این حوادث محصور شدند بعد از واژگون ساختن ارتش قدیم قدرت جدیدی برای استحکام حکومت خود بوجود می‌آوردند.

از این سیاست ارتش جدید برای آن‌ها تشکیل شد که بر اثر محدودیت‌های همان صلح مجبور بودند برای استحکام سیاسی دولت تجدید جانفشانی نمایند. اگر کسی بپرسد که با وجود تمام این اشتباهات که باعث ایجاد انقلاب گردید چگونه توانست پیروز شود برای پاسخ آن باید بگوییم؟

اول به سبب این که احساس وظیفه و اطاعت آن‌ها باهم یکی شده بود.

دوم این که احزاب محافظ کار تا آخرین درجه ناتوان در خودشان بودند.

و باید به این دو علت بزرگ مسائل زیر را اضافه کرد!

تعادل وظیفه و اطاعت علت اصلی آن در روش آموزش و پرورش قدیم بود که آن‌ها را مرد مطیع ولی با اراده بار آورده بود، و از این راه اختلاف نظری بین وسیله و هدف بوجود می‌آید.

مفهوم وظیفه و توجه به ادای وظیفه و اطاعت در نفس خود هدف به شمار نمی‌آید مانند این که دولت‌ها هم در نفس خود هدف و مقصد بنشینند بلکه همه آن‌ها باید وسیله‌ای باشند که بتوانند زندگی یک قوم را اداره کنند.

زمانی که یک ملت سقوط کرد و در اختیار نیروی قوی‌تری قرار گرفت اطاعت و ادای وظیفه در برابر زورگویان نشانه این است که ملت را به سوی ورشکستگی خواهد کشاند.

اگر انقلاب توانست در کار خود پیروز شود دلیل آن بود که بورژواهای ما اراده و قدرت را از دست داده و اطاعت‌داری وظیفه را برای بقای خود در هر وضعی که باشند لازم شمرده‌اند

دلیل اساسی ناتوانی احزاب محافظه کار آلمانی در ابتدا به علت از دست رفتن جوانان و بهترین افراد در میدان‌های جنگ بود و از طرف دیگر احزاب بورژواهای ما که وابسته دولت قدیم بودند نمی‌توانستند در مقابل دشمن از عقیده خود دفاع



نمایند زیرا اسلحه و قدرت در دست کسانی بود که از دولت جدید حمایت می‌کردند.

نه فقط همین فکر و فرضیه برای آن‌ها به منزل تعبیر ماهیت یکی بود و باید آن‌ها می‌دانستند که حریف زورمندی در مقابل خود دارند و در چنین موقع لازم بود مانند یک ملت زنده در برابر دشمن مقاومت نمایند.

هنگامی که مارکسیست در بین آنان ظاهر شد اولین اسلحه‌ای که در دست داشتند نفوذ در افکار مردم بود چنان در این کار مهارت داشتند که در مدتی کوتاه ملت برنده و فعال را به صورت یک منفعت‌کارگر و کارگذار افکار مارکسیستی در آوردند.

روزهای هفتم تا یازدهم نوامبر ثابت نمود که تا چه اندازه این فرضیه درست است.

در آن زمان مارکسیست دیگر نیازی به سخنرانی و دموکراسی نداشت و با کمک گروه‌های جنایتکاران که در اختیارشان بود تمام احزاب را مورد حمله قرار دادند. بعد از انقلاب هنگامی که احزاب بورژواها قیافه جدید خود را ظاهر کرد از برای آنان دیگر غیر ممکن بود با اسلحه ضعیف و منطق ناتوان خود بتوانند فلسفه جدید مارکسیست را که ظاهری فریبنده داشت و هر مرد عاقلی را به دام می‌انداخت شکست بدهند.

وقتی صحبت به دور قانون حمایت از جمهوری پیش آمد بورژواها نتوانستند اکثریت به دست بیاورند و معلوم بود در برابر دولت هزار مارکسیست که در همه جا نفوذ داشتند هر نوع قانون به نفع آن‌ها به تقویت می‌رسید اما قوانین مربوط به ملت آلمان در اقلیت می‌ماند و از این جهت بورژواها هر چه تلاش کردند نتوانستند اکثریت به دست بیاورند و قانون جمهوری به نفع آنان تقویت گردید. بنابراین دولت جدید چون هیچ مخالفی در مقابل خود نداشت به خودی خود تشکیل شد.

با این که آن‌ها مدعی بودند با این سیستم جدید نهضت و تغییر تازه‌ای در تاریخ ملت آلمان بوجود خواهند آورد معه‌ذا به دلایل سهل‌انگاری کاری از دست آنان



ساخته نشد.

به همان دلیل که ملت تحت نفوذ نمی‌توانستند در آن‌ها نفوذ داشته باشند زیرا هنوز مانند مردم روسیه پخته و ساخته نشده بودند مارکسیست‌ها قادر نشدند آن‌ها را به طوری که می‌خواستند تحت تسلط بگیرند زیرا هر نوع افکار سیاسی یا مبانی فکری آن‌ها اختلاف داشت و هنوز بی‌عقیده تنها چیزی که مارکسیست‌ها را در این نبرد پیروز ساخت اراده محکم و خشونت آنان در برابر مردم بود و ملت آلمان هم بعد از تحمل چهار سال رنج و دربه دری همکاری ملی را از دست داده و مانند کسانی بودند که به هر گوشه برای یافتن پناهگاهی پرت می‌زدند و بورژواهای آلمان نیز به قدری ضعیف شده بودند که در این نبرد تن به تن بین تضاد افکار کاری صورت نمی‌دادند.

البته نیروهای دفاعی هنوز توانا بودند و به تبلیغات کوچک و خیابان دست می‌زدند و حتی در دولت هم نفوذ داشتند ولی آنان دارای هیچ مراسمی نبودند و فاقد هدف معین بودند به این جهت نمی‌توانستند به نفع ملت آلمان قدم بردارند و در هر حال قدرت و مهارت یهود که سرچشمه‌ای عمیق داشت به طور مدام در آن‌ها رخنه می‌کرد و پای استقامت همه کس را در هم می‌شکست.

از یک طرف در مطبوعات خود با مهارتی بی‌نظیر افکارشان را چنان متزلزل می‌ساخت که همه گونه نیروهای دفاعی را از آنان می‌گرفت و چون در اجتماعات سوسیال مستقیم دخالت می‌کرد قدرت هرگونه پایداری از مردم سلب شده بود. شاید متوجه این قسمت نباشید که به داشتن یک نقشه و ایده‌الی معین هیچ نهضت سیاسی نمی‌تواند دخالت کند.

یک جنبش سیاسی که برای هدف مخصوص خود نبرد نکنند نمی‌تواند از هیچ راه و سائلی برای پیشرفت خود به دست بیاورد.

اعلام یک فکر بزرگ خود که انقلاب فرانسه را به ثمر رساند، پیروزی انقلاب روسیه مدیون فکر بزرگ او بود و فاشیسم هم چون دارای فکر تسلط بر مردم بود از این جهت پیروزی یافت و توانست نهضت جدیدی را بوجود آورد. اما احزاب بورژواها فاقد یک چنین قدرت و لیاقت بودند.



احزاب بورژوا خودشان هم می‌دانستند که هدف و نقشه آن‌ها بازگشت دوران گذشته است و احزاب دفاعی هم می‌خواستند با همان اسلحه قدیم در برابر این نهضت جدید زورآزمایی کنند و سایر دسته‌های وابسته به آنان نیز سلاح جدیدی برای مبارزه در دست نداشتند و اگر هم می‌خواستند با ایمان کامل قیافه دفاعی به خود بگیرند فاقد آن قدرت سیاسی بودند که برای مبارزه با آن‌ها ضرورت داشت. مارکسیست از این ضعف و ناتوانی به نفع خود نتیجه گرفت و کم‌کم در قالب رایش رخنه کرد و از پشتیبانی آن‌ها برای قدرت خود استفاده نمود و با منطق و دلیل شروع به خراب کاری و اساس جمعیت‌های دفاعی نمود و نفوذ و تبلیغات آن‌ها به قدری وسعت یافت که دیگر از آن سخنرانی‌های دفاعی اثری باقی نماند و بعضی از سخنرانان جسور و با شهامت که هنوز دست از مخالفت خود برنمی‌داشتند به نام اجتماعی دستگیر و محکوم به زندان شدند.

طولی نکشید که تمام آن‌ها بر اثر خطائی که مرتکب شده بودند گرفتار انواع مذلت‌ها و دربه دری‌ها شدند.

وقتی حزب ناسیونال سوسیال تشکیل گردید برای اولین بار آن‌ها متوجه شدند با حزب و نهضت جدیدی روبه‌رو شده‌اند که دارای هدف و نقشه‌ای مخالف آن‌ها هستند زیرا حزب ناسیونال سوسیال هیچ شباهتی با احزاب بورژوا نداشت و اگر با این روبه‌پیش می‌رفت تردیدی باقی نبود که نقشه‌ها و طرح‌های آنان محکوم به زوال خواهد شد.

نهضت جدید از روز اول پیدایش خود این نقطه نظر را تعقیب نمود که باید پروژه‌ها و نقشه‌های خویش را از راه تقویت فکری مردم آغاز کند ولی همین برنامه در موقع مقتضی لازم است که با شدت عمل همراه باشد.

چون این حزب به سیستم خودش ایمان کامل داشت مطمئن بود که هیچ فکر تازه‌ای نمی‌تواند مانند این حزب در پیشرفت تدریجی افکار مردم مؤثر واقع شود. من بارها در این مورد اشاره کرده‌ام که حزب و فلسفه جدیدی که بخواهد در قلب افراد یک ملت نفوذ کند بایستی در بین صفوف آنان کسانی را پیدا کند که



بتوانند در جبهه‌های مختلف با صفوف دشمن مبارزه نمایند. این دزس کاملی است که تاریخ به ما آموخته و ما را مطمئن می‌سازد اگر یک سیستم جدید به وسیله وحشت زور به مردم تلقین شود اثرش برای همیشه در قلب آنان باقی خواهد ماند و نهضت‌های ناتوان و خشک قادر به شکست آن نخواهند بود.

تجربه نشان داده است که هر نوع فلسفه با سیستم سیاسی در حالی ممکن است دچار شکست شود که یک فلسفه جدید قوی‌تر در برابرش ظاهر گردد.

دولت آلمان به طور ناگهان و با شدت زیاد در مورد تهاجم مارکسیست قرار گرفت در حالی که هنوز افکار و عناصر جهت‌گمراهی در آن جا قدرت نداشت. در مبارزه‌ای که بیش از شصت سال طول کشید نه تنها نتوانست جلو پیشرفت این ایدئولوژی را بگیرد بلکه از هر طرف در چنگال آن افتاد و با این که در این مدت چند سال مخالفین این عقیده به حبس و شکنجه‌ها محکوم شدند سیستم احزاب قدم به قدم جلوتر رفت، یورژواها سعی می‌کردند همه چیز را انکار کنند اما تمام تلاش‌های آن بیفایده می‌ماند.

دولتی که در تاریخ نهم نوامبر ۱۹۱۸ بدون قید و شرط تشکیل گردید نتوانست قدرت خود را حفظ کند و بر عکس احزاب بورژوا که مردمان احمقی بودند و از پشیمان بر می‌آمدند تنها فکری که به خاطرشان رسید این بود که نباید با نیروی کارگری مخالفت نمود و این موضوع بدان مفهوم بود که نبایستی با مارکسیست نظر مخالفت نشان داد.

آن‌ها در حالی که طبقه کارگر را مارکسیست در یک جا قرار می‌دادند در عین حال با دروغ‌های مصلحت‌آمیز خویش به ضعف و شکست خود در مقابل مارکسیست اعتراف نمودند.

در مقابل نفوذ شدید مارکسیست در دولت وقت، حزب ناسیونال سوسیال دارای وظیفه سنگینی است و این وظیفه نه فقط شامل آماده ساختن تسلیحات برای تقویت قوای روحی است بلکه باید قوای دفاعی مردم را به مسئولیت خود در مقابل حکومت ترور و وحشتی که دشمنان فراهم کرده‌اند تقویت نماید.



من در فصل‌های پیش برای برنامه‌های عملی یک سرویس دفاعی در نظر گرفتم و توضیح دادم که چگونه باید این سرویس مانند یک پلیس واقعی از منافع حزب حمایت نماید.

با این که سازمان این گروه که کم‌کم رنگ سازمان به خود گرفته بود شباهتی به نیروی دفاعی بورژواها داشت اما از نظر کلی بین این دو اختلافات زیادی موجود بود.

به طوری که قبلاً نیز اشاره کردیم سازمان دفاعی آلمان دارای هیچ گونه نقشه سیاسی روشن نبود، آن‌ها دارای سازمان بسیار درهم و بی پایه‌ای بودند که هر کدام به نفع خود و بر علیه منافع دیگری فعالیت می‌کردند و مانند مثل هزاران سازمان‌های غیر قانونی به شمار می‌آمدیم که نظیر آن در بعضی دولت‌ها یافت می‌شود.

چون بین رؤسا و فرماندهان حزب اختلاف شدیدی وجود داشت و مخصوصاً با جمهوری آلمان مخالف بودند کار جدی و مثبت انجام نمی‌دادند.

آنچه که ایدئولوژی حزب ناسیونال سوسیال را از سایر سیستم‌های دفاعی آلمانی مجزا می‌سازد این است که او نمی‌خواهد مانند سایر احزاب سیاسی خدمتگذار شرایط انقلاب مارکسیستی باشد.

بلکه او برای ایجاد یک آلمان جدید به مبارزه پرداخته است.

بدیهی است که در روزهای اول این سرویس مأموریت نظم در سالن‌های سخنرانی داشت و اولین وظیفه او کاملاً محدود شخصی بود و وظیفه داشت که نظم سالن‌های سخنرانی را به طوری حفظ نمایند که دشمن قادر به ایجاد خرابکاری نباشد.

پس از برخورد اولی که در سالن هدف‌ها و هم‌بین جمعیت‌ها رقیبان مارکسیست بوجود آمد از طرف کمیته مرکزی دستور رسید که در موقع بروز خطر از حملات دفاعی خودداری نکنند و به همین جهت نام گروه حمله به آن‌ها داده شد. بر اثر این پایه‌گذاری بود که جرایم و مطبوعات دشمن حملات خود را آغاز نموده و از نظر تئوری ما را محکوم کردند.



بعدها حوادث جاریه به ما ثابت کرد که تا چه اندازه از بخار یک چنین گروه برای ما لازم بود و برای هر یک اجتماعات سیاسی تا شدت عمل وجود نداشته باشد پیروزی قطعی غیر ممکن است.

وقتی مارکسیست وجود ما را یک خطر بزرگ تشخیص داد چون می دانست اگر جلو این گروه را آزاد بگذارد پس از مدتی کوتاه جلوگیری از آن غیر ممکن است از این جهت برای جعل کردن آن از کوچکترین حادثه استفاده نمود و چون از این راه نتیجه‌ای نگرفت به وسیله اعمال خویش شروع به خراب کاری گذاشت.

تردید در این نبود که تمام سازمان‌های مارکسیستی مانند کمیته مرکزی برای ایجاد خرابکاری اقدام نمودند و جمعیت‌های رسمی هم کورکورانه این برنامه را دنبال می‌کردند.

اما احزاب بورژوا که خودشان هم از طرف مارکسیست‌ها در فشار بودند جرأت نمی‌کردند اظهار نظر نمایند و سخنرانان آنان نیز اجازه نداشتند چیزی بگویند و فقط اردتوار ناظر خرابی شکست خوردن بودند و از شدت بی‌حالی و ضعف نفس به مراعات اصول سیاسی حتی از اظهار مسرت هم خودداری می‌کردند.

عجیب در این بود که همیشه بجانب منفی به خود می‌گرفتند به این معنی چون مشاهده می‌کردند جمعیتی را که خودشان می‌توانسته‌اند شکست بدهند خوشنود بودند که دیگران نیز از عهده شکست دادن آن‌ها بر نیامده‌اند.

درباره این عضو فلج و از این پلیس مخفی خود فروخته و از این مشاور نادان که حتی فاقد احساس شخصی است چه می‌توان گفت و اگر خوب حساب کنیم کدام عاملی در برخوردهای ملی از وجود این حزب مصرتراست و بیشتر از او می‌تواند به مارکسیست مساعدت نماید.

همین افراد بزدل و احتیاط‌کار بودند که به جای این که با دشمن مبارزه کنند در جراید یهودیان از آن‌ها طرفداری می‌کردند.

و در واقع شباهت به یک جسد نیمه مرده دارند که از بوی تعفن آن‌ها مردم احساس ناراحتی می‌کنند اما دشمن وجود این مردار کثیف را برای تحکیم موقعیت خود لازم می‌داند.



بنابراین ما هیچ امید کمک و مساعدتی از این طرف نداشتیم فقط به این دلخوش بودیم که پیشرفت فوق‌العاده ما بتواند لاقلاً توجه آن‌ها را به طرف ما جلب نماید. تمام نقشه ما برای تقویت گروه حمله بر این بود که آنان را مانند افراد ضربه‌ای بسازیم که هم از لحاظ جسمی و هم معنوی نیرومند باشند و بتوانند با دیسیپلین کامل کارها را اداره کنند و این گروه از هیچ جهت با سازمان بورژوازی دفاعی یا سازمان‌های معنوی که در آلمان فعالیت می‌کردند وجه اشتراک نداشت.

من دلایل زیاد داشتم که با سایر سازمان‌ها از نظر کلی مخالف بودم از نظر عملی آموزش و پرورش نظامی یک ملت تا برنامه‌های خصوصی به نتیجه نمی‌رسد مگر این که دولت برای تقویت آن‌ها پول کافی خرج کند تا بتوان از روی اصول معین در تعلیم و تربیت آن‌ها کوشید.

دیسیپلین‌های بانظم و ترتیبی که در ارتش معمول است تربیت گروه‌های دفاعی زیاد مفید به نظر نمی‌رسید زیرا تربیت سرباز برای میدان جنگ غیر از پرورش افرادی است که باید با یک سیستم مخصوص به صورت گروه‌های حمله‌ای درآیند. در سال ۱۹۱۹ افرادی که برای جنگ اعزام شده بودند از سران و جنگجویان قدیم بودند که در وقت جنگاوری مهارت داشتند اما گروه‌های حمله می‌بایست دارای مزایا و صفاتی باشد که با سرباز جبهه متفاوت است.

گروه‌های حمله دفاعی هرکدام باید به تنهایی بتوانند از خود دفاع کنند و هر چه میدان عملیات آن‌ها وسیع‌تر باشد مقررات و دیسیپلین مربوط به آن‌ها شدیدتر است.

معمولاً کسانی که به طور داوطلب حاضر به شرکت در جنگ‌های نظامی هستند تعدادشان کم است ولی همین تعداد کم چون داوطلب شرکت در گروه‌های حمله‌ای می‌شوند کارهای بزرگی صورت می‌دهند.

هفت سال است از جنگ گذشته و هیچ یک از طبقات جوانان آلمانی به طوری که لازم است جنگی را فرا نگرفته‌اند.

وظیفه افراد گروه حمله دفاعی این نیست که مانند سربازان عادی با تعلیمات ساده به میدان جنگ فرستاده می‌شوند این افراد بایستی از هر جهت واجد شرایط



باشند و از لحاظ اراده و خوشروئی و بی‌باکی و شهامت در درجه اول بوده می‌توانند در مقابل هولناکترین مخاطرات ایستادگی نمایند.

ممکن است یک سرباز ساده که در سال ۱۹۱۸ به میدان جنگ فرستاده می‌شد دارای ارزش نظامی نباشند ولی در هر حال در آن جا تحت رهبری فرماندهان کاری انجام دهند اما گروه حمله دارای امتیاز دیگری است و غالباً کارها را که گروه‌های حمله در دوران صلح انجام داده‌اند به مراتب بهتر از فعالیت‌های سربازان در میدان جنگ بوده است.

یک سرباز را می‌توان تا چند ساعت تمرین به میدان فرستاد اما آماده کردن افراد حمله‌ای سال‌ها وقت می‌خواهد و تازه افراد مخصوصی می‌توانند این وظیفه سنگین را انجام دهند.

در میدان‌های جنگ ضرر سربازان ناآزموده را با چشم خود دیده‌ایم و ممکن است اشتباه یک سرباز ناآزموده سرنوشت جنگ را بکلی تغییر بدهد افراد از جان گذشته‌ای که به طور داوطلب پس از دو سه هفته تعلیم به میدان جنگ اعزام شده‌اند نتوانسته‌اند کوچکترین کاری انجام دهند.

فقط گاهی دیده شده است به جوانانی که دو سه ماه تعلیم دیده‌اند به اتفاق همکاری سربازان قدیمی و با تجربه کاری مفید انجام داده‌اند و معلوم است که پیشرفت آن‌ها مربوط به همکاری کسانی بوده است که در فن جنگاوری سابقه داشتند.

بنابراین معلوم است افرادی که با دو سه ساعت به قلم سرسری به میدان جنگ می‌روند کاری از دستشان ساخته نیست.

تازه یک سلطنت دیگر باقی است که باید بگوئیم دولت‌ها هم در تقویت این قبیل افراد دخالت دارند و اگر افرادی را به این زحمت و مشقت برای گروه حمله آماده سازیم در حالی که دولت تقویت آن‌ها نباشد نمی‌توانند در موقع لزوم مؤثر واقع شوند.

دولت‌هایی هستند که عقیده به این مسائل کلی ندارند و آمادگی و قدرت جسمی و روانی سرباز را به حساب نمی‌آورند و نتیجه آن همان است که سربازان



ناآزموده باعث تزلزل ارکان در شهامت کشور بوده‌اند. گناه از طرف دولت‌های خائن بود که میلیون‌ها سرباز خود را بدون این که آنان را تقویت نمایند به میدان جنگ فرستادند.

این‌ها سربازانی بودند به جای این که تعلیم نظامی بگیرند درس جنایت را به آنان آموختند و در میدان‌های جنگ نیز همان‌ها بودند که به پرچم آلمان آب دهان انداخته و پرچم کشور را کلمه عالی نمودند.

برای چه رژیم سابق آلمان این افراد ناشناخته را به میدان جنگ فرستاد؟ اما چون سربازان بودند که بعد از بازگشت از جنگ موجبات انقلاب را فراهم کردند و از نظر این که این انقلاب نتیجه مستقیم همان جنایتکارانی است که به میدان جنگ رفته بودند و سنگین‌ترین عمل تاریخی را در سرنوشت ملت آلمان انجام دادند بنابراین دیگر دلیلی ندارد که ما هم این افراد را تقویت نمائیم و بخواهیم از وجود آنان برای گروه‌های دفاعی استفاده نمائیم.

اگر دولت حاضر نخواهد از این قبیل افراد که خودش آنان را تربیت کرده برای دفاع ملت از آن‌ها استفاده کند کاری برای ملت انجام نخواهند داد مگر این که مانند سابق از حقوق اربابان و ستمکاران دفاع کنند و ملتی که یک بار منافعشان به دشمن فروخته شده باز هم سر و کارشان با کسانی است که به آن‌ها جنایت کرده بودند. بنابراین گروه حمله که باید از منافع ملت دفاع کند با این قبیل افراد وجه اشتراک ندارد زیرا این‌ها می‌خواهند منافع کسی را حفظ کنند که آن‌ها یک بار آن را به دشمن فروخته‌اند.

از طرف دیگر گروه دفاعی ما هیچ شباهتی به تاسیسات و سازمان‌های بحری ندارد، زیرا به نظر ما آنچه را که سازمان‌های سری انجام می‌دهند کاملاً غیر قانونی است.

تجربه نشان داده است که سازمان‌های سری کاری انجام داده و بیشتر از اوقات اسرار آنان را افرادی پر حرف که نمی‌توانند اسرار سازمان را نگاه دارند کشف کرده‌اند.

بیشتر از اوقات در بین جمعیت‌های سری افرادی دیده شده‌اند که به نفع خود



کار می‌کنند و در موقع لزوم اطلاعات خود را در مقابل چند مارک ساده فروخته‌اند در حالی که اعضای فعال جمعیت ما شامل کسانی است که با تعصب زیاد برای پیشرفت مقصود خود کار می‌کنند و هرگز ممکن نیست در مقابل سخت‌ترین شکنجه‌های دشمن اسرار سازمان را در اختیار دشمن بگذارند.

خطر بزرگ سازمان‌های سری بیشتر از این جهت است که گاهی از اوقات تعداد زیادی از آنان وظیفه مهم خویش را فراموش می‌کنند و به نظرشان می‌رسد که سرنوشت یک ملت بسته به این است که تصمیم به قتل کسی بگیرند.

نظیر این حوادث در تاریخ بسیار زیاد است و اختیار یک ملت به دست مثنی دزد و قاتل سپرده می‌شود که غیر از قتل و کشتار هدف مخصوص ندارند و به تصورشان می‌رسد که با ایجاد ترس و وحشت می‌توان وظیفه مهمی را انجام داد. در یک چنین موارد ناگهان از بین ملت کسی قیام می‌کند و شخصی خطا کار را که باعث وحشت و ترور شده از بین خواهد برد.

شیلر که یکی از شاعران آزادیخواه آلمانی بود در کتاب گیوم تل خود این قبیل قتل‌ها را توصیف کرده است.

در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ این خطر موجود بود که امکان داشت سازمان‌های سری برای انتقام از کسانی که بدبختی‌های ملت را فراهم ساخته‌اند قیام نمایند و می‌خواستند به بدبختی و سیه‌روزی ملت پایان دهند.

اما تمام این فعالیت‌ها از روی احساس نبود زیرا مارکسیست‌ها با لیاقت و شهامت رهبران خویش همه جا را کوبیده و یقین داشتند بورژواهای ناتوان هرگز قادر نیستند چنین کارهایی انجام دهند.

تاریخ نشان می‌دهد توانسته‌اند در برابر روبسپیرها و دانتون‌ها و مارها قیام کنند ولی اینان از کسانی بودند که باید به سهولت خود را به دام نمی‌انداختند و در مقابل آن در بین بورژواها یک نفر پیدا نمی‌شد که عرضه و لیاقت انقلاب داشته باشد از بدبختی کشور همه آن‌ها کرم‌های زهرآلودی بودند که وجودشان غیر از ضرر برای مردم فایده‌ای نداشت.

تازه اگر تمام این کارها انجام می‌شد و یکی از آن‌ها را از کار برکنار می‌کردند به



جای آن یک مشت خائن دیگر زمام امور را به دست می‌گرفت و نتیجه آن کاملاً برخلاف بود.

همین شرایط در مورد از بین بردن کسانی که به کشور خیانت می‌کنند صادق است.

این یک عمل غیر منطقی و مسخره‌آور است که خیانتکاری را که به طور مثال محل تمرکز یک توپ را به دشمن نشان داده تیرباران کنیم در حالی که در پست‌های بسیار مهم دولتی خیانتکارانی جا گرفته‌اند که کشوری را به باد می‌دهند و باعث مرگ و نابودی دو میلیون سرباز فداکار شده‌اند و با نهایت آزادی و گستاخی خود را نماینده جمهوری می‌دانند.

این یک نوع بی‌عدالتی است در کشوری که هزاران خیانتکار حرفه‌ای در رأس کارها قرار دارند برای آرامش و گول زدن مردم یک خیانتکار کوچک را اعدام می‌کنند.

چه بسا اتفاق افتاده است مرد شرافتمندی که برای حفظ شرافت ملی خیانتکاری را مجازات کرده یک روز او را به نام خائن کشور به پای میز محاکمه می‌کشاند.

پس باید فساد را ریشه کن ساخت و الا با از بین بردن یک یا دو نفر بدبختی‌ها اصلاح نخواهد شد.

برنامه ما برای این مسائل به این ترتیب بود.

عقیده ما این است که نباید دزدان و خیانتکاران کوچک را به محاکمه کشید در حالی که هزاران دزد و خیانتکار در رأس کارها قرار دارند و یک روز بایستی یک دادگاه ملی تشکیل شده و هزاران خائن و کسانی که حادثه نوامبر را فراهم کردند به سوی میز محاکمه کشیده شوند تا این تصفیه به طوری که لازم است انجام نشود اقدام به هرگونه اصلاح بی‌مورد است و همین تصفیه را هم در ارتش باید انجام داد تا کسانی که اسرار آلمانی را به دشمن فروخته‌اند از ارتش به طور کلی اخراج شوند. تمام این شرایط مرا و می‌داشت که به تمام افراد خود تأکید نمایم که از تماس با سازمان‌های سری خودداری نمایند زیرا ممکن بود سازمان‌های دفاعی ما نیز تحت



تأثیر این گروه‌ها واقع شوند.

در سال‌های اخیر اعضای حزب ناسیونال سوسیال را از اعمال و آزمایش‌هایی که بعضی جوانان تازه کار آلمان در کارها می‌کردند جدا نگاه می‌داشتم.

من نمی‌دانم گروه دفاعی اس. آکه در آلمان شهرت زیاد داشت از گروه‌های سری بودند یا با مقامات ارتشی وابستگی داشتند ولی عقیده داشتم که این گروه‌های دفاعی می‌بایست تحت نظر مقامات ارتش و مطابق با اصول حزبی آنها تربیت شوند.

اگر بخواهند افراد این گروه را از لحاظ بدنی نیرومند سازند لازم است به جای تعلیمات نظامی روی اصول تمرینات ورزشی ورزیده شوند.

به طور مثال تمرینات بوکس و کشتی‌های جوجوتسو از تمرینات تیراندازی که غالباً حافظه هم تقویت می‌شود بهتر مؤثرتر است.

برای کشور آلمان لازم است که لااقل شش میلیون نفر افراد دوره دیده و جسور و با شهامت که دارای افکار و احساسات تعصب‌آمیز باشند شروع به کار کنند.

یک دولت کاملاً ملی اگر کمی از این افراد در اختیار داشته باشد در مدتی بسیار کوتاه می‌تواند برای تعلیمات نظامی آماده شوند.

هر یک از افراد باید به طوری تربیت شوند که از لیاقت و نیروی خود مطمئن باشند و از همه مهمتر این است که آنها با ورزش‌های بدنی تربیت شوند تا بتوانند در موقع لزوم برای دفاع از کشور فعالیت کنند.

برای جلوگیری از این که گروه حالت گروه سری به خود بگیرد بایستی برای آنها اونیفورم مخصوصی در نظر گرفت که همه کس بتواند آنها را بشناسد و آنها با همین شناسائی بهتر می‌توانند به وظایف خود عمل نمایند.

جلسات آنان نباید مخفیانه باشد و به اصطلاح روباز راه بروند و کارهایی از آنان سرزنند که مردم بتوانند برای آنها افسانه بسازند.

برای این که از هرگونه دسته‌بندی بین آنها جلوگیری شود و دارای روحیه قوی باشند بایستی ابتدا اهمیت وظیفه حزبی را به آنان یادآور شد و به طوری هر کدام را



برای اعمال دفاعی آماده ساخت که حدود اعمالشان وسیع باشد و هر کدام به قدری با هوش باشند که در دام طراران گرفتار نشوند و بتوانند با کوشش خود یک دولت ملی، راسیست بوجود بیاورند.

با این ترتیب مبارزه آنان علیه دولت فعلی نباید براساس انتقام‌های شخصی و کوچک باشند بلکه باید سطح فکر خود را به جایی برسانند که با اعمال خویش موجبات خرابی وضع کنونی دولت را در ضمن مبارزه با مارکیست‌ها فراهم سازند.

این سیستم که در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ در رأس کارهای ما قرار داشت و سعی می‌کردیم کم‌کم اعضای سازمان خودمان را به آن عادت بدهیم نتیجه‌اش آن شد که در اواخر تابستان ۱۹۲۲ تعداد کنیری به گرد ما جمع شدند و در پائیز سال ۱۹۲۲ رسماً سمت عضویت یافتند.

سه حادثه ذیل باعث شد سازمان S.A (اس آ) خود به خود توسعه زیاد یافت.
۱ - تظاهرات عظیم سازمان‌های میهن پرستان در برابر قانون دفاع از جمهوری در مونیخ.

توضیح این مطلب آن که سازمان‌ها و جمعیت‌های میهن پرستانه در مونیخ برای اقدام به یک تظاهرات بزرگ افراد جمعیت را در جلسه احضار نمودند و منظور آن‌ها از این تظاهرات اعتراض بر علیه قانون دفاع عمومی از جمهوری انقلابی بود.

حزب ناسیونال سوسیال نیز قرار بود در این تظاهرات شرکت نماید رژه دادن افراد حزبی ناسیونال سوسیال در صف‌های فشرده در تمام خیابان‌های بزرگ مونیخ به راه افتاد در حالی که اعضای عالی‌رتبه سیاسی به دنبال آن‌ها بودند.
دو گروه کادر موسیقی تظاهرات را همراهی می‌کردند و تقریباً پانزده پرچم در بین جمعیت دیده می‌شد.

ورود گروه ناسیونال سوسیال وقتی به وسط میدان رسید که نیمه آن پر از جمعیت بود سروصدا و هل‌هله عمومی را به راه انداخت و من هم در برابر جمعیت مردم که بالغ بر شصت هزار نفر بودند شروع به سخنرانی نمودم.
پیشرفت و موفقیت این تظاهرات سرسام آور بود مخصوصاً از آن جهت که



برخلاف فعالیت‌های خصمانه در نیروی سرخ به مردم ثابت شد که جمعیت مونیخ ملی هم می‌تواند در کوچه‌ها و خیابان‌ها به آزادی حرکت کند.

اعضای طرفداران جمعیت‌های سرخ که سعی داشتند در مقابل تظاهرات ملی ایجاد وحشت نمایند به زودی متفرق شده و در مرحله اول بر اثر حملات برق‌آسای گروه دفاعی (اس آ) متفرق و خون‌آلود شدند.

حزب ناسیونال سوسیال با اقدام خود برای اولین بار نشان داد که تصمیم گرفته است در آینده دست به تظاهرات خیابانی زده و دست‌های خیانتکار را برای خرابکاری کشور کوتاه کند.

نتیجه این تظاهرات به همگی ثابت نمود که برنامه ریزی ما برای سازمان (اس آ) کاملاً از نظر پسیکولوژی سازمان درست بوده است.

تظاهرات ما به قدری پیشرفت پیدا کرد که در فاصله بسیار کمی بر تعداد ما به مراتب افزوده شد.

دوم - توسعه تظاهرات ما در کربورک بود.

دسته‌جات راسیت قصد داشتند که در شهر کربورک جلسه‌ای را به نام، کنگره آلمان تشکیل بدهند.

من هم یکی از مدعوین در این کنگره بودم و از من خواهش کرده بودند که عده‌ای را با خود همراه ببرم.

این دعوت در ساعت یازده به من رسید و در فاصله یک ساعت ترتیبات شرکت در این کنگره داده شد.

ضمن آن ششصد نفر از اعضای (اس آ) از چند گروه تعیین شدند و مقرر گردید که با اولین قطار مخصوص از مونیخ حرکت کنیم.

در همان روز به سایر گروه‌های (اس آ) که در محل‌های مختلف تمرکز داشتند دستورات لازم داده شد.

برای اولین بار بود که یک چنین قطار به منظور تظاهرات از شهری به شهر دیگر حرکت می‌کرد. در تمام قسمت‌هایی که گروه‌های (اس آ) تمرکز داشتند استقبال شایان از ورود ما به عمل آمد. بسیاری از مردم هنوز پرچم‌های ما را ندیده بودند،



استقبالی که از ما به عمل آمد کاملاً بی سابقه بود. وقتی به ایستگاه کوبورک رسیدیم از طرف نمایندگان رسمی سازمان کوبورک مورد استقبال گرم قرار گرفتیم و ضمن آن پیام سندیکاها را به ما ابلاغ نموده و ضمن آن اطلاع دادند که برطبق خواسته رؤسای سندیکاها و احزاب سوسیالیست ما حق نداریم با پرچم‌های برافراشته و گروه موسیقی وارد شهر شویم. من حاضر به قبول این دستورات اهانت آور نشده و ضمن آن به نمایندگان اعزامی تظاهرات اطلاع دادم برطبق مذاکراتی که با نمایندگان شهرداری به عمل آمده بود ضمن آن پیشنهاد شد که با پرچم‌ها و گروه موسیقی خود در خیابان‌های شهر ظاهر شویم. همین کار را هم کردیم. در جلو میدان ایستگاه جمعیت انبوهی از مردم ولگرد و دشنام‌گویان و فریاد زنان از ما استقبال نمودند.

دزدها... راهزن‌ها از شهر ما بیرون بروید. این بود کلماتی که نمایندگان جمهوری آلمان نثار ما کردند. افراد وابسته (اس آ) در حالی که در قسمت‌های مختلف جا می‌گرفتند سعی نمودند خونسردی خود را حفظ نمایند و مأمورین پلیس که از بهم خوردن نظم عمومی شهر می‌ترسیدند با احتیاط زیاد ما را به سالن سخنرانی که در مرکز شهر قرار داشت رهبری نمودند. در اطراف جمعیت کثیری مانند موج دریا حرکت می‌کردند و هر لحظه انبوه جمعیت بیشتر می‌شد. ولی به محض این که افراد گروه حمله وارد حیاط شدند که ناگهان جمعی از مردم به طور فشرده و درهم در حالی که فریادهای بلند می‌کشیدند خواستند وارد حیاط شوند.

پلیس برای مخالفت از ورود آن‌ها درب حیاط را بست چون این حادثه تقریباً غیر انتظار بود من برای احتیاط گروه حمله را به حال آماده‌باش نگاه داشتم و پس از این که به آن‌ها دستورات لازم داده شد از پلیس خواش کردم درب ساختمان را



بگشاید.

پلیس‌ها بعد از تردید زیاد ناچار در را گشودند.

دو مرتبه ما به راه افتادیم ولی این بار جهت عکس جاده را گرفته و می‌خواستیم خود را به محل سخنرانی برسانیم اما این بار کاملاً با مهاجمین روبه رو شدیم و چون فریادها و اخطارهای شدید ما برای آرام کردن آنان مفید واقع نشد و برادران سوسیالیست که دم از برادری می‌زدند حاضر نشدند از ما اطاعت نمایند ناچار با ضربه‌های سنگ به آنان پاسخ دادیم زیرا دیگر صبر و حوصله ما تمام شده بود و بارانی از سنگ به روی آنها باریدن گرفت و یک ربع ساعت بعد هیچ یک از مزدوران سرخ جرأت نکردند مزاحم ما شوند.

هنگام شب هم باز بر خورد سختی بین ما واقع شد.

به این معنی که چون گروه (اس آ) دیدند افراد حزب مورد تجاوز آنان قرار گرفته‌اند ناچار مجبور شدند این بار هم به حسابشان رسیدگی کنند.

فردای آن روز مبارزه ما به نتیجه مثبت رسید و شهر کوپورک که از چند سال پیش تحت نظر مزاحمت مزدوران صلح قرار گرفته بودند از دستشان خلاص شدند و دیگر اثری از آنان دیده نشد.

اما یهودیان مارکسیست که به این زودی نمی‌خواستند تسلیم شوند سعی کردند با سخنرانی‌های فریب دهنده طبقه کارگر را به سوی خود بکشانند و در ضمن سخنان خود می‌گفتند که دزدان و راهزنان ناسیونال سوسیال به این شهر آمده‌اند که بین کارگران ایجاد نفاق کنند و مردم را دعوت کردند که در سخنرانی‌های آنها که در میدان عمومی آغاز خواهد شد شرکت نمایند.

در ساعت یک و نیم بعد از ظهر قرار بود تظاهرات عظیمی در میدان بزرگ شهر برپا شود.

بالاخره تصمیم گرفته شد که به این تظاهرات خاتمه بدهیم و من به گروه حمله که تعدادشان پیش از هزار و پانصد نفر نبود دستور دادم که به شکل یک ستون جلو بروند و خودم نیز با عده‌ای کثیر به طرف قلعه کوپورک از راه میدان عمومی راه افتادم.



می خواستم بدانم آیا با وجود بر این باز هم جرأت می کنند خودنمایی کنند. وقتی به میدان عمومی رسیدیم به جای آن ده هزار نفر که مخالفت خود را به مردم اعلام کرده بودند غیر از عده قلیلی از مردم ولگرد دیده نشد و به محض این که ما به میدان رسیدیم این عده هم تاب مقاومت نیاورده پا به فرار گذاشتند در چند نقطه دیگر بعضی گروه های وابسته مارکسیست که از خارج آمده بودند و هنوز ما را نمی شناختند باز هم سعی کردند مقاومت کنند ولی حملات گروه (اس آ) مانع هرگونه اقدامی از طرف آنها شدند.

به این ترتیب مردم شهر کم کم هشیار شده و جرأت یافتند از ما استقبال نمایند و هنگام شب که ما می خواستیم برگردیم در بسیاری از نقاط شهر با فریادهای مسرت انگیز به استقبال ما شتافتند.

هنگام شب به طور ناگهان مامورین راه آهن اعلام نمودند که حاضر نیستند قطار را برای ما حرکت دهند.

این هم یک شوخی بی مزه ای بود که می خواستند آخرین تیر خود را در ترکش بگذارند.

اما من به سران و رهبران سرخ پیغام فرستادم که اگر از این شوخی دست نکشند حساب تمام افراد سرخ را تصفیه خواهد نمود و با یک حمله عمومی راه آهن را اشغال می کند و خودمان بدون همکاری شما قطار را به راه خواهیم انداخت و ضمن آن عده ای از رهبران سرخ را به اسارت خواهیم برد.

در پایان سخنرانی خود به این آقایان سوسیالیست اعلام نمودم اگر دست به چنین عملی زده شود سرگردن تمام افراد را با مشت و لگد خورد خواهیم کرد. ما میل داریم بدون جنگ و جدال به طور دوستانه از برادران خود جدا شویم. پس از رسیدن این پیغام قطار در ساعت معین به راه افتاد و فردای آن شب همگی صحیح و سالم به مونیخ بازگشت نمودیم.

بعد از سال ۱۹۱۴ در شهر کربورک این اولین بار بود که تساوی حقوق در برابر قانون بین مردم اجرا گردید.

اگر امروز بعضی احمق ها باشند که بگویند نیروی دولت است که این شهر را نگاه



می دارد در آن روز برعکس به همه ثابت شد که نیروی عمومی ملت می تواند هر وقت که بخواهد زمام امور را به دست بگیرد و همه دانستند که یک دولت خائن به آن‌ها حکمت می کند و مردم خودشان می توانند خود را از مظالم دولت برکنار نگاه دارند.

البته اهمیت این اقدام بزودی آشکار شد ولی گروه (اس آ) دانستند که به عقیده خود ایمان دارند و تحت رؤسا و فرماندهان عاقلی رهبری می شوند.

بعد از این حادثه مردم سایر شهرها به طرف ما متوجه شدند و تعداد کثیری از مردم دانستند که حزب ناسیونال سوسیال تنها حزبی است که خواهد توانست در آینده نزدیک به قدرت و نفوذ مارکسیست خاتمه بدهد.

دولت دموکراسی آلمان هم که تا آن وقت در خواب عمیق فرورفته بود دانست حزب ما دارای قدرتی است که می تواند بدون خونریزی و با مشت آهنین خود آزادی از دست رفته را تحصیل نماید.

مطبوعات بورژواها به طور عموم سکوت کردند و مانند همیشه عدم قابلیت خود را نشان دادند فقط بعضی جراید حقیقت‌گو با اظهار خرسندی خود بالاخره در شهر کربورک خواستند ضربه‌ای با افراد چپ‌گرای مارکسیستی وارد سازند.

در کربورک هم با این که به طور مسلم یک حزب واقعی مارکسیست وجود نداشت و جمعی سرگردان بودند که نمی دانستند به کدام طرف رو آورند در اثر مشت‌های آهنین افراد حزب ناسیونال سوسیال به این حقیقت پی بردند که حزب ما دارای یک ایده آل کلی است زیرا معلوم است تا کسی به یک حقیقت ایمان نداشته باشد نمی تواند نبرد کند.

گروه حمله (اس آ) هم از این اقدام نتیجه کلی گرفت او دانست که در کنگره ژانویه سال ۱۹۲۳ عده‌ای بالغ بر شش هزار نفر شرکت کرده‌اند و این پیشرفت بزرگ نمونه پیروزی‌های آینده است.

کنگره کربورک به همه ثابت کرد که لازم است گروه حمله (اس آ) دارای اونیفورم مخصوصی باشند تا همه کس آن‌ها را بشناسد و با این اونیفورم روح افراد تقویت شده و دیگران نیز جرأت نمی کنند در کار آن‌ها اخلال کنند.



تظاهرات کربورک یک نتیجه دیگر داشت و همگی دانستند که توانسته‌ایم با قدرت خود وحشت نیروی سرخ را که از چند سال پیش در همه جا مانع تشکیل جمعیت‌های ملی بود دچار وحشت سازیم.

از آن به بعد سعی کردیم قوای خود را در تمام مراکز و محل‌های مختلف تمرکز دهیم و کم‌کم بر اثر اقدامات ما جمعیت‌های محلی مارکسیست یکی بعد از دیگری منحل گردید.

گروه (اس آ) در همه جا به وظیفه خویش عمل می‌کرد و چندی بعد قوای او وسعت یافت و توانست در همه جا با نفوذ خویش دشمن را شکست بدهد.

این پیشرفت‌ها تا ماه نوامبر ۱۹۲۳ ادامه یافت، در تاریخ حادثه‌ای اتفاق افتاد که مرا مجبور ساخت از پیشروی بیشتر آن جلوگیری نموده و تغییرات کلی در سازمان داخلی بدهم.

اشغال سرزمین صنعتی (روهر) به وسیله فرانسویان در جریان سال ۱۹۲۳ به قدری اهمیت داشت که ما را مجبور ساخت گروه حمله (اس آ) را وسعت بدهیم. البته آن روز وقت این حرف‌ها نبود و نفع عمومی ملت آلمان ایجاب نمی‌کرد که در این خصوص به آزادی عام صحبت کنیم و من هم از راه احتیاط نمی‌توانستم بیش از آنچه که در محافل دولتی درباره آن بحث می‌شد چیزی بگویم ولی در هر حال لازم بود که برای آینده نزدیک خود را مجهز سازیم.

اشغال ناحیه روهر که در واقع برای ما غافلگیری تازه بود این امیدواری را برای ما حاصل کرد که قصد دارند از سیاست عقب‌نشینی دست بردارند و وظیفه سنگینی برای گروه‌های تازه نفس حمله به وجود بیاورند.

گروه دفاعی ما که در رأس آن هزاران جوان با نیروی تازه نفس قرار داشت نمی‌توانست از همکاری با این جنبش ملی شانه خالی کند.

در بهار و در جریان تابستان سال ۱۹۲۳ سازمان گروه حمله تغییرات بزرگی به خود داد و خود را به صورت یک سازمان کاملاً ارتشی درآورد، بنابراین حوادثی که در جریان سال ۱۹۲۳ واقع شد رابطه مستقیمی با این سازمان جدید داشت چون در فصل دیگر به طور تفصیل حوادث سال ۱۹۲۴ را شرح خواهیم داد در اینجا



سخنی از آن نمی‌گوئیم فقط در اینجا باید یادآور شوم که تغییر سازمان گروه حمله شاید در این موقع به ضرر حزب بود زیرا هنوز حزب ما آن قدر قدرت نداشت که بتواند در این خصوص با دولت فرانسه وارد نبرد شود.

نتیجه وقایع سال ۱۹۲۳ هر چه وحشتناک بود از نظر کلی ضروری به نظر می‌رسید زیرا مانع تغییرات عمیق سازمان گروه حمله شد اما برای دولت تفاوتی نداشت زیرا آن‌ها هنوز نمی‌خواستند برای امور سیاسی از وجود این گروه که وابسته حزب ما بود استفاده نمایند.

اما وقتی در سال ۱۹۲۵ سازمان حزب ما تشکیلات خود را توسعه داد ضرورت ایجاب می‌کرد که به همان نسبت گروه حمله هم توسعه پیدا کند زیرا یقین داشتیم که در آینده نزدیک به وجود این گروه بیش از هر چیز احتیاج خواهند داشت.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فصل بیست و یکم

فدرالیسم غیر از ظاهر سازی چیزی نیست

در جریان زمستان سال ۱۹۱۹ و مخصوصاً در بهار و تابستان سال ۱۹۲۰ حزب ما مجبور شد در مسئله‌ای دخالت کند که در دوران جنگ اهمیت فراوان داشت. در قسمت اول این کتاب که من احساسات خود را در مورد شکست آلمان شرح می‌دادم درباره نوع تبلیغات انگلیسی‌ها و سیاست فرانسویان اشاره کردم که مقصود آن‌ها زیاد کردن فاصله‌ای بود که بین نواحی آلمان شمالی و جنوبی وجود داشت. در بهار سال ۱۹۱۵ تبلیغات شدیدی بر علیه پروس به راه انداخته بودند و او را مسئول جنگ می‌دانستند.

در سال ۱۹۱۶ این تبلیغات به شدت خود رسید. مقصود این تبلیغات چیزی نبود جز این که در نظر داشتند مردم نواحی آلمان جنوبی را بر علیه آلمان شمالی تحریک کنند و از این کار هم نتیجه گرفتند. حق این است که زمامداران آن زمان و مخصوصاً برنامه‌ریزان معاهده ورسای ارتش باویر را مورد تهمت قرار دهند زیرا آن‌ها اولین و مستقیم‌ترین وسیله اختلاف



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بردند.

اما خداوند چشمشان را نابینا ساخت و وظیفه خود را از یاد بردند و اگر این اختلاف به وجود نمی‌آمد شاید مسئله اتحاد آلمان زودتر صورت می‌گرفت. اشتباه بزرگ پروس ضررش به تمام آلمان رسید و نتیجه کلی آن فقط واژگون کردن آلمان بود بلکه آلمان با این شکست سایر قسمت‌های پروس را هم با خود به رآء هولناک شکست کشاند.

ابتدای آن در شهر مونیخ بود که مردم آن نسبت به اهالی پروس نفرت شدید پیدا کرده و آن‌ها را باعث سقوط خانواده سلطنتی می‌دانستند. البته قبول این مطلب هم درست نبود که بگوییم تبلیغات دشمن در دوران جنگ تنها عامل ایجاد نفرت نسبت به پروس‌ها بود، علت‌های دیگر وجود داشت که یکی از آن‌ها اعمال سیاست نامعقول رایش در آلمان بود. اما این مطلب از نظر هیچکس پوشیده نیست که آنچه در برلن تصمیم گرفته می‌شد متعلق به آلمان بود و برلن هم مانند این بود که پروس در این باره تصمیم گرفته است.

اما از این قسمت نیز اطمینان داریم کشتار جنگ در آلمان از طرف افرادی بود که عداوت سخت با اهالی برلن یا پروس داشت و هیچ آلمانی اصیل نمی‌توانست این مسئله را باور کند.

ملت آلمان هوشیار بود و گناه این جنگ را از طرف کسانی می‌دانست که جزء صدرنشینان مجلس رایش به شمار می‌آمدند و اعمال آن‌ها بود که آلمان و پروس را متهم ساخت.

یهود آن قدر حيله‌گر و ماهر بود که به خوبی می‌دانست پیشنهاد این جنگ و قتل و غارت‌های خانمان‌سوز که ملت آلمان وجه مصالحه آن قرار گرفته بود چه نتایج و خیم به بار خواهد آورد و تا وقتی که ملت هوشیار نمی‌شد آن‌ها از چیزی ترس نداشتند.

اما برای جلوگیری از انفجار شدید و تحریک نفرت عمومی لازم دانستند که آتش خشم و عصیان ملت آلمان را به سمت دیگر معطوف دارند.



آن‌ها می‌خواستند باویر یا پروس یا پروس با باویر جنگ کند برای آن‌ها تفراسی نداشت.

هر چه آتش این جنگ شدیدتر می‌شد برای آن‌ها منافع بیشتر داشت. اگر این دو کشور با شدت تمام با هم می‌جنگیدند یهودیان آرامش خاطر داشتند. بنابراین توجه عمومی به جای دیگر معطوف شده همه در دام این ظاهر سازی گرفتار شدند.

وقتی خطر این جنگ کاملاً آشکار شد و زمانی که مردان متشکر و روشن بین که در باویر تعدادشان زیاد بود چشمان خود را گشودند دانستند که چه خطر بزرگی آنان را تهدید می‌کند.

بنابراین یهود نسل تازه‌ای را برای پیشرفت مقصود خود به وجود می‌آورد، تمام کسانی که شمال و جنوب را به هم می‌اندازند تا از اختلاف آنان استفاده نمایند آن قدر به کار خود ادامه می‌دهند تا آتشی فروزان را فراهم کنند و آتشی که آن‌ها روشن کردند انقلاب بود.

اگر کسانی در اطراف این آتش بودند و افرادی که خود را ناسیونالیست می‌دانستند هنگامی که این افراد با فعالیت‌های خود مشغول تقسیم کردن آلمان در باویر بودند کمی هوشیاری به خرج می‌دادند این عمال خیانت‌کار موفق نمی‌شدند چنین آتشی را که انقلاب نام داشت روشن کنند هر وقت که یک انقلاب ضد ملی در کشوری آغاز می‌شود گناه از کسانی است که یا آن‌ها ندانسته همکاری کرده‌اند و در غیر این صورت اگر بعد از سال ۱۹۱۸ کارگران آلمان هوشیار بودند این عناصر ناپاک در روشن کردن آتش انقلاب موفق نمی‌شدند.

زیرا به طوری که دیدیم به محض این که جنبش غیر ملی به مقصود خود رسید رئیس آن سازمان که رهبری انقلاب را در دست داشت در باویر خود را نماینده منافع عمومی باویر معرفی نمود.

در همین گیرودار یهود بین‌المللی که در سایر کشورها انجمن داشت به فریاد دوستان خود رسید و در ابتدای امر مطبوعات یهودی را در باویر به راه انداخت. آن‌ها حساب کار خود را کرده بودند این مطبوعات شرقی که مدت‌ها روزنامه و



مطبوعات وابسته به خود را تقویت نموده بودند در تمام شهرهای آلمان به نام این که از منافع عمومی دفاع می‌کنند شروع به کار کردند و انقلاب را به نفع خود تمام کردند.

اما نقشه آن‌ها بسیار ماهرانه بود، کورت آبر، که از طرف یهودیان نمایندگی داشت بنام این که قصد دارد با نمایندگان رایش که موجبات شکست آلمان را فراهم کرده بودند مبارزه کند خود را به میان ملت باویر انداخت با آن‌ها هم‌رنگ شد. احساس بدبینی ملت آلمان را بر علیه زمامداران سابق زیاد کرد و آن قدر کوشید تا توانست آنچه را که برای آلمان مانده بود نابود کند و با این فعالیت‌های گستاخانه رایش آلمان را در حلقوم بولشویسم انداخت.

بعد از مرگ او باز هم تاکتیک و روش او را دنبال کردند مارکسیست که توانسته بود آینده شرافت آلمان را لگدمال کند و تمام روسا و فرماندهان سابق را به لجن کشیده و همه را به دور خود جمع کرد و با تبلیغات و سم‌پاشی‌های ماهرانه کار را به جایی رساند که تقریباً تمام سلطنت‌طلبان یک مارکسیست هفت آتشنه از آب در آمدند.

مبارزه شدیدی که بین کارگران و سربازان بنام جمهوری ملی بر علیه آزادکنندگان باویر بود گرفته بود در اثر تبلیغات دشمن به صورت مبارزه کارگران باویری بر علیه ملیتاریسم‌های پروسی در آمد.

به همین جهت است که ثابت می‌شود برای چه نابودی جمهوری کارگری دارای آن اثری نبود که در سایر شهرهای آلمان به وجود آمد و به جای این که ملت را هوشیار کند باویری‌ها را بیش از پیش بر علیه پروس تحریک نمود.

در همین موقع بود که حزب ما روی کار آمد و مبارزه شدید خود را بر علیه عناصر افراطی آغاز نمود.

گمان می‌کنم به یاد ندارم مبارزه‌ای را که در ابتدای امر با پروسی‌ها آغاز نمودم از لحاظ شدت عمل سابقه داشته باشد.

در همان موقع که آتش اختلاف بین پروسی‌ها و مجامع کارگران آلمانی روشن بود در مونیخ و شهرهای دیگر جلسات ما به طور مرتب ادامه داشت در حالی که



پروسی‌ها و مردم آلمان در مقابل ما ایستاده بودند. پروسی‌ها در مقابل تشکیل جلسات ما به قدری عصبانی و ناراحت بودند که بارها اتفاق افتاد که افراد آنان برای برهم زدن مجامع ما جان خود را از دست می‌دادند ولی در همان حالی که با ما مبارزه می‌کردند فریاد می‌کشیدند. مرده باد پروسی‌ها. آن‌ها در عین این که با ما دشمن بودند برای نابودی پروسی‌ها هم می‌کوشیدند.

یکی از نمایندگان باویر در رایش فریاد زده بود.

مردن در بدبختی هزار بار بهتر از پوشیدن لباس پروسی است بایستی در جلسات آن روز کسی حضور داشت تا بدانند برای من چه معنی داشت وقتی برای اول بار در جلسه‌ای که در محل لوآن بروکر مونیخ برپا شده بود در حالی که جمعی از دوستان مرا احاطه کرده بودند چگونه بر علیه آنان میدان‌داری می‌کردم.

آن‌ها دوستان دوران جنگ من بودند که همیشه برای حمایت من در جلسات حاضر می‌شدند در اوقاتی که دسته‌جات عصبانی و فریادکنان به طرف ما حمله می‌کردند آن‌ها از دل و جان برای متفرق ساختن دشمنان که ما مشت‌های گره کرده جلو می‌آمدند از هیچ نوع فداکاری مضایقه نداشتند.

این افراد غالباً از راهزنان و غارتگرانی بودند که همیشه در پشت جبهه‌ها مانند دزدان پرسه می‌زدند در حالی که ما در صف اول سینه‌های خود را هدف گلوله قرار می‌دادیم.

این صحنه‌ها با وجود همه برای من فایده داشت دسته‌جات کوچک دوستانم به هم فشرده شده و همان‌ها بودند که بعدها با فداکاری تمام در مرگ و زندگی از من حمایت می‌کردند.

این نبردها که در تمام مدت سال ۱۹۱۹ ادامه داشت در اوائل سال ۱۹۲۰ شدت یافت، در آن سال جلسات زیاد تشکیل شد و به طوری که به خاطر دارم جلسه‌ای که در محل واگنر تشکیل شده بود دوستان من که در این مدت رفته رفته زیادتر شده بودند در برابر حملات شدید آنان پایداری نمودند و چند بار اتفاق افتاد که رفقایم دوازده نفری با مشت و لگد به طرفی پرتاب شده و در زیر پایا آنان را لگدمال کردند



و مانند اجساد مرده و نیمه‌جان به خارج رانده شدند. این جنگ و گریزها که اتفاق و همکاری رفقا در حالی که من در راس آنان قرار داشتم تکرار می‌شدند مدتی چند ادامه یافت و هر یک از ما این مقاومت‌های شدید را جزء وظیفه مقدس خود می‌دانست امروز هم باعث افتخار من است که می‌توانم بگویم که با کمک و همکاری دوستان و همکاران توانسته بودیم به این مساجرها خاتمه داده و از هر طرف راه تجاوز را به روی آنان مسدود سازیم.

اگرگاهی می‌گویم که در بین ملت کسانی بودند که به ما خیانت می‌کردند باید اذعان کرد که غالب آنان گناهی نداشتند و بیشترشان مردمی بودند که زود فریب می‌خورند و ضرر و نفع خود را درست تشخیص نمی‌دادند ولی این ضعف و سستی را نمی‌توانستم به رهبران و هدایت‌کنندگان آنان نسبت بدهیم زیرا آن‌ها مردمانی باهوش بودند و با علم و یقین می‌دانستند رفتارشان مخالف اصول ملیت آلمان است. و امروز هم که سال‌ها از آن تاریخ گذشته آن‌ها را در ردیف خیانت‌کاران قرار می‌دهم.

تنها چیزی که گاهی از اوقات کار مبارزات ما را دشوار می‌ساخت زرنگی و مهارت آنان بود که می‌توانستند با ظاهرسازی اعتقادی را که دارند از نظر عامه مخفی نمایند و یا در راسپون‌های متشکل و پی‌گیر دسیسه‌بازی‌های خود را دنبال کنند.

این مطلب نیز برای ما مسلم بود که ایجاد نفرت مردم را بر علیه پروسی‌ها همین فدراسیون‌های غیر ملی فراهم کرده بودند، برای همه کس تعجب‌آور بود که چگونه یک ملت آلمانی اصیل بنام فدراسیون حاضر شده‌اند دولتی را که برای آن‌ها خدمت کرده است واژگون سازند.

همان‌طور که یهودیان قبل از انقلاب توانسته بودند توجه عموم ملت را از فعالیت‌های آماده ساختن مردم برای جنگ جهانی و اعمالی که از آن‌ها در زیر پرده انجام می‌شد منحرف سازند بعد از انقلاب هم همان‌طور که ملت باویر را بر علیه پروسی‌ها تحریک نمودند اعمال غارتگری خود را که بر علیه ملت آلمان آغاز نموده بودند مخفی ساختند.



با این برنامه منظم موفق شدند یکی را بر علیه دیگری تحریک کنند که از جمله درهم ریختن جمعیت‌های ملی و برانگیختن مردم باویر بر علیه پروسی‌ها بود. در این جنگ و گریزها که در خاک آلمان آغاز شده بود یک تن از یهودیان از بین رفت بلکه قربانیان این انقلاب داخلی میهن پرستانی بودند که یکی بعد از دیگری از هم جدا شده و برخلاف مصالح ملی آتشی فروزان روشن کردند.

این اعمال اگر چه به نفع یهودیان تمام شد اما در ضمن عمل ترتیبیاتی پیش آمد توجه یهود به طرف دیگر جلب شد و خسارات زیاد برای آن‌ها فراهم ساخت. در سال ۱۹۱۸ هنوز احساسات ضد یهودی یا ضد نژادی در آلمان رواج نداشت و کسی جرأت نمی‌کرد نام یهودی را بر زبان بیاورد و اگر کسی این حرف‌ها را می‌زد نگاه‌های بدی به او می‌کردند و یا این که در مقابل این سخنان لب به اعتراض می‌گشودند.

اولین اقدام و کوشش ما برای این که به ملت آلمان نشان بدهیم دشمنان آن‌ها چه اشخاصی هستند این بود که به طور تدریج معایب و مفاسد کار را ارائه دهیم زیرا غیر از این که آهسته و به تدریج پیش برویم چاره‌ای نداشتیم. با این که سازمان دفاعی در ابتدای امر نمی‌توانست در مقابل این دشمن خانگی کار بزرگی صورت بدهد معیناً چون این سازمان در آن بحران راه سوسیالیستی بسیار مفید بود.

در پایان سال ۱۹۱۸ که جمعیت سوسیال دموکرات ریشه گرفت با فعالیت‌های خود توانست به این جمعیت دفاعی کمک برساند.

اعمال فعالیت‌های ما اگر چه در آغاز امر جنبه عمومی نداشت و دشمنان به طور آشکار مرا که در رأس آنان قرار داشتم درست نمی‌شناختند اما مبارزات پی‌گیر ما این جنبش را به همه کس شناساند و دانستند حزب ناسیونال سوسیال یک حزب کاملاً ملی است که با هیچ نیرو نمی‌توان آن را نابود ساخت و ما در فاصله این سال‌های بحرانی به همه کس نشان دادیم که حزب ناسیونال سوسیال نمی‌تواند خدمتگذار باوفای منافع سیاسی دولت‌های ائتلافی باشد، این حزب باید یک روز صاحب و مالک الرقاب ملت آلمان باشد، او وظیفه‌دار است که زندگی مردم آلمان



را تجدید حیات بدهد و این زندگی جدید همراه با یک رشته تحولاتی است که به تدریج باید با برنامه‌ای وسیع انجام شود هر چه نقشه‌های او به پیروزی نزدیک شود و به همان نسبت آزادی فردی که اساس نقشه ما است صورت حقیقت به خود خواهد گرفت.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فصل بیست و دوم

پروپاگاندا و مسئله سازمان

سال ۱۹۲۱ برای من و سایر اعضای حزب از چند نقطه نظر معنا و مفهوم خاصی داشت.

پس از این که وارد حزب کارگر آلمان شدم از همان روز اول سمت مأمور تبلیغات را به عهده گرفتم و این رشته را برای پیشرفت کارهای حزبی بسیار مؤثر می دانستم و به آن اهمیت زیاد می دادم.

بدیهی است که این کار مشکلی بود که شخصی بتواند فکر و نظر خود را از راه تبلیغات در مغز دیگران نفوذ بدهد و جمعی کثیر را که هر کدام دارای عقیده‌ای جداگانه هستند و در صحت عقیده خود ایمان دارند با تبلیغات با خود موافق سازد؛ بنابراین در هر یک از سازمان‌های سیاسی تبلیغات مقدم بر هر چیز است زیرا باید با تبلیغات خود عقاید دیگران را واگون سازد زیرا این امر بدیهی است که هر سازمان دارای یک رشته عوامل سازمانی است که بدون این وسائل پیشرفت آن ممکن نیست و تبلیغات هم در نقش آخر یکی از عوامل بسیار مهمی است که بدون



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آن سازمان مانند مرده‌ای می‌ماند که با زور و جبر بخواهند آن را زنده نگاهدارند. وقتی یک سازمان در حال تشکیل شدن است بزرگترین خطر که ممکن است آن را واژگون سازد این است شخصی که مأمور تبلیغات است از عهده انجام وظیفه بر نیاید چنانچه این وظیفه را به درستی انجام ندهد قادر نخواهد شد در برابر حسادت و کارشکنی‌های دشمنان مقاومت کند و همین عدم توانائی برای آینده سازمان بسیار خطرناک خواهد بود.

به همین دلیل است که بایستی در یک مدت معین به وسیله تبلیغات یک نوع نظریه را به عنوان نقطه نظر اصلی در بین مردم انتشار دهد سپس در بین شنوندگان و اعضای حزب به جستجو پرداخت که این تبلیغات در فکر کدام تاثیر بیشتر داشته و وقتی چنین کسی پیدا شد او را قهرمان حزب یا به زبان خودمان او را فوهر خواهیم نامید.

گاهی این طور پیش می‌آید که اشخاص ناتوان که در زندگی عادی مرد فوق العاده نبوده‌اند در حزب سیاسی تشکیل قهرمان بالفطره در می‌آیند و این دلیل آن این است که اگر کسی یک تئورسین قابل باشد او در مسائل حزبی قهرمان خواهد شد زیرا بارها دیده شده است بسیاری از اشخاص که گوینده حزبی هم بوده‌اند نتوانسته‌اند به عنوان قهرمان در حزب شناخته شوند.

برخلاف این اصل هم به طور انگشت شمار دیده شده است خیلی به ندرت اتفاق افتاده که تئورسین‌های بزرگ برگزیدگان حزب بشوند از این نقطه نظر که عظمت تئورسین و وسعت سازندگی در درجه اول بر اساس شناختن قوانین و مقررات درست قرار دارد و سازنده یک حزب در مرتبه اول بایستی یک روانشناس دقیق باشد و مردمان را به طوری که هستند بشناسد و در اختلاف سطح فکر و فراگیری افراد وارد باشد.

او باید قبل از این که بتواند درباره دیگران قضاوت کند خود را به طوری که لازم است بشناسد بایستی به درجه حماقت و کند قهمی افراد واقف باشد تا بتواند با در نظر گرفتن اصول و مقدمات ضروری افراد را رهبری کند و در فکر آنان نفوذ کند و راهی را که باید پیش بگیرند نشان بدهد.



از طرف دیگر خیلی کم اتفاق می افتد که یک تئورسین بتواند قهرمان حزب شود و چه بسا اشخاصی دیده شده اند که ادعای سازندگی دارند اما با این که از لحاظ علمی بسیار پیشرفته اند نمی توانند دارای آرازه محکم یک سازنده باشند.

یک سازنده حزب که لیاقت خود را نشان می دهد و می خواهد فکری را در گروه کثیری نفوذ بدهد بایستی یک روانشناس کامل باشد و اگر سرنوشت او عوام فریبی باشد نمی تواند کاری صورت بدهد بلکه بایستی به آنچه می گوید و انجام می دهد ایمان داشته باشد زیرا بدون ایمان شخصی قادر نخواهد شد سازندگی کند.

یک چنین شخصی که دارای شرایط کامل باشد او سازنده بسیار قابلی است و از یک تئورسین که فقط روی فکر و نقشه شخصی کار می کند موفق تر است زیرا این تئورسین برای خودش فکر می کند و خود را از مردم جدا می داند و کسی که از مردم جدا بود برای مردم مفید نخواهد بود.

راهنمایی و رهبری کردن عبارت از این است که کسی بتواند توده ملت را از جا حرکت بدهد استعداد حرکت دادن مردم یک صفت ممتازی است که ممکن است در تمام قهرمان ها پیدا نشود.

درباره این موضوع برای ما مشکل است که بگوئیم چه کسی می تواند درک کند و خوب اداره کند.

طبیعت انسان ها مختلف است یکی زرنگ تر از دیگری و دیگری نادان تر و کم استعدادتر از سومی است.

بهترین مفهوم تئوری بی نتیجه خواهد ماند وقتی قهرمان نتواند افکار مردم را به طرف خود جلب کند ولی از طرف دیگر استعداد یک تئورسین و یک سازنده با یک قهرمان واقعی در وجود یک نفر پیدا نمی شود و اگر وقتی این سه استعداد در یک فرد واحد جمع شد یک مرد فوق العاده به وجود آمده است.

به طوری که قبلا نیز اشاره کرده بودم از ابتدای امر من خودم را برای امور تبلیغات اختصاص داده بودم و می بایست به تدریج با تبلیغات خود هسته مرکزی را تشکیل بدهم و آنان با فکر و سیستم جدید پرورش یابند تا بتوانند در آینده نزدیک عوامل سازندگی سازمان جدید را به وجود بیاورند.



به این دلیل است که هدف تبلیغات همیشه مقدم بر سازندگی است اگر یک حزب و گروه جدید قصد آن دارد که دنیائی را واژگون ساخته و به جای آن جامعه جدیدی بسازد باید با فکر روشن بتواند کادر رهبری را تقویت کرده و بر طبق اصول ذیل اساس حزب را پایه گذاری کند:

هر جنبش و حزب جدید که مواد اولیه انسان‌ها را به وجود آورد بایستی در ابتدا دو گروه تهیه کند.

گروه اول طرفداران و گروه دوم اعضای حزب. وظیفه تبلیغات تهیه کردن طرفدار و سازمان حزب اعضای حزب را فراهم می‌کند.

طرفداران حزب کسانی هستند که با ایمان کامل اعضای حزب را باید تربیت کنند.

طرفدار حزب کسی است که به آنچه می‌گوید ایمان دارد و اعضای آن برای پیشرفت هدف حزب مبارزه می‌کنند.

طرفداران به وسیله تبلیغات سازمان رهبری می‌شوند و اعضای حزب به رهبری سازمان ناچار است برای تهیه طرفداران جدید به وسیله سازمان خودش کار کند و با این تربیت در حالی که طرفداران زیاد می‌شود بر تعداد اعضای جدید نیز افزوده خواهد شد.

طرفدار بودن عبارت از شناسائی کامل برنامه هدف حزب است و عضو حزب بودن لازمه‌اش این است که بتوانند از منافع حزب خود دفاع کنند، در مقابل شش طرفدار به زحمت دو عضو به وجود می‌آید زیرا طرفدار بودن لازمه‌اش شناسائی کامل هدف حزب است.

اما کسی که بخواهد عضو شود بایستی جرأت داشته باشد تا بتواند هدف حزب را به طوری که وجود دارد منتشر کند بایستی حداکثر اعضای حزب به اصول حزبی آشنا باشند و معلوم است که بیشتر اوقات کسانی که حزب را درک می‌کنند بیشتر در حداقل قرار دارند.

بنابراین دستگاه تبلیغات بایستی همیشه در هر لحظه به این حقیقت پی برده و



رفتارش طوری باشد که بتواند برای خود طرفدارانی تهیه کند سازمان هم در مقابل آن وظیفه‌دار است برجسته‌ترین افراد را بین طرفداران انتخاب کند به این سبب دستگاه تبلیغات نباید برای پیشرفت مقصود از او دست بکشد بلکه او باید به تدریج و با خونسردی تمام پیش برود و لیاقت و استعداد هر کدام را تشخیص داده هوش و فراست و شناسائی و دانش آن‌ها را تقویت کند در حالی که سازمان در همان گیرودار افرادی را در بین اعضا انتخاب خواهد کرد که بتوانند در پیروزی و پیشرفت حزب مؤثر باشند.

دستگاه تبلیغات وظیفه‌دار است که دکترین و فلسفه جدیدی را در افکار مردم نفوذ بدهد و سازمان نظارت دارد که کدام افراد از نظر روانشناسی برای تقویت روحیه مردم مفید خواهند بود.

دستگاه تبلیغات فکر جدید را در مردم نفوذ می‌دهد تا در روز پیروزی از او پشتیبانی کنند و در حالی که سازمان با استخوان‌بندی اعضای خود برای به دست آوردن پیروزی تلاش می‌کند و آنان را برای مبارزه آماده می‌سازد در دستگاه تبلیغات هم نظارت دارد تا آن‌ها بتوانند افرادی مصمم و با اراده به منظور نفوذ در مردم تهیه نمایند.

امر بدیهی است هر چه دستگاه تبلیغات روی یک میزان معین پیش برود به همان نسبت پیروزی مسئله برای آن‌ها است زیرا آن‌ها افرادی را برای مبارزه آماده می‌سازند و هر چه تعداد مبارزه‌کنندگان بیشتر افت کند وصول به مقصود نزدیک‌تر خواهد شد. زمانی که پروپاگاندا توانست فلسفه جدیدی را در مغزهای مردم رسوخ بدهد سازمان در مقابل آن می‌تواند با یک مشت مردم از این پیشرفت بهره‌برداری کند.

بنابراین دستگاه تبلیغات و سازمان یعنی طرفداران و اعضای حزب وظایف مشترکی در برابر هم خواهد داشت هر چه دستگاه تبلیغات حزبی خوب کار کند به



همان نسبت اعضای برجسته و موثر زیاده‌تر فشرده می‌شوند و در مقابل آن تعداد طرفداران هر چه زیاده‌تر شود اعضای حزب کمتر می‌شود یعنی همه به صورت پارتیزان‌های فعال در می‌آیند و برخلاف آن هر چه دستگاه تبلیغات ضعیف شود در مقابل آن باید سازمان حزب قوی‌تر باشد و باز هم هر چه که پارتیزان‌های یک حزب ضعیف باشد بایستی در مقابل آن در صورتی که بخواهند پیشرفت کنند تعداد اعضای حزب اضافه شود.

اولین وظیفه دستگاه تبلیغات ساختن افرادی است که بتوانند سازمان‌های آینده را پایه‌گذاری کنند و اولین وظیفه سازمان ساختن افراد برای ادامه دستگاه تبلیغات است.

وظیفه دوم دستگاه تبلیغات بهم زدن افکار مردم است تا بتوانند آن‌ها را برای فلسفه جدید آماده سازند در حالی که وظیفه سازمان در این مرحله آن است که برای تقویت خود و پیروزی فلسفه جدید افراد را برای مبارزه آماده سازد.

در یک انقلاب هنگامی ممکن است پیشرفت قطعی آنان متوقف شود که یک فلسفه جدید مردم را تحت تعلیم و آموزش قرار دهد و اگر در این مورد حداقل مردمان هم قیام کنند می‌تواند پایه‌های انقلاب را سست و طرفداران آن را به سوی خود بکشانند.

به عبارت دیگر باید بگوئیم.

در تمام جنبش‌های سیاسی که بخواهند وضع اجتماع را درهم بریزند دستگاه تبلیغات بایستی مانند ریزش آب و سیلاب افکار جدید را در مغزهای مردم رسوخ بدهد و بایستی این فکر تازه را در نظر آنان روشن و آشکار سازد تا بتواند با یک گروه متشکل و پا برجا افکار و فلسفه‌های قدیم را متزلزل سازد.

با توجه به این موضوع که دستگاه تبلیغات باید محکم و فعالیت آن پشت سر هم باشد از طرف دیگر لازم است که فکر فلسفه جدید دارای ریشه و پایه و اصلی



محکم باشد که بتواند در قلب‌های مردم رسوخ کند. سازمان حزبی افراد خود را بین کسانی انتخاب می‌کند که در اثر تبلیغات کاملاً ماهیت سابق خود را از دست داده‌اند هر چه سازمان حزبی که به وسیله تبلیغات به وجود آمده وسیع‌تر شود و بزرگتر باشد دستگاه تبلیغات هم به همان نسبت وسعت خواهد یافت.

عالی‌ترین وظیفه سازمان این است که مراقبت کند اگر برحسب اتفاق بین اعضای حزبی تفرقه‌ای حاصل شود این تفرقه و تجزیه داخلی به جدائی و انفکاک منتهی نشود زیرا همین تفرقه‌های حزبی ممکن است باعث رکود و عقب ماندن کارها شود و پس از آن باید مراقبت کند که احساس حمله و دفاع در بین افراد تقویت شود و روز به روز روحیه آنان برای مبارزات حزبی و سیاسی محکم‌تر شود.

به این ترتیب لازم نیست که اعضای حزبی به طور نامحدود زیاد شود زیرا حزب احتیاجی به سیاهی لشکر ندارد بلکه اگر در بین افراد قهرمانانی انگشت‌نما یافت شوند این عده قلیل می‌توانند به جای سیاهی لشگر با رشادت تمام کارهای برجسته‌ای انجام دهند زیرا تجربه ثابت کرده است حزبی که اعضای آن روز به روز زیاد می‌شود به همین علت کثرت جمعیت دچار ضعف خواهد شد.

جمعیت‌های فشرده انرژی لازم را از دست می‌دهند و نمی‌توانند با یک تصمیم جدی در حالی که اختلاف نظر دارند کارهای واقعی را انجام دهند.

هر چه یک ایده و فکر که سازمان اصلی انقلاب به شمار می‌آید عمیق و اصولی باشد مأمورین تبلیغات آن باید فعال‌تر باشند زیرا اگر فعالیت آن‌ها زیاد نباشد افراد ضعیف و بورژواهای راحت‌طلب به آن توجه نخواهند کرد آن‌ها ممکن است در درون خود و برای خودشان پارتیزان‌هایی بازنده هرگز نخواهند توانست به طوری که شایسته است به اعماق این فلسفه نزدیک شوند.

از این جهت است که همیشه گفته‌اند که افکار انقلابی زمانی می‌تواند یک ملت را از جای خود تکان بدهد که دستگاه تبلیغات آن فعالیت بیشتر داشته باشند زیرا یکی از شرایط مهم تبلیغات فعالیت خستگی‌ناپذیر آن‌ها است و بایستی دست به مبارزه‌های شدید بزنند تا بتوانند پیروزی را به دست بیاورند.



بزرگترین خطری که ممکن است یک جنبش سیاسی را تهدید به ناپودی کند این است که اعضای آن با پیشرفت‌های سریع رو به افزایش بگذارند. اعضای یک حزب تا وقتی که باید مبارزه کنند بایستی افراد ضعیف و سست عنصر را از جمع خود خارج سازند و بارها دیده شده است که وقتی حزب رو به پیشرفت گذاشت این افراد نیز خودکارانه قدم به میدان مبارزه خواهند گذاشت.

شاید به همین دلیل باشد که گاهی از اوقات جنبش‌های پیشرفته به طور ناگهان قبل از این که کار خود را تمام کنند عقب می‌مانند و با یک نوع تلاش مذبحانه دچار جدائی و انفکاک می‌شوند.

این قبیل جمعیت‌ها وضع غیر عادی دارند و در ابتدای کار در کارهایشان عوامل نامطلوب پیش آمده و هر روز بر تعداد آنان افزوده شده و در مبارزات حزبی نیز غالباً دچار شکست شده‌اند.

این افراد منافع حزب را با منافع شخصی مقایسه می‌کنند و با این سستی با حزب آشنا نمی‌شوند و تعصبات جاهلانه غالباً نیروی دفاعی آنان را متزلزل و یا این که بر طبق معمول بورژواها که به هیچ چیز عقیده ندارند درباره آن خواهند گفت: این حزب هم مثل سایر احزاب بی‌مایه است.

پس لازم است که یک حزب مترقی برای حفظ و نگاهداری خود به محض این که راه پیشرفت را در پیش گرفت با حزب خود تماس نزدیک داشته باشد و برای تقویت بنیه دفاعی خویش سازمان حزب را از نظر کلی توسعه بدهد و فقط با این سیستم است که حزب می‌تواند هسته مرکزی خود را نگاهداری کند.

تمام احزاب سیاسی و مذهبی پیشرفت خود را باید مرهون شناسائی کامل اصول مسلم خود بدانند، هیچ پیشرفت پی‌گیر بدون مراعات این قوانین به دست نخواهد آمد.

تا وقتی که عهده‌دار اداره امور دستگاه تبلیغاتی حزب بودم نه فقط کوشش داشتیم که زمینه مساعدی برای پیشرفت کار به دست بیاورم بلکه با نهایت خشونت و سرسختی وظایف لازم را انجام می‌دادم و تلاش من بیشتر بر این بود که انفکاک و



جدائی در بین اعضای حزب بوجود نیاید.

هر چه شدت عمل من بیشتر می‌شد سست عنصران و ناتوانان به حرکت می‌آمدند، رفتار من اگر چه خشونت زیاد داشت و ممکن بود افراد را از من برنجاند معهذاً در پایان کار با من هم عقیده می‌شدند و نظر عمومی بر آن شد که مخصوصاً در کارهای حزبی و سیاسی شدت عمل و مراقبت کامل از وظایف ضروری آنها است و نمی‌توان سرنوشت یک حزب را به دست کسانی داد که با تعصبات و نظرهای شخصی می‌خواهند کار کنند.

تا اواسط سال ۱۹۲۱، فعالیت‌های ما با موفقیت تمام پیشرفت نمود و در اواخر تابستان همین سال بعضی حوادث نامطلوب بیشتر ما را به مردم شناساند اما هنوز دستگاه تبلیغات ما روش خود را ادامه می‌داد.

پس از چندی که فعالیت‌های ما وسعت یافت لازم به نظر رسید که بعضی تغییرات در داخله حزب ایجاد شود به این منظور ریاست حزب مسئولیت‌های وسیع‌تری به عهده گرفت و کارها بین اعضای رئیسه تقسیم گردید و هر کدام به عهده گرفتند که در حدود مسئولیت خود فعالیت حزبی را ادامه بدهند.

از اول اوت سال ۱۹۲۱ فعالیت‌های داخلی حزب به عهده من واگذار شد افرادی فعال با استعداد با من همکاری می‌کردند که در فصل آینده به طور اختصار به شرح آنها خواهم پرداخت.

در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ یک کمیته مرکزی از طرف اعضای حزب برای رهبری کارها تشکیل گردید و این کمیته مرکزی دارای یک رئیس و معاون خزانهداری بود و یک منشی با معاون خود هم در این کمیته مشغول کار شد و یک رئیس و معاون کل هم بر این سازمان جدید حکومت می‌کرد و به این کمیته یک کمیته دیگر مرکب از چند عضو و رئیس تبلیغات اضافه گردید به وسیله اکثریت اعضا مانند یک پارلمان واقعی درباره مسائل مهم مذاکره می‌شد و نسبت به آن رای موافق یا مخالف می‌دادند.

در این جلسات شخصیت‌ها مورد نظر نبود هر کدام می‌توانستند در هر رتبه و شغلی که هستند برای بهبود کارها پیشنهاد کنند و با رای اکثریت آن را به تصویب



برسانند.

در این جلسات همان مقررات سخت که در انجمن‌های دولتی برگزار می‌شد وجود داشت این کمیته برای خودش منشی و صندوقدار مخصوص داشت و افرادی هم عهده‌دار کارهای سازمانی و دسته دیگر فعالیت‌های تبلیغاتی را اداره می‌کردند.

اما تصمیم من در این کمیته ترتیب خاصی داشت و پس از این که کارها بین افراد تقسیم گردید من تنها کسی بودم که مسئولیت خاص کارها را اداره می‌کردم. رئیس اول کمیته مسئولیت راهنمایی اعضای حزب را بر عهده داشت و تمام قوای کمیته در اختیار او بود و یکنواخت هر یک از اعضا را انتخاب خود برای فعالیت‌های حزبی انتخاب کنند و البته هر یک از این افراد در کار که به او واگذار می‌شد مسئولیت داشت و فقط از رئیس اطاعت می‌کردند زیرا او تنها کسی بود که می‌توانست درباره هر کار تصمیم بگیرد و افراد را برای فعالیت‌های مخصوص اعزام دارد.

این مسئولیت شخصی کم‌کم در حزب ما مرسوم شد و همه می‌دانستند در کاری که باید انجام دهند در مقابل رئیس خود مسئولیت دارند. این ترتیب مدت‌ها در مرکز ادامه داشت بلکه در هر جا که شعبه‌ای از حزب ما بوجود می‌آمد حتی در کوچکترین دهکده این مقررات انجام می‌شد و هر کدام می‌دانستند در کاری که باید انجام دهند آزادی دارند و به همین آزادی مطلق به آن‌ها قدرت بیشتر می‌داد.

در سال ۱۹۱۹ هنگامی که من وارد این جمعیت شدم، حزب نه مردان فعالی داشت و نه مقرراتی برای آن وضع شده بود حتی از داشتن کاغذ و قلم و مهر و یا کاغذهای مارک‌دار محروم بودیم.

محل حزب هم در یکی از مهمانخانه‌های آبجو فروشی بود که آمد و رفت مردم هم در آن جا بسیار کم بود و بعدها از آن جا به کافه دیگر انتقال یافت. البته در آن روزها وضع بسیار مشکلی داشتیم و من از همان روزهای اول در صدد بودم جای مناسبتری برای خودمان پیدا کنم و در صدد بودم که یک سالن بسیار



وسیع‌تری که محل آمد و رفت اکثریت مردم باشد اجاره کنم. در محل آبجو فروشی قدیم اسرنکر یک سالن کوچک سقف دار بود که در سابق یکی از زیرزمین‌های تاریک آبجو فروشی بایر به شمار می‌آمد. این زیرزمین بسیار تاریک بود به همین مناسبت دستجات مخفیانه در آن‌جا اجتماع می‌کردند کوجه تاریکی که پنجره این زیرزمین به روی آن باز می‌شد به قدری تنگ و تاریک بود که حتی در روزهای روشن تابستان این اتاق ظاهری تاریک و وحشتناک داشت.

این زیرزمین اولین پناهگاه ما بود چرن اجاره ماهیانه آن از پنجاه مارک تجاوز نمی‌کرد (در حالی که این مبلغ هم برای ما بسیار زیاد بود) در این محل نمی‌توانستیم کار بزرگی صورت بدهیم. حتی میز و صندلی آن را برده بودند و آن محل را به صورت یک دخمه و وحشتناک درآورده بودند.

با این حال اجتماع ما در آن‌جا پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرد، کم‌کم برای آن‌جا روشنایی برق فراهم کرده و بعدها صاحب یک تلفن هم شدیم.

بعد از آن یک میز با چند صندلی امانتی و بالاخره یک قفسه و چندی بعد دارای یک کمد بزرگتری شدیم و دو بوفه داشتیم که متعلق به صاحب منزل بود و برای نگاهداری کاغذهای خود از آن استفاده می‌کردیم.

سیستم کار ما تا آن روز این بود که در هفته یکبار برای پیشرفت کار حزبی جلسه تشکیل بدهیم و لازم بود یک نفر را برای کارهای متفرقه استخدام کنیم.

این کار بسیار مشکلی بود، حزب ما آن قدر عضو نداشت که بتواند عهده‌دار این کار شود مگر این که یک نفر به طور داوطلب حداقل وقت خود را صرف این کار بکند یکی از سربازان به نام شوسلر که از رفقای قدیم اردوی جنگی بود و بعد از تجسس‌های زیاد او را پیدا کردند، او به عنوان اولین منشی برای کارهای حزبی گماشته شد.

او هر روز از ساعت شش تا هشت در دفتر ما کار می‌کرد و بعدها حاضر شد از ساعت پنج تا هشت بعد از ظهر با ما همکاری کند و چندی بعد تمام روز خود را در اختیار ما گذاشت و هر روز از اول صبح تا نیمه شب به کار مشغول بود.



او وفادارترین عضو حزب ما به شمار می‌آمد به طوری که همه چیز خود را در اختیار حزب گذاشت.

از همان روزهای اول شوسلر یک ماشین تحریر آدلر با خود همراه آورد که ظاهراً مال خودش بود.

این ماشین اولین اثاثیه حزب ما به شمار می‌آمد و بعدها در اثر همراهی اعضای حزب این ماشین خریداری شد.

برای نگاهداری کتاب‌ها و اسناد حزبی احتیاج به یک صندوق داشتیم. البته این صندوق برای نگاهداری پول‌های حزبی نبود زیرا ما آن قدر فقیر بودیم که گاهی از اوقات من از درآمد شخصی خود خرج می‌کردم یک سال و نیم بعد کارهای ما زیادتر شد و لازم بود که از این محل به جای دیگر نقل مکان کنیم.

در این محل بیش از یک اتاق در اختیار نداشتیم اما در محل جدید که در ناحیه کرنل ژاس قرار داشت سه اتاق با یک سالن بسیار بزرگ در اختیار داشتیم که از هر جهت مناسب بود و تا نوامبر سال ۱۹۲۳ در آن جا ماندیم.

در ماه دسامبر سال ۱۹۲۰ مجله هفتگی ولشربوداشتر را در اختیار گرفتیم، این روزنامه که با همکاری جمعی از راسیست‌ها اداره می‌شد به طور کامل عضویت ناسیونال سوسیال را پذیرفت در ابتدا دو بار در هفته منتشر می‌شد ولی از سال ۱۹۲۳ به صورت یک روزنامه یومیه درآمد و در اواخر اوت ۱۹۲۳ به قطع بزرگ منتشر گردید، من در کارهای روزنامه نویسی تقریباً تازه کار بودم و از روز اول از نویسندگی خوشم نمی‌آمد اما لازم بود که در مقابل مطبوعات نیرومند یهودیان یک نشریه سیاسی داشته باشیم.

این روزنامه به طوری که قبلاً اشاره شد وابسته به یکی از ارکان راسیست‌ها بود و با وجود تمام عیب‌ها و ناتوانی‌ها در مقابل مطبوعات دشمن کاری صورت می‌داد بعضی مقاله‌های تند در آن انتشار می‌یافت و راه مبارزه را به مردم نشان می‌داد.

من با این طریقه نویسندگی خوش بین نبودم و سعی می‌کردم روش آن را تغییر بدهم و برحسب اتفاق در این روزنامه با شخصی آشنا شدم که برای حزب ما خدمت زیاد انجام داده.



نام این شخص توماس آمان بود که در سال ۱۹۱۴ در میدان جنگ سمت ریاست مرا داشت و در مدت چهار سال جنگ ناظر لیاقت و کاردانی او بودم به طوری که او مشکلترین کارها را با فراست و هوش مخصوصی انجام می داد.

در تابستان سال ۱۹۲۱ که ما گرفتار بحران بسیار شدیدی شدیم و عده‌ای از کارگران با عدم رضایت من رو به رو شدند برای حمل مشکلات حزبی به رئیس سابق دوران جنگ خود مراجعه نمودم و از او خواهش کردم که ریاست امور مالی و بازرگانی حزب را به عهده بگیرد.

در آن روزها که آلمان وضع بسیار خوبی نداشت بعد از تردید و دودلی بالاخره رضایت داد به شرط این که در مقابل رفقای حزبی مجبور به شدت عمل باشد و به او اختیار تام داده شد که برای پیشرفت امور هر کاری می خواهد انجام دهد.

در اواخر سال ۱۹۲۲ وضع ما به خوبی روشن شده و برای هر یک از اعضای حزبی پرونده مخصوصی درست کرده بودیم.

از آن گذشته موفق شدیم امور مالی حزب را تقویت نمائیم، مخارج روزانه در مقابل صورت حساب و قبض رسید به مصرف می رسید و مخصوصاً مراقبت می کردیم که از هزینه‌های غیر لازم جلوگیری کرده و هزینه‌های فوری و لازم‌تر را مصرف کنیم.

با وجود مشکلات زیاد با استثنای بعضی مخارج ضروری به طوری کارها را مرتب کرده بودیم که قرض‌های ما پرداخته شد و مقداری هم از مخارج صرفه جویی داشتیم.

هر یک از اعضا وظیفه خود را با صداقت تمام انجام می داد به طوری که از کسی شکایت نداشتیم و قرار بر این گذاشته بودیم که هر کس وظیفه خود را انجام نداد حق ندارد نام عضویت حزبی را روی خود بگذارد.

رئیس جدید امور مالی حزب با وجود نفوذ فوق‌العاده‌ای گه داشت اظهار می کرد هر یک از اعضای حزب با از خود گذشتگی کارها را آسان کنند، یک حزب جدید که می خواهد در مقابل مفاسد اجتماعی مبارزه کند و به آن ایمان دارد باید خود را از تمام معایب و مفاسد دور نگاه دارد این طور پیش آمد که در اداره روزنامه



بعضی مستخدمین که وابسته حزب ملی باویری‌ها بودند و در اثر لیاقتی که داشتند آن‌ها را به کارگماشته بودند صفات ممتازی در انجام امور از خود نشان دادند.

به سبب حسن انجام عمل اعضای حزب ما بود که کارها به سرعت تمام پیش می‌رفت و در اثر خدمات صادقانه این‌ها بسیاری از اعضای وابسته حزب ملی باویر از بهترین ناسیونال سوسیالیست‌ها شدند و با صداقت تمام تا آخر برای پیشرفت کار ما همراهی کردند.

به طوری اعمال و افعال افراد حزبی برجسته بود که در همه جا شناخته می‌شد و هرکس که به کاری مشغول می‌شد بیشتر از وقت خود را برای پیشرفت امور اختصاص می‌داد.

این رئیس جدید چنان رفتار دلپسند مطبوعی داشت که مهر او در دل همه کس جا گرفت و کارها روز به روز بهتر می‌شد و با وجود این که مشکلات زیادی برای حزب فراهم می‌کردند او با خونسردی و شهامت تمام در هر مورد مفید واقع می‌شد.

در این مدت در اثر بحران‌های اقتصادی و کارشکنی دشمنان بسیاری از جراید تعطیل شد اما این شخص به قدری علاقه‌مندی نشان داد که نه تنها روزنامه ما تعطیل نشد بلکه پس از مدتی در ردیف بهترین جراید ملی درآمد.

سال ۱۹۲۱ از این جهت برای ما اهمیت داشت که چون من ریاست تمام کارها را بر عهده داشتم جلو مداخله دشمنان را گرفته و کمیته مرکزی ما توانست با فعالیت بیشتر کار کند.

این موضوع از آن جهت مهم بود که ضرورت نداشت مراقب اعمال و افعال اعضای حزب باشیم زیرا هرکدام با صداقت تمام به وظیفه خود رفتار می‌کردند و اگر حادثه‌ای هم پیش می‌آمد هر کدام از آن‌ها به نوبه خود برای رفع اشکال و مزاحمت مانند قهرمان با شهامتی بود.

از آن گذشته آن‌هایی که کاری از دستشان ساخته نبود کم‌کم از جمع ما خارج شدند و اگر کاری صورت نمی‌دادند اسباب زحمت هم نبودند.

در سی‌ام نوامبر سال ۱۹۲۳ نتایج این پیشرفت‌ها به انتها درجه رسید، وقتی که



من در چهار سال پیش وارد حزب شدم حتی یک ورق کاغذ برای نوشتن نداشتیم اما در سی‌ام نوامبر ۱۹۲۳ زمانی که حزب ما مورد غارت و چپاول قرار گرفت به قدر یکصد و هشتاد هزار مارک طلا اثنایه قیمتی داشتیم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فصل بیست و سوم

مسئله سندیکاها

پیشرفت سریع و کثرت تعداد نفرات حزبی در جریان سال ۱۹۲۲ ما را وادار نمود که در یک مسئله مهم که تاکنون به طور قطعی درباره آن تصمیم گرفته نشده بود وضع خود را روشن سازیم.

در روش‌های تحت مطالعه که بتواند راهی را برای نفوذ در قلب مردم پیدا کند همیشه دچار یک اعتراض مهم و بزرگ می‌شدیم و یقین برای ما حاصل می‌شد که کارگران نمی‌توانند به طرف ما بیایند مگر این که از یک راه منافع آن‌ها به طور کامل حفظ شود و از لحاظ حرفه‌ای و اقتصادی تامین شود و از طرف دیگر تا وقتی که منافع او در اختیار دسته‌ای باشد که از لحاظ روش سیاسی با او تعارض دارد این امر امکان پذیر نخواهد بود.

این اعتراض کاملاً اصولی بود، کارگری که مشغول حرفه مخصوص است تا وقتی که عضو یک سندیکا نباشد نمی‌تواند به حفظ منافع خود امیدوار باشد این کارگر نه فقط در سندیکا از لحاظ ارزش حرفه‌ای پشتیبانی می‌شود بلکه ادامه کار او



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در یک شغل تا وقتی است که عضو سندیکا باشد اکثر کارگران در سوسسته‌های متشکل و وابسته به سندیکاها کار می‌کردند و این سازمان‌ها برای میزان حقوق با کارفرمایان مبارزه نموده و برای جلوگیری از قوس صعودی نرخ کالا برای کارگران اقدام نموده و برای او یک درآمد قطعی و همبستگی تامین می‌نمود.

بدون هیچ تردید نتایج این مبارزات برای منافع تمام کارگران در هر شغلی که بودند مفید بوده و کارگر به خوبی می‌دانست سندیکاها نمی‌توانند حقوق آنان را پایمال نمایند و در هر حال از حقوق حقه او دفاع خواهند کرد.

در مؤسسات بورژوازی این مسئله همیشه مورد توجه بوده است و آن‌ها هیچ وقت حاضر نبودند از نظر اخلاقی و مادی نفع کارگر را در نظر گیرند نیروی کارگری در مقابل بورژواها به قدری بوده است که آن‌ها نتوانسته‌اند مقاومت نمایند و برای حل این موضوع لازم به نظر می‌رسید که یک شخص ثالث اختلاف بین کارگر و کارفرما را حل کنند و سندیکاها تا امروز نتوانسته‌اند از تمام حقوق کارگر و تامین آینده آن‌ها دفاع کنند.

من در جلد اول این کتاب درباره هدف و ضرورت سندیکاها صحبت کرده‌ام. با این که امروز دولت‌ها از طبقه کارگر حمایت کرده‌اند و با توجه به این که این حمایت‌ها مفید نبوده لازم است با یک وسیله جدید تغییرات کلی در وضع زندگی کارگر داده شود تا کارفرمایان نتوانند حقوق آن‌ها را لگدمال کنند.

من در خطابه‌های خود کمی قدم را فراتر گذاشته و گفته‌ام که حق کارگر یک حق طبیعی است و تا وقتی کسانی باشند که تحت فرمان کارفرمایان زندگی می‌کنند هرگز نمی‌توانند احساس ملی و اجتماعی خود را حفظ نمایند و حتی از حق انسان بودن خود استفاده نکرده‌اند و از بیانات خود این طور نتیجه گرفتیم که اگر یک چنین حمایتی برای کارگر لازم است شکل اسلوب آن باید با سازمان‌های تشکیلاتی کارگران بوجود بیاید.

از این مفهوم کلی تا سال ۱۹۲۲ عقیده من تغییر نیافت اما لازم بود برای آن فرمول و روش قطعی به دست بیاید و آنچه را که تا امروز به دست آورده‌ایم کافی به نظر می‌رسد و باید از این نظر نتایج کلی به دست آورد.



بنابراین لازم است به سئوالات زیر پاسخ داده شود.

اول - آیا وجود سندیکاها ضرورت دارد؟

دوم - ما که خود را به نام حزب نازی طرفدار منافع عموم می دانیم می توانیم خود را در یک حزب متشکل فرض کنیم و یا این که باید نفرات خود را در یکی از سندیکا داخل کنیم.

سوم - این که آیا مزایای یک سندیکای کاملاً نازی چگونه باید باشد.

گمان می کنم تا امروز توانسته ام به طور کامل به سئوال او پاسخ بدهم، به طوری که وضع امروز نشان می دهد نمی توان بنا به عقیده من از سندیکاها صرف نظر کرد برعکس باید گفت که سندیکاها نقش بسیار مهمی در زندگی اجتماعی کارگران بازی می کنند زیرا ملتی که می خواهد از تامین وسائل زندگی خود رضایت داشته باشد باید به وسیله سندیکاها تقویت شود و وقتی اجتماع آن پیوسته شد نیروی خارق العاده خود به خود بوجود خواهد آمد.

بنابراین سندیکاها مانند سنگ های اولیه ساختمان پارلمان اقتصادی و بازرگانی کارگر ضرورت دارد.

پاسخ مسئله دوم هم بسیار آسان است.

اگر سازمان یک حزب متشکل دارای اهمیت است روشن و آشکار می شود که نازیسم از نظر این که یک حزب متشکلی است می تواند جای سندیکاها را گرفته و عملاً نیازمندی های کارگر را تأمین کند.

اما چگونه این کار بسیار مشکلی است.

حزب نازی که هدف آن خلق دولت را سنیت نازی است باید به این اندیشه ایمان داشته باشید که تمام سازمان آینده این دولت بایستی از میان حزب نازی ریشه بگیرد.

این اشتباه بزرگی است اگر فرض شود از هیچ و پوچ می توان به طور ناگهان به همه چیز رسید و یا این که از قدرت سیاسی بتوان یک سازمان جدید کاملی به دست آورد که جوایگوی تمام احتیاجات مردم باشد.

باید برای رسیدن به این هدف مردانی از جان گذشته بوجود آورد و مهم تر از



همه این است که شکل خارجی آن مکانیک وارد به سرعت تمام بوجود بیاید و روحیه آنان به قدری قوی باشد که بتوانند شکلی به خود بگیرند. با نیروی خلاقه می توان به یک سازمان اجتماعی اصول قهرمان شدن را آموخت و این قهرمان بایستی دیکتاتور باشد و با دیکتاتوری کارها را پیش ببرد ولی این اصول به طور مسلم وقتی حقیقی خواهد شد که پشتیبان آن مردانی قوی باشند و این مردان بایستی در طول سال‌های متمادی از بین هزاران مرد انتخاب شده و به وسیله دشواری‌های زندگی کارکشته شوند تا بتوانند اندیشه یک قهرمان دیکتاتور را بوجود بیاورند.

در این صورت نباید تصور کرد که به طور ناگهان و بدون آزمایش بتوان یک چنین دولت ایدالی خلق کرد و با یک حرف چنین دولتی را از آسمان به زمین آورد. آزمایش آن هم یک نتیجه قطعی به دست نمی دهد و مانند کودکی است که نیمه جان به دنیا آمده است.

بنابراین دولت نازی بایستی از این قبیل آزمایش‌ها دست بردارد بلکه لازم است با تقویت سازمان داخلی خود پیشرفت کند و این سازمان بایستی در ریشه اش متکی به قهرمانان ناسیونال سوسیال باشد تا این که بتواند یک دولت ناسیونال سوسیال زنده بوجود بیاورد.

به طوری که قبلاً نیز اشاره کرده بودم دفتر هر یک از مشاغل مختلف باید در مرکز سازمان نازی متمرکز باشد و در واقع هر یک از این دفاتر مرکزی مانند پارلمان یکی از صنف‌های مختلف است که در رفع نیازمندی‌های آنها می کوشد، نمایندگان هر یک از این مراکز در دولت عضویت خواهند داشت و دولت نمی تواند غیر از شرکت این افراد وجود پیدا کند.

از این نقطه نظر مهم حزب نازی بایستی ضرورت یک فعالیت تشکیلاتی را به خود بقبولاند و این کار بسیار مهم است زیرا تعلیم و تربیت به مفهوم کامل نازی که هم کارگران و هم کارفرمایان را تعلیم می دهد در کادر و مشترک سازمان ملی فقط از لحاظ تعلیمات تئوری پیش نمی رود، بلکه باید از راه مبارزه روزانه خود را تقویت کند.



حزب باید از خودش دسته‌جاتی بوجود بیاورد که از لحاظ اقتصادی و مالی کارگران را به هم نزدیک سازد بدون این تدابیر عملی به دست آوردن رستاخیز آینده و حقیقی که کاملاً جنبه ملی داشته باشد امکان‌پذیر نیست. فقط مبارزه اصولی که حزب برای آن بوجود آمده می‌تواند این اصل کلی را حاصل کند که بعدها به منزله پایه اساسی دولت راسیست خواهد شد.

با این فلسفه حزب نازی توجه به زمان حال ندارد و ناظر نتایج آینده است، دولت نازی با اعضای محدود خود تعلیم و تربیت مخصوصی می‌دهد که بتوانند برای به دست آوردن هدف نهائی دست به فعالیت‌های عملی بزنند.

پاسخ سؤال سوم خود به خود داده می‌شود.

انجمن‌های نازی یک جمعیت مبارزه طبقاتی نیست بلکه جمعیتی از نماینده صنفی به شمار می‌آید.

دولت نازی هیچ طبقه‌ای نمی‌شناسد اما از نظر سیاسی بورژواها را با کارگران در یک حقوق مساوی فرض می‌کند و در نتیجه نمایندگان دولت در مقابل این دو طبقه دارای هیچ حقوقی نیستند سازمان‌های دسته‌بندی گروه‌های مختلف به مفهوم نازی با دسته‌بندی عده‌ای از مردان و وظیفه ندارد که آن‌ها را به صورت یک گروه درآورد تا مبارزه را بکلی از بین ببرد زیرا تا جهان باقی است مبارزه بین طبقات باید وجود داشته باشد و در صورتی که مبارزه نابود شود موجودیت خود را به طوری از دست می‌دهد و در این حال بدون اراده آلت دست مارکسیست خواهد شد.

گروه‌بندی‌ها به معنای کامل مبارزه طبقاتی نیست ولی این مارکسیست است که از او یک آلت بی‌اراده برای مبارزه طبقاتی ساخته است.

او اسلحه اقتصادی را برای آن ساخته است که یهود بین‌المللی برای واژگون ساختن اساس اقتصادی دولت‌های ملی آزاد و مستقل مورد استفاده قرار دهد تا



بتواند پایه‌های صنعت راسیست و بازرگانی ملی را دچار اختلال سازد و به همین وسیله است که ملت‌های آزاد و مستقل را به اسارت کشیده و آن‌ها را به خدمتگذاری مالیه یهودی قرار می‌دهد.

سندیکاهای نازی باید به این علت و به وسیله تمرکز دادن دسته‌های مشخص شرکت‌کنندگان در مسائل اقتصادی تمام موانع و مشکلات را که ممکن است باعث تفرقه طبقات شود از بین بردارد.

برای تشکیلات نازی اعتصابات یک وسیله خرابکاری و واژگون ساختن اساس ملیت نیست اما وسیله تکثیر نیروی طبقاتی است تا بتواند در مقابل مشکلات نبرد کند.

مبنای فعالیت یک فرد همیشه محدود به نسبت بین علت و معلول نیست و بایستی همه چیز آن روی دلیل و منطق و حساب کرده باشد.

کارگر نازی باید بداند که مالکیت اقتصادی ملی به معنای تأمین مقاومت مادی او است.

مالک نازی باید بداند که خوشبختی و رضایت کارگرنش شرط اولیه زندگی او و وسعت یافتن زمین‌های او است.

کارگران و کارفرمایان نازی پیرو نمایندگان و واسطه‌های تجمع ملت به شمار می‌آیند.

نسبت بزرگ آزادی شخصی که در عملیات برای آن‌ها در نظر گرفته شده باید این طور تفسیر شود که لیاقت کار یک فرد تنها به وسیله نامحدود شدن آزادی شناخته می‌شود و زور آزمائی و جبر از هیچ طرف نباید به مرحله عمل گذاشته شود از نظر سندیکاهای نازی اعتصابات کارگران از این نظر وسیله‌ای است که اجازه دارند در اوقاتی که دولت نازی بر سر کار نباشد آن را به موقع اجرا بگذارند.



آنچه که امروز باعث مبارزات کمرشکن میلیون‌ها کارگر است شاید یک روز بتواند در اطاق‌های پارلمان مرکزی حزب نازی مشکل خود را حل کنند، با وجود این دادگاه‌های مرکزی کارفرما و کارگر دیگر با هم اختلاف و جدال نخواهند داشت و درباره میزان حقوق و نرخ کالاها که برای زندگی اقتصادی هر دو زیان‌آور است با یکدیگر توافق نظر خواهند داشت ولی این مسئله با بهبود وضع سازمان‌های دولتی حل می‌شود و این بهبودی به طوری است که هر کس به طور آشکار آن را خواهد دید.

این موضوع وابسته به یک اصل کلی است و هر یک از افراد باید علاقه به میهن را مقدم بر همه چیز حتی منافع حزبی بدانند.

وظیفه سازمان‌های نازی تعلیم و تربیت و تهیه مقدمات برای رسیدن به این هدف است که خلاصه آن در این اصل شناخته می‌شود:

کار دسته‌جمعی و مشترک برای تهیه آسایش و اعتماد ملت و دولت که آن هم به نسبت لیاقت و استعدادی است که هر کدام در مدت عمر خود از تعلیم و تربیت و آموزش‌های دسته‌جمعی به دست آورده‌اند.

در جواب سؤال چهارم: که چگونه برای تشکیل این سازمان‌ها موفق می‌شویم شاید در سابق پاسخ آن چندان آسان نبود.

به طور کلی در محل تازه‌ای که تأسیساتی وجود نداشته کار گذاشتن تأسیسات جدید آسان‌تر از جایی است که سابقه داشته زیرا در این صورت باید ساخته‌های قدیم را برای بناهای جدید واژگون ساخت و این کار بسیار مشکلی است.

اگر در یک محل ساختمانی وجود داشته باشد می‌توان یکی دیگر مانند آن ساخت ولی سازمان بر روی ساخته‌ها و خرابه‌های قدیمی کار مشکلی است.

سازمان نازی دارای امتیازی است که ساختمان خود را روی ساخته‌های سایر



اجتماعات بنا نمی‌کند زیرا ممکن است سایر اجتماعات دارای نواقصی باشد که برای سازمان جدید مضر است، هیچ سازمانی نمی‌تواند با اصل و ریشه با سازمان دیگر شباهت داشته باشد.

بنابراین با دو وسیله ممکن است به هدف اصلی رسید.

اول این که باید سازمانی را با شرایط لازم به وجود آورد و بعد به تدریج با سازمان‌های مارکسیستی مبارزه را آغاز نمود و با این که در مرحله دوم وارد سازمان‌های مارکسیستی شد و کوشش بجا آورد که آن‌ها به راه راست هدایت شوند و با وسائلی که در دست است آن‌ها را تغییر شکل داد.

وسيله اول نتیجه خوبی نداشت زیرا اشکالات مالی ما در روزهای اول بسیار نامساعد بود درآمد بسیار محدودی داشتیم و حوادثی که در سال‌های اول واقع می‌شد بیش از بیش اشکالات ما را زیاده‌تر می‌کرد چنان که برای کارهای حزبی من دچار اشکالات بسیار سخت می‌شدم کارگران نیز وظیفه نداشتند که برای پیشرفت کارها پول بپردازند حتی کسانی هم که پیرو عقیده مارکسیستی بودند دچار این سختی‌ها بودند تا این که دست سخاوت آقای کوتو به طرفشان دراز شد و به طور ناگهان میلیون‌ها پول را برای پیشرفت کارشان در اختیار آن‌ها گذاشت در واقع این صدر اعظم رایش بود که سازمان‌های مارکسیستی را از خطر اضمحلال نجات داد. اما ما که با زحمت زیاد روی پای خود ایستاده بودیم چنین تسهیلات مالی نداشتیم و قابل قبول هم نبود کسی که تازه وارد یک حزب تازه می‌شود از او کمک مالی خواسته شود و من خیلی راضی بودم که هرگز نخواستم در راه مالی اعضای خودمان را در مضیقه بگذارم.

مخصوصاً مسئله نفرت نقش بزرگی در کارهای ما بازی می‌کرد و من کسی را در حزب نمی‌شناختم که بتوانم از او کمک مالی بخواهم کسی که می‌توانست با



مارکسیست‌ها نبرد کنند این مقاومت و پایداری برای ما ارزش داشت دیگر بیش از این از او چیزی نمی‌خواستیم.

اگر بخواهم مدعی شوم که سازمان‌های نازی را فقط عقل و استعداد افراد به وجود آورد این ادعا هم چندان درست نیست و تا مسئله مالی حل نمی‌شد امیدوار نبودیم که بتوانیم در کاری که پیش گرفته‌ایم پیروز شویم.

امروز جمعیت نازی بایستی در مقابل سازمان‌های وسیع و پر قدرتی نبرد کند که خوی انسانی ندارند و از سال‌ها پیش بر روی پایه‌های محکم استوار شده‌اند. این امر طبیعی است که حمله‌کننده باید از هر جهت از دفاع‌کنندگان قوی‌تر باشد زیرا دژهای محکم مارکسیست مانند فولاد محکم شده و بایستی با انرژی‌های بسیار نیرومند درهم شکسته شود و استعداد خارق‌العاده یک قوی باید بتواند این نبرد عظیم را تا آخر برساند.

اگر چنین مردی وجود ندارد بنابراین مبارزه با کساتی که از فولاد محکم تراند کار بیهوده‌ای است و این فکر از دیوانگی است که اگر نیروی برتری وجود نداشته باشد تصور کنیم که می‌توانیم چنین دشمن قوی پنجه را از پا دراندازیم.

امروز هم این اطمینان را دارم که دخالت دادن مسائل اقتصادی با امور سیاسی کار بسیار خطرناکی است و اتفاقاً این موضوع درباره آلمان صدق می‌کند. در این صورت مبارزه اقتصادی از انرژی افراد درباره مسائل سیاسی می‌کاهد. وقتی مردم وابسته که به طور مثال با صرفه‌جوئی می‌توانند صاحب خانه‌ای شوند.

تمام انرژی خود را در این راه به مصرف می‌رسانند و دیگر فرصتی برای مبارزه‌های سیاسی جهت آن‌ها باقی نمی‌ماند و به فکر این نخواهد بود که ممکن است طرفداران سیاست این صرفه‌جوئی را از دست او بگیرند و به جای این که



وقت خود را در مبارزه‌های سیاسی صرف کنند در فکر تقویت بنیه مالی خود خواهند بود و کاملاً وقت خود را برای بهبود وضع حال خودشان صرف می‌کنند. حزب نازی امروز در آغاز مبارزات خود قرار دارد در مرحله اول باید برای استحکام فلسفه خود کوشش کند و با تمام قوای خود بکوشد تا بتواند فکر تازه خود را در دیگران نفوذ بدهد پیشرفت او هنگامی قطعی خواهد شد که تمام نیروی خود را در این مبارزه به مصرف برساند توجه به مسائل اقتصادی و تقویت بنیه مالی قهراً قوای دفاعی دشمن را درهم می‌شکند و برای ثبوت این مطلب مثال زنده‌ای در اختیار داریم.

انقلاب در نوامبر ۱۹۱۸ به وسیله سازمان‌های سیاسی انجام نشد زیرا بورژواهای آلمان برای آینده آلمان دست به مبارزه نمی‌زنند و او سعی دارد که آینده آلمان در تقویت مسائل اقتصادی خلاصه شود.

ما هم بایستی این آزمایش‌ها را در نظر بگیریم زیرا در نزد ما هم وضع به این حال بود.

هر چه که بیشتر قوای خود را در مبارزه‌های سیاسی به کار می‌بردیم بیشتر به پیروزی خود امیدوار می‌شدیم و در مقابل آن هر چه در فکر آن بودیم که سازمان‌های خود را وسیع‌سازیم به همان نسبت امید پیروزی را از دست می‌دادیم زیرا هر چه این مسائل مهم باشد بدون تقویت نیروی سیاسی پیروزی در آن امکان‌پذیر نیست.



فصل بیست و چهارم

سیاست آلمان و مسئله اتحادهای بعد از جنگ

سیاست خارجی رایش دارای نواقص و خرده‌گیری‌ها بود که خودشان هم به این انعطاف واقف بودند زیرا آن روز اصول مسلم سیاست خارجی و اتحادیه‌های دول خارج را به طوری که لازم بود درست نکرده بودند و انقلاب ۱۹۱۸ به جای این که اشتباهات را اصلاح یا جبران نماید و خاصیت آن را به درجه منتها رساند. زیرا اگر به خود بقبولانیم که شکست آن‌ها در اثر اشتباهات در روابط خارجی بود همین اشتباهات و سهل‌انگاری‌ها یک بار دیگر بعد از جنگ به وضع بدتری تکرار گردید.

تجربیات امروزه مردم آلمان نشان داد کسانی که بعد از ۱۹۱۸ شاغل پست‌های



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حساس دولتی بودند در سیاست خارجی عدم استعداد و ناشی‌گری خود را به طور آشکار نشان دادند و همه دانستند آنچه را که این افراد انجام دادند به نفع آلمان نبود. اما در اینجا باید نکته مهمی را مورد توجه قرار داد به این معنی که باید بین اعضای دولت مشغول در کارهای سیاسی و اکثریت اعضای پارلمان و مخصوصاً توده ملت که گوسفندوار در پی آنان روان بودند و تفاوت زیاد قائل شد.

دسته اول می‌دانستند چه می‌کنند و دسته دوم در اجرای اعمال دسته اول تسهیلاتی به وجود می‌آوردند و با خیانت‌های علنی خود کارها را مشکل‌تر می‌ساختند اما دسته سوم گوسفندوار از هر دو دسته پیروی می‌کردند.

تا زمانی که حزب ناسیونال سوسیال کارگران آلمان دسته کوچک و ناشناس بود مسائل سیاست خارجی در نظر اکثریت اعضای آن غیر از چیزی بود که دیگران درباره آن قضاوت می‌کردند و از همان روزهای اول حزب ما کوشش داشت نقاط ضعف رویه دولت را در سخنرانی‌های خود ذکر کنند زیرا این حزب عقیده داشت که آزادی هیچ ملت عبارت از یک بخشش آسمانی نیست و چیزی نیست که خداوند یا تقدیر آن را به طور مجانی به ما تسلیم کند بلکه این آزادی در اثر به کار انداختن نیروی خلاقه بایستی به دست آید.

بنابراین از بین بردن انگیزه‌های شکست و متفرق ساختن کسانی که از این شکست بهره‌برداری کرده‌اند تنها آرمان و ایده‌آل شکست‌ناپذیر ما است و در ضمن آن در روابط خارجی سعی خواهیم کرد استقلال ملی خود را حفظ نمائیم.

به این جهت است که حزب جدید ما در نقشه خود یک رفورم و تحول کلی را لازم دانسته و آن را مهم‌تر از مسئله روابط خارجی تلقی می‌کنند.

در ابتدای امر حزب ما به قدری کوچک و بی‌مقدار بود که کسی توجه به نظریات ما نداشت ولی پس از این که جمعیت ما به تدریج بزرگتر شد موجودیت خود را به



دست آورد و رفته‌رفته در نظر مردم اهمیت خاص پیدا کرد و همین توجه خاص ما را بر آن داشت که به طور رسمی در مسائل روابط خارجی اظهار نظر نمائیم. این اولین وظیفه‌ای بود که افراد حزب نازی را واداشت برای روشن کردن فکر مردم سعی و کوشش نماید و در ضمن آن غالباً به نمایندگان رایش اشاره می‌کردیم که برای حفظ استقلال کشور بایستی در مسائل مربوط به روابط خارجی تجدیدنظر بعمل آید.

اصل کلی که باید در این مورد در نظر داشت مسئله ذیل است اول این که باید دانست سیاست خارجی در نقش خود وسیله‌ای برای رسیدن به این هدف و استقلال ملی است.

این هدف بایستی به نفع ملت منتهی شود پس خلاصه سیاست خارجی عبارت از این خواهد بود که باید بدانیم از روابط خارجی برای استقلال کشور خود چه نتیجه‌ای باید بگیریم.

اگر این اصل را دانستیم به وظیفه خود آشنا خواهیم بود.

قبل از جنگ سیاست خارجی آلمان هدفش این بود که حداقل غذای روزمره ملت را فراهم ساخته و از این راه مزاحمت توده ملت را از سر خود کم نمایند و ضمن آن در صدد بودند که از روابط خارجی برای خود تحصیل قدرت کنند اما به طوری که دیدیم نتیجه به عکس آن به دست آمد.

ولی یک تفاوت بزرگ داشت قبل از جنگ وضع طور دیگر بود یعنی اگر می‌خواستند قدمی به نفع ملت بردارند لازمه‌اش داشتن یک دولت مقتدر بود و تا آن جایی که ما خبر داریم عناصر افراطی در رایش و دولت به قدری زیاد بود که هرگز نتوانستند یک دولت مقتدر داشته باشند زیرا داشتن یک قدرت زیاد لازمه‌اش این



بود که روابط خارجی آن‌ها به طوری باشد که قدرت ملت در سایه‌اش تأمین شود و چون هر دو لازم و ملزوم یکدیگر بود هیچ کدام از این دو را نتوانستند تحصیل کنند. همیشه گفته شده است که استقلال هر ملت وابسته به شرایط درست روابط خارجی است زیرا داشتن متحدین دلسوز و تشریک مساعی با آن‌ها و ایجاد حس هم‌جواری از شرایط مستقیم تأمین استقلال کشور به شمار می‌آید. بنابراین فرمول ذیل از این بحث به دست می‌آید.

برای این که یک ملت بخواهد آزادی خود را حفظ کند فقط کافی نیست که با تصرف قسمتی از کشور خود را راضی کرده و از سرنوشت سایر واحدهای کشور که از حیث زبان و نژاد با آن‌ها شرکت دارند غافل بماند یک چنین ملت در ظاهر مستقل است اما در باطن قید اسارت بیگانگان را برگردین انداخته است و در معنا این نوع آزادی مشروط هزار بار بدتر از اسارت واقعی است.

چگونه می‌توان کشور را مستقل و آزاد دانست در حالی که قسمت مهمی از خاک کشور او به دست بیگانگانی است که در ظاهر امر با آن‌ها پیمان دوستی بسته است. می‌گویند چگونه می‌توان سرزمین‌های از دست رفته را به دست آورد؟ البته مهم مسئله این است از هر که بپرسید خواهد گفت.

کشوری که برحسب ظاهر خود را مستقل و آزاد می‌داند باید یقین داشته باشد آزادی و استقلال او در صورتی است که با ایجاد نیروی ملی برای به دست آوردن زمین‌های از دست رفته اقدام کند والا استقلال ظاهری داشتن و برای تقویت خویش عقده اتحاد با دولت‌ها بستن به معنی آزادی واقعی نیست.

زمانی که ما در اواخر جنگ در بدبختی و در چنگال عفریت شکست و نابودی دست و پا می‌زدیم دولت‌هایی که با ما هم پیمان بودند مهر سکوت بر لب گذاشته بودند اما امروز که حزب نازی قدم به میدان گذاشته چون منافع خود را در خطر



می‌بینند سنگ طرفداری آلمان را بر سینه می‌زنند.

این رفتار دوستان سیاسی است که برای نابودی آلمان هر روز نغمه جدیدی را سرگرفته و تا زمانی که برای به دست آوردن خود از جا حرکت نکنند این سیاست را دنبال خواهند کرد.

من در جلد اول این کتاب درباره نواقص و ضعف سیاست خارجی قبل از جنگ مطالبی از نظر گذراندم.

دولت‌های قبل از جنگ رویه‌های نامطلوبی به کار می‌بردند که هیچ کدام از آن‌ها برای ملت آلمان نتیجه مساعد نداشت یکی از سیاست‌های غلط آن‌ها که بسیار ناشیانه بود دست زدن به یک سلسله معاملات بازرگانی بود که به آن وسیله زمین‌های از دست رفته را به دست بیاورند اما نه تنها در این کار موفق نشدند بلکه نتیجه آن معاملات این بود که مدت چهار سال اسلحه را به دست ما داد و سرانجام یک ملت زنده و مقتدر را به سوی شکست و ویرانی غیر قابل جبران کشاند و بدتر از همه این که نمایندگان رایش هم که با دست خود این جنگ را علم کردند ناچار خود را به کنار کشیده و سرنوشت ما خواهی نخواهی به دست انقلاب ۱۹۱۸ سپرده شد. البته خواهد گفت که نمایندگان رایش تفصیری نداشتند و در آن بحران سیاسی برای آن‌ها امکان نداشت بتوانند به کشورهای اروپا تجاوز نمایند ولی اگر چه در ظاهر کار بسیار مشکلی بود اما راه عملی هم داشت به این معنی که می‌توانستند با عقد قراردادهای سیاسی با انگلستان و با نیرومند ساختن خود در طول چهل پنجاه سال و حذف برنامه‌های اضافی لاقط حاکمیت خود را به ثبوت برسانند زیرا انگلستان در دوره‌های بسیار بحرانی با این نوع سیاست سرزمین‌های وسیعی را به دست آورد.

همه کس می‌داند اهمیت قدرت صنعتی بازرگانی وابسته به حسن سیاست



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دولت‌ها است و این نوع سیاست داخلی مستلزم روش مخصوصی است و اگر دولت توانست استقلال سیاسی به دست بیاورد در انجام مقاصد خود کامیاب خواهد شد.

اگر در این دوران چهل ساله هزینه اضافی را حذف می‌کردند و به جای آن ارزش خود را در سایه بودجه‌های منظم تقویت می‌نمودند راه پیروزی در جنگ برای آن‌ها به مراتب آسان‌تر بود.

شاید بعضی‌ها ایراد کنند که اگر یک دولت تمام قوای خود را در یک نقطه متمرکز بدهد در سایر شرایط حق تقدم را از دست می‌دهد و ضعیف ساختن قوای صنعتی دچار دشواری‌های دیگر خواهد ساخت.

اما تاریخ نظایر آن را در موارد مختلف نشان داده است در زمانی که امپراطوری روم شکوفندگی فوق‌العاده‌ای داشت بعدها در اثر جنگ با ایرانی‌ها دچار بدبختی و نکبت شد اما به طوری که دیدیم پس از این که امپراطوری از بدبختی‌ها و نایامانی‌های جنگ‌های پونیک نجات یافت چون دارای قدرت نظامی بودند توانست موجبات ایجاد یک جمهوری متمدن را در کشور خود فراهم سازد.

باید به راستی اذعان کرد که به طور کلی سیاست خارجی آلمان قبل از جنگ بر پایه سیاست عاقلانه نبود، و معلوم است اشتباهایی که قبل از جنگ در این مورد مرتکب شده‌اند باز هم آن را تکرار خواهند کرد و نمی‌توان پیش‌بینی نمود که بعد از انقلاب چه روش جدیدی را دنبال خواهند کرد.

به طوری که دیده شد تمام سیاست‌های قبل از جنگ ناقص و نادرست بوده و شاید هدف آنان این بود که بعدها هم آلمان قادر نباشد امکان پیروزی را به دست بیاورد.

اگر بخواهیم به طور کلی وضع سیاسی دولت‌های اروپائی را در حال حاضر



تجزیه و تحلیل نمائیم باید این نتیجه را به دست بیاوریم که از سیصد سال پیش تاریخ سیاسی کشورهای اروپا تحت سیاست دولت انگلستان قرار گرفته و هرگونه قدرتی که کشورهای اروپا چه از لحاظ سیاسی یا اقتصادی به دست می‌آوردند وزنه آن در سیاست بریتانیا قرار داشت.

در برابر قدرت انگلستان دولت آلمان تعاون غیر از ارتش خود نداشت ولی زمینه این سیاست به طوری بود که از ابتدای سلطنت الیزابت اول در انگلستان همیشه سعی و کوشش دولت بریتانیا بر این بود که از بوجود آمدن یک قدرت کامل در هر یک از کشورهای اروپا جلوگیری بعمل آید و اگر چنین قدرتی به وجود می‌آید دولت انگلستان خود را موظف می‌دانست که باز در سر نیزه این قدرت را سرکوب کند و سائلی که دولت انگلستان برای سرکوب کردن این قدرت ها به کار می‌برد بر حسب زمان و مکان یا مقصدی که در آن نهفته بود تفاوت داشت اما تصمیم جدی و نیروئی را که به کار می‌روند همیشه یکسان بود هر چه در مسیر تاریخ وضع انگلستان مشکل تر می‌شد به همان نسبت دولت بریتانیای کبیر خود را ناچار می‌دید که با کمال قوا پیدایش قدرتی بالاتر از خودش جلوگیری کند.

به همین جهت به محض این که دولت‌های اروپایی با قدرت خود با یکدیگر رقابت می‌کردند و سائلی به وجود می‌آمد که در هم کوبیده شوند.

وقتی مستعمرات انگلیس در آمریکای شمالی از انگلستان جدا شدند این دولت خود را ناچار دید که قوای از دست رفته خود را در اروپا جبران کند.

به همین دلیل بود که وقتی اسپانیا و هند سیادت دریائی خود را از دست دادند دولت انگلستان تمام قوای خود را بر علیه مراکز حساس فرانسه متمرکز ساخت تا این که با سقوط ناپلئون اول بزرگترین قدرتی را که ممکن بود یک روز سد راهش قرار گیرد از بین برد زیرا او از قدرت فرانسه می‌ترسید و با ضعف ناپلئون و ضعف دولت



فرانسه این خطر مرتفع گردید.

تغییر سیاستی که دولت انگلستان نسبت به آلمان آغاز کرده بود بسیار آرام و بی سروصدا بود این آرامش نه از آن جهت بود که دولت آلمان در حال تجربه بود و از این راه خطری ایجاد نمی‌کرد بلکه باید گفت که انگلستان در سیاست خارجی روش مخصوصی داشت و در سخت‌ترین حوادث سیاسی حالت خونسردی و آرامش را از دست نمی‌داد.

خونسردی یکی از مزایای دولت انگلستان است و گاهی با این خونسردی کاوهائی را انجام می‌داد که حمله‌های برق آسا آن نتیجه را نداشت سیاستمدار انگلیسی وقتی نقشه‌اش را به موقع اجرا می‌گذاشت بطور عمد توجه خود را به جای دیگر معطوف می‌داشت تا رقیب خود را فریب بدهد ولی در همان حال با آرامشی غیر قابل تصور تبلیغات خود را ادامه میداد تا کم‌کم توجه دشمن را به سوی خود جلب کند دولت انگلستان از سال ۱۸۷۰ نقشه خود را طرح کرده بود. بدبختانه در آن حال دولت آلمان در خواب بود و متوجه سیاست عاقلانه دولت انگلستان نبود و پیشرفت‌های اقتصادی امریکا را هم نادیده گرفت و قدرتی را که روسیه به دست آورده بود در نظرش مخفی ماند در حالی که انگلستان هوشیار بود و به همان نسبت که این دولت‌ها پیش می‌رفتند مجبور بود بر قوای نظامی و سیاسی خود بیفزاید.

در همان احوال دولت انگلستان در آلمان قدرتی را مشاهده می‌کرد که از نظر بازرگانی و مخصوصاً در سیاست بین‌المللی بواسطه ترقیات سریع اخیر صنعتی با او برابر شده و لازم بود به هر وسیله شده قدرت نظامی و صنعتی خود را با آلمان برابر سازد.

چون دولت آلمان در آن تاریخ از لحاظ صنعتی و بازرگانی توجه محافل سیاسی



اروپا را به خود جلب کرده بود انگلستان ناچار شد از راه‌های دیگر با این قدرت مقابله نماید.

این مقابله به طور ناگهان و با تهیه نقشه قبلی صورت گرفت و انگلستان با سرعت تمام با کشور هائی که از لحاظ نظامی نیرومند بودند پیمان بست زیرا او در آن حال به قدرت نظامی آلمان و ضعف قوای خود در مقابل آلمان آگاهی کامل داشت. کسی حق ندارد در این مورد انگلستان را مورد اعتراض قرار دهد زیرا او اگر می‌خواست دول اروپا را بر علیه آلمان مسلح کند نظرش ارائه قدرت خودش نبود اما از روی حساب لازم می‌دید که با روشن کردن آتش جنگ قدرت صنعتی و اقتصادی آلمان را در هم بکوبد و غیر از این هم چاره‌ای نداشت دیپلماسی درست همان است که در موقع لزوم برای حفظ موجودیت خود دشمن را نابود سازد و اگر کسی بخواهد به دشمن خود فرصت بدهد دیر یا زود او را در ورطه هلاکت خواهد انداخت.

انگلستان از اتخاذ کشورهای ژرمانی باهم واهمه داشت اما وقتی انقلاب در این کشور آغاز شد اضطراب و ناراحتی انگلستان در مقابل قدرت آلمان تخفیف یافت. باید اذعان کرد که انگلستان قصد نداشت که آلمان را به کلی نابود کند به همین جهت هنگامی که بعد از شکست سال ۱۹۱۸ وضع آلمان در هم ریخت و اغتشاش سراسر این کشور را فرا گرفت سیاست انگلستان را در مقابل خطر جدیدی قرار داد و وضع را به طوری دید که هرگز قبل از جنگ پیش بینی آن را نکرده بود.

دولت بریتانیا مدت چهار سال اسلحه بدست گرفت و به منظور این که یک قدرت بزرگ را که در اروپا بوجود آمده متزلزل سازد و شکست کامل آلمان می‌توانست این خطر بزرگ را از قاره اروپا دور سازد.

اما بعد از شکست آلمان خود را در مقابل خطر جدیدی مشاهده کرد؛ آلمان از



بین رفته بود اما به جای او کشور فرانسه قدرت عظیم اروپا را به دست گرفته بود. تبلیغاتی که انگلستان مدت چهار سال بر علیه آلمان راه انداخته و با نفرت تمام می‌خواست این دولت را نابود سازد نتیجه‌اش این شد که امروز بعد از به دست آوردن پیروزی مانند یک بار سنگین سیاست او را فشار گرفتاری دیگر قرار گرفت هدف و نقشه‌ای را که انگلستان در برافروختن این جنگ داشت به نتیجه رسید زیرا اطمینان داشت که دیگر آلمان نمی‌تواند در سیاست استعماری و اقتصادی و بازرگانی سد راه او شود اما این پیروزی بزرگ برای انگلستان خطر جدیدی را بوجود آورد.

زیرا نابودی قدرت آلمان به نفع دشمنان او تمام شد با این حال در روزهای آخر جنگ به طوری خود را دشمن آلمان قلمداد کرده بود که به هیچ وجه نمی‌توانست تاکتیک خود را عوض کند، او به ملت خود قول داده بود که با این جنگ قدرت و نفوذ انگلستان را زیاد می‌کند و اگر از نیمه راه برمی‌گشت آبرویش از دست می‌رفت. اکنون فرانسه پیروز شده و به نام یک دولت فاتح می‌توانست شرایط خود را تحمیل کند.

اگر انگلستان می‌خواست عقب‌نشینی کند خطرش بیشتر بود و مانند آلمان شکست خورده به اسارت فرانسه درمی‌آمد.

برای جلوگیری از قدرت فرانسه چاره‌ای نداشت جز این که با دوستان خود وارد معامله شود.

بنابراین حقیقت امر این بود که انگلستان به هدف اصلی خود نرسید و این جنگ نتوانست تعادل قدرت او را در سیاست اروپا حفظ کند بلکه این تعادل بکلی از دست رفت و با قدرت دولت‌های فاتح بعد از جنگ مواجه گردید.

در سال ۱۹۱۴ قبل از جنگ دولت آلمان بین دو قدرت قرار گرفته بود که قوای او



با یکی متعادل و از دیگری بیشتر بود و در مقابل آن قدرت دریائی انگلستان قرار داشت و در آن موقع فرانسه و روسیه تنها کشورهائی بودند که می‌توانستند جلو پیشرفت آلمان را بگیرند.

وضع جغرافیائی آلمان هم به طوری بود که از نظر اختلاف نژاد همیشه گرفتاری‌هائی داشت و قدرت او را آن‌طورها نبود که برای انگلستان خطرناک باشد اما امروز این وضع تغییر یافته بود.

فرانسه در حال حاضر با آنچه که در قبل از جنگ بود بکلی عوض شده بود. این دولت بعد از جنگ به منتهای درجه قدرت نظامی رسیده و مانند یک رقیب سرسخت در مقابل انگلستان ایستاده بود.

از طرف جنوب و مغرب در سرحدات ایتالیا و اسپانیا اطمینان کامل داشت و آلمان هم که بعد از جنگ ضعیف و ناتوان شده بود دیگر برای او خطری نداشت با این اطمینان کامل از هر طرف می‌توانست در مقابل منابع حیاتی انگلستان رقیب سرسخت باشد نه فقط دولت انگلستان آزادی اول را از دست داده بود بلکه تمام راه‌های ارتباطی و بازرگانی او در مقابل زیر دریائی‌های دشمن در معرض خطر افتاده بود.

یک جنگ زیردریائی در سواحل اقیانوس اطلس و سواحل وسیع مدیترانه که در اختیار دولت فرانسه بود و مخصوصاً از نظر این که فرانسه در افریقای شمالی هم در مستعمرات خود تمرکز داشت عواقب بسیار وخیم و پیش‌بینی نشده برای انگلستان پیش می‌آورد با این ترتیب نتیجه سیاسی این جنگ که بر علیه آلمان آغاز شده بود باعث تقویت قوای نظامی در سرحدات فرانسه شد.

آنچه که برای انگلستان حاصل شد به قرار ذیل بود انگلستان با این جنگ فرانسه را به منتهای قدرت خود رساند و از طرف دیگر امریکا هم در اقیانوس‌ها برای او



رقیب سرسختی شده بود از نقطه نظر اقتصاد به متحدین قدیم خود سرزمین‌هائی را تقسیم می‌کرد که در دست داشتن آن برای او اهمیت زیاد داشت همان طور که سیاست عمومی بریتانیای کبیر تحت تسلط گرفتن اروپا بود دولت فرانسه هم می‌خواست این سیاست را درباره آلمان اجرا کند.

آنچه را که انگلستان آرزومند است این است که از پیشرفت هر نوع قدرت جهانی جلوگیری نماید بنابراین او مایل است با این سیاست همیشه تعادل قوای دولت‌ها را در اروپا حفظ کند زیرا این تنها وسیله بقای انگلستان در مقابل سیاست جهانی است.

با پیش آمدن این جنگ و شکست آلمان بعدها سیاست دیپلماسی آلمان برای در هم شکستن تسلط انگلستان مشغول فعالیت خواهد شد.



با توجه به این شرایط که در حال حاضر در اروپا بوجود آمده سیاست خارجی آلمان باید بر این اساس باشد که حتی المقدور خود را به انگلستان نزدیک کند. با این که سیاست جنگی انگلستان چه در حال حاضر و چه در آینده برای آلمان نتیجه شوم خواهد داشت اما نیاستی از قبول این مطلب خودداری نمود که انگلستان در وضع حاضر خواهان نابودی آلمان نیست و بر عکس هدف دیپلماسی انگلستان بایستی بر این میزان باشد که تسلط و نفوذ فرانسه را مهار کنند زیرا جریان تاریخ به دولت انگلستان آموخته است که در یک چنین موارد بحرانی با سیاست عاقلانه بایستی حریف زورمند را از پای درآورد.

از طرف دیگر تجربه‌های سیاسی این مسئله را ثابت کرده است که اتحادهای مبنا بر اصول منفی نتیجه‌اش ضعف و ناتوانی عمومی است.

این مطلب کاملاً روشن است هر یک از رجال سیاسی انگلستان در مرحله اول



یک فرد انگلیسی است و هر امریکائی در ابتدای امر امریکائی است و ممکن نیست که شما یک مرد سیاسی ایتالیائی را پیدا کنید که با سیاستی غیر از سیاست ایتالیا آشنا باشد.

هر یک از کشورها سیاستی مخصوص خودشان دارند پس کسی که روی احساس آلمان دوستی می‌خواهد از مردم کشور دیگر آلمانی بسازد مرتکب اشتباه می‌شود شرایط ضروری که سرنوشت دو ملت به طور متقابل هم‌آهنگ باشد این نیست که این دو دولت سیاست خود را به هم پیوست دهند زیرا هر کدام سیاست جداگانه‌ای دارند ولی باید هر یک از آن‌ها اتحادهای سیاسی نفع خود را در نظر بگیرند.

به این معنی که به طور مثال یک انگلیسی می‌تواند سیاست آنگلو فیل را فقط در مورد ملت خود داشته باشد و نمی‌تواند سیاست آلمان دوستی را پیشی گیرد اما ممکن است سیاست انگلیسی قابل گاهی اوقات به نفع آلمان تمام شود مثل این که دولت انگلستان در ضمن انگلیسی دوستی خواهان بقای آلمان است که از پیشرفت فرانسه جلوگیری کند بنابراین سیاست امروز انگلستان به طوری است که در ضمن بقای آلمان می‌خواهد از نفوذ فرانسه جلوگیری نماید.

اما این سؤال پیش می‌آید کدام دولتی است که در حال حاضر فکر نمی‌کند که از بین رفتن آلمان نتیجه این است که فرانسه بتواند از لحاظ قدرت نظامی و اقتصادی پیش رود و کدام ملتی است در حالی که به بقای خود علاقه‌مند است مشاهده نمی‌کند که پیشرفت فرانسه برای آینده او خطرناک خواهد بود.

زیرا از هر چه گذشته دولت‌ها باید به این نکته متوجه باشند که دشمن خطرناک و سرسخت آلمان در حال حاضر غیر از فرانسه کسی دیگر نمی‌تواند باشد.

حال اگر یورین‌ها یا ژاکوبین‌ها یا تابلسون‌ها و یا بورژواهای دموکرات بر این کشور



حکومت کنند و با بولشویک‌ها آن جا نفوذ داشته باشند برای آلمان مقاومت نمی‌کند.

هدف اصلی سیاست فرانسه همیشه محصور این قسمت خواهد بود که بر سواحل رود رن تسلط داشته و همه وقت کوشش خواهند داشت که آلمان ضعیف و ناتوان و دستخوش تجزیه باشد.

انگلستان خواهان این است که آلمان صاحب قدرت در اروپا نباشد و فرانسه هم علاقه‌مند است که قدرتی به نام آلمان در اروپا وجود نداشته باشد.

اما تفاوت این دو خواسته قابل توجه است انگلستان برای وجود تعادل بین‌المللی خواهان نابودی کامل آلمان نیست در حالی که فرانسه برای بی‌رقیب ماندن خواهان نابودی او است اما نبرد امروز ما برای این نیست که قدرت جهانی به دست بیاوریم، ما به این منظور نبرد می‌کنیم که لااقل نان روزانه فرزندان خود را تحصیل نمائیم و در ضمن آن دولت واحد آلمان را تشکیل بدهیم.

با توجه به این شرایط اگر بخواهم از گفته‌های خود نتیجه بگیرم تنها کشورهایی که می‌توانند به ما کمک کنند کشورهای انگلستان و ایتالیا است.

انگلستان نمی‌خواهد در برابر خود کشوری مقتدر مانند فرانسه را داشته باشد که با مثل مسلح خود در مقابل اروپا ایستاده و یک روز مصالح انگلستان را لگد کوب کند و به عبارت دیگر انگلستان احتیاج ندارد با دولتی مانند فرانسه روبه‌رو شود که با مالکیت معادن آهن و ذغال سنگ اروپای غربی در اروپا و جهان رقیب بازرگانی او باشد و خلاصه کلام انگلستان خواهان بقای کشوری مانند فرانسه نیست که با سیاست بین‌ابتکارات خود مشغول تجزیه اروپا است و با سیاستمداران فعال خود سیاست توسعه‌طلبی خود را دنبال می‌کند بمب‌های زیپلین قدیم باز هم ممکن است تکرار شود و قدرت فرعون‌ی نظامی فرانسه به قدری زیاد شده است که مانند



گرز سنگین بر پیکر کشورهای تحت حمایت انگلستان در حال فرود آمدن است. ایتالیا هم مانند انگلستان خواهان قدرت فرانسه نیست آینده ایتالیا وابسته وسعت ارضی است که عوامل مهم آن در اطراف دریای مدیترانه پراکنده شده است.

چیزی که ایتالیا را به طرف جنگ کشاند به طور مطلق برای آن نبود که قدرت فرانسه را زیاد کند بلکه هدف اصلی در آن بود که می خواست به دشمن و رقیب خود در دریای آدریاتیک صدمه بزند بنابراین از هر جهت تشدید قوای نظامی او و سیاسی فرانسه در اروپا در آینده مانع بسیار بزرگی است که ممکن است یک روز موجبات مزاحمت ایتالیا را فراهم سازد و ایتالیا هرگز بر این عقیده نیست که خویشاوندی زیادی که بین او و فرانسه موجود است بتواند جلو این پیش آمدها را بگیرد.

توجه کامل به اوضاع و احوال اروپا در زمان حاضر نشان می دهد که این دو دولت یعنی ایتالیا و انگلستان در درجه اول از کشورهایی هستند که منافع آنان به هیچ وجه ایجاب نمی کند که آلمان نابود شود و تا یک حد معین ممکن است برای بقای خودشان از آلمان جانب داری کنند.

بنابراین در مورد پیمان های خارجی بایستی سه اصل مهم را در نظر گرفت که یکی از آنها مربوط به ما و دو اصل دیگر مربوط به کشورهای خارج است. می پرسند آیا می توان با آلمان حاضر پیمان بست و دولتی که در اتحاد خارجی در جستجوی یافتن یک کمک دفاعی است آیا می تواند با کشوری پیمان به بندد که دولت های آن از سال ها پیش بی لیاقتی خود را نشان داده و اکثریت مردم آن کورکورانه خود را در چنگال عفریت مارکسیست و میهن خود خیانت نموده اند؟



آیا با این تربیت هر دولتی که باشد می‌تواند در اتحاد با این کشور اطمینان داشته باشد که یک روز شرافتمندانه برای منافع او وارد نبرد شود.

مردمی که به کشور خود خیانت نموده‌اند چگونه می‌توانند به حال ملت‌های دیگر مفید واقع شوند آیا یک دولت مستقل که در اتحاد‌های خارجی هدف او تضمین منافع خودش است می‌تواند به یک کشور شکست خورده که خودش به اسارت بستر می‌برد و قادر نیست از حقوق خود دفاع کند تکیه بدهد آن هم کشوری که دولت‌های آن امروز نتوانسته‌اند از حقوق ملت خود دفاع نمایند.

خبر یک کشور با دولت که در پیمان‌های خارجی هدف او استحکام مبانی قدرت خودش است نمی‌تواند با کشوری مانند آلمان امروز عقد اتحاد به‌بند مسئله سوم قابل دقت است.

اگر نگاهداری آلمان امروز با این ناتوانی و ضعف برای انگلستان مفید نیست برای یهودیان نفع پرست هم کاملاً بی‌فایده است.

دولت انگلیس و کشورهای صاحب بورس که تحت نفوذ سیاست پول‌پرستی یهودیان قرار گرفته‌اند یک هدف دیگر را دنبال می‌کنند.

یهودیان برای استفاده مالی از انگلستان درصدد این هستند که آلمان را بکلی از صحنه سیاست اقتصادی دور سازند و برای این کار از قدرت انگلستان و فرانسه برای درهم شکستن قوای آلمان استفاده می‌کنند.

یهود امروز پس از این پیروزی آخرین تلاش خود را برای نابودی آلمان به کار خواهد بست.

دلایلی که یهودیان برای خودشان می‌آورند کاملاً منطقی است، بولشویسم آلمان یعنی دستگاه تخریبی ملت آلمان باید به طوری باشد که تحت اسارت و بندگی یهود موجبات سعادت آنان را فراهم سازد.



لازم است این سه مسئله را به طریق ذیل خلاصه کرد.

اول - آیا هیچ کشوری حاضر است با کشور آلمان که صنعت و توانائی او بر همه کس آشکار است عقد اتحاد سیاسی به بندد؟

دوم - آیا کشورهای دشمن حاضر اتحاد با او خواهند بود؟

سوم - اگر به طوری که دیده می شود نفوذ یهود سراسر پیکر آلمان را فرا گرفته آلمان اگر بخواهد با یک دولت دیگر پیمان به بندد یهود با این اتحاد مخالفت نخواهد کرد؟ با مطالبی که در بالا گفته شد گمان می کنم پاسخ دو سؤال اول و داده ام و نتیجه اش این است که در حال حاضر هیچ دولتی حاضر به عقد اتحاد با آلمان نیست هیچ کشوری در جهان یافت نمی شود که حاضر باشد سرنوشت خود را در اختیار کشوری بگذارد که دولت های آن تاکنون نتوانسته اند اعتماد کسی را به سوی خود جلب نمایند و اگر در بین ملت آلمان کسانی باشند که با وضع حاضر تلاش کنند که دولت آلمان را به این مرحله بکشانند باید گفت آن ها هم اشتباه بزرگی می کنند.

وضع حاضر آلمان قابل تاسف است و عدم علاقه ای که ملت آلمان درباره سرنوشت خود نشان می دهند حاکی از ضعف نفس و ناتوانی عمیقی است که در طول چند سال اخیر در آن ها راه یافته است.

فقط ما نباید فراموش کنیم که ملت آلمان به شهادت تاریخ آزمایش خود را نشان داده و هنوز کسانی هستند که می دانند این ملت به طوری که یهودیان به دنیا نشان داده اند فاقد فضائل انسانی و استعداد نبوده اند.

از ابتدای روزهای اوت ۱۹۱۴ تا پایان این پیکار عظیم هیچ ملتی نمی تواند کتمان کند که مردم آلمان دارای صفات و فضایل بلند بوده اند کسی انکار نمی کند



عمل بیشتر مانده‌ای که به دست ملت آلمان انجام شد مولود خیانت‌ها و کارشکنی‌های دشمنان بوده است.

هنوز نژاد آلمانی زنده است و میلیون‌ها افراد حاضرند با جانبازی و فداکاری شرافتمندانه خون خود را برای این کشور بریزند و روزی خواهد رسید که باز هم ملت آلمان مانند روزهای قبل از جنگ خود را زیر بار فشارهای ننگ آور دشمن و کسانی که نابودی او را خواسته‌اند نجات دهند.

کسانی که از وضع حاضر شکایت دارند باید از آنان پرسید تاکنون برای اصلاح بدبختی‌های خود چه کرده‌اند؟

وقتی در سال ۱۹۱۹ شرایط صلح را به ملت آلمان تحمیل نمودند همه کس می‌بایست امیدوار باشد که این دستگاه خوردکننده اگر چه در ظاهر امر دست و پای ملت آلمان را بسته ولی در عرض این زور و فشار به منزله وسیله‌ای است که ملت را به سوی تحصیل آزادی خواهد کشاند.

شرایط صلح که مانند یک ضربه سخت پیکر آلمان را درهم فشرده گاهی از اوقات دارای چنان تاثیری است که می‌تواند ملت آلمان را برای بازگرفتن حقوق از دست رفته خویش از جا حرکت بدهد.

آیا دشمنان از قرارداد صلح ورسای چه نتیجه مثبت گرفته‌اند؟

آنها هیچ ولی ملت آلمان از آن استفاده می‌کند و یک روز به دنیا نشان خواهد داد که همین قرارداد شرم آور وسیله‌ای برای قیام ملی است.

هنوز ملت آلمان خود را زنده و جاویدان می‌داند. و فریادهای جانخراش از گلوهای فشرده آنان بلند است و زن و مرد فریاد می‌زنند.

ما حاضریم دو مرتبه اسلحه به دست بگیریم.

آری این است فریادهائی که از شرایط سنگین صلح به آسمان بلند شده است.



فشار دشمنان بر ملت آلمان هر چه بیشتر باشد قیام ملی و دسته‌جمعی را جلو خواهد انداخت بایستی تمام کتاب‌ها و روزنامه‌ها و تئاترها و سینماها و ستون‌های جراید در خدمت این قیام ملی گذاشته شود و همه با هم فریاد برآورند ای خدای آسمان آزادی را به ما بازگردان ای خدای مهربان یک روز ما را به مقصود برسان تو خدای عادل هستی و اجازه نخواهی داد که یک ملت زنده در اسارت بیگانگان بمانند.

سؤال دیگر پیش می‌آید که بعضی‌ها می‌پرسند در وضع حاضر چگونه ممکن است کشورهای دشمن را می‌توان حاضر چگونه ممکن است کشورهای دشمن را در اتحادهای خارجی به صورت دوست درآورد.

البته این کار مشکلی است و در حال حاضر امکان‌پذیر نیست و به دست آوردن این پیروزی در وقتی است که دولت‌ها و ملت ما بتوانند آمادگی پیدا کنند و با کشورهای آنی که نسبت به آلمان نظر خوبی دارند و در اثر تبلیغات عقیده سیاسی خود را در برابر ما تغییر بدهند اتحاد دوستی برقرار سازند. اما یک چنین پیروزی محتاج به سال‌ها زحمت و کوشش زیاد داشت.

این طبیعی است که مدت زیاد می‌خواهد تا کشورها عقیده خود را نسبت به ما تغییر بدهند و بدانند دوستی به آلمان تا اندازه‌ای می‌تواند منافع آنان را در هر حال تامین نماید.

برای این کار لازم است دولت‌های کاملاً ملی بر سرکار بیایند و آن‌ها بایستی سعی و کوشش نمایند که با فداکاری اعتماد کشورها را نسبت به خود جلب نمایند و تا وقتی که این اعتماد به دست نیاید هرگونه اتحاد خارجی نمی‌تواند آینده کشوری را که مورد اتهام قرار گرفته تامین نماید باید این قسمت را نیز در نظر داشت



که مدت‌ها لازم است بگذرد تا ملت به اعمال دولت خود آشنا شود زیرا دولت‌های جنایتکاری که بر سر کار آمده‌اند اعتماد ملت را سلب کرده و با این سرعت نمی‌توانند به اعمال دولت خود امیدوار باشند.

در این جا حزب ناسیونال سوسیال دارای وظیفه‌ای سنگین است او باید به ملت خود پیام‌رسان یعنی نه فقط توجه خود را صرف مسائل کوچک کنند بلکه لازم است مسائل مهم کشوری را که به اقتصاد ملت سر و کار دارد مورد توجه قرار دهند و ضمن آن باید بدانند نبردی را که ما آغاز کرده‌ایم برای بقای ملت خودمان است و تنها دشمن ملت کسانی هستند که این وضع اسف‌بار را برای ما فراهم ساخته‌اند.

شاید لازم باشد که در این راه محتاج به فداکاری‌های بزرگ بشویم ولی این دلیل آن نیست که به جای این که قوای خود را برای پراکنده ساختن دشمن‌های داخلی به کار ببریم بنای فریاد گذاشته و دشمنان خارجی را بر علیه خود تحریک نماییم.

از آن گذشته ملت آلمان حق ندارد که کشورهای خارج را مسئول بدبختی‌های خود دانسته و آنان را مورد اتهام قرار دهد در حالی که به جای این اعمال بایستی سعی کند از کسانی که در داخله کشور موجبات بدبختی ملت را فراهم ساخته‌اند بازخواست کند زیرا آن‌ها بودند که ریشه فساد را در کشور بارور ساخته‌اند.

دشمن سرسخت آلمان در داخل کشور است و کشورهای انگلستان و فرانسه در این بدبختی‌ها دخالت مستقیم نداشته‌اند.

اگر نمی‌توانید نظر خود را از این نقطه بالا ببرید باید یقین داشته باشید که هرگز نخواهید توانست برای جبران گذشته خود با اتحادهای سیاسی خود را تقویت نمایید.

زیرا اگر ما می‌خواهیم با انگلستان متحد شویم به دلیل این که آن‌ها مستعمرات ما را از دست ما گرفته‌اند و با ایتالیا خصومت بررزم چون که این دولت تیرویل



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جنوبی را متصرف شده و از چکوسلواکی و لهستان باید دور شویم برای این که آن‌ها نسبت به ما کشور خارجی هستند برای ما در قطعه اروپا غیر از فرانسه که آن‌ها هم الزام و لرن را از ما دزدیده‌اند باقی نخواهد ماند.

تردیدآمیز است که این سیستم سیاست برای ملت آلمان نافع باشد و همه کس می‌داند که عاقلانه‌ترین کار همین است که موازنه سیاسی خود را حفظ نماییم.

یک تغییر جزئی در سیاست روز و به دوستی پذیرفتن ملت‌هایی که در سابق با ما دشمنی داشتند و شاید منافع آینده آن‌ها در این باشد که به ما نزدیک شوند با اراده قوی افراد ملت می‌تواند خسارات گذشته را برای ما جبران کند.

پاسخ اعتراض سوم کمی مشکل‌تر است.

آیا می‌شود تصور کرد که اگر ما بتوانیم منافع کشورهای دشمن را تامین نماییم این اقدام بتواند تا اندازه‌ای به ضرر یهودیان تمام شود این خود یکی از مسائل مهم است.

آیا سیاست عمومی انگلستان در این نیست که از نفوذ و پیشرفت یهودیان جلوگیری کند به طوری که اشاره کردیم پاسخ این سؤال مشکل است.

اما در هر حال یک مسئله مسلم است اگر قوای اجرائی یک کشور به قدر کافی نیرومند باشد و بخواهد تمام قوای خود را صرف منافع عمومی کند بدیهی است دسته بندی‌های یهودی بین‌المللی نخواهد توانست در سیاست یک چنین دولت رخنه نماید.

مبارزه پی‌گیر و سرسختی را که دولت ایتالیا بر علیه اصول یهودی‌گری مارکسیست آغاز نموده و آن را در هم شکسته بهترین دلیل آشکاری است که می‌توان با سیستم مخصوص دندان‌های زهرآلود افمی‌کشنده را از کار انداخت اما وضع در انگلستان برخلاف این‌ها بود.



در این کشور دموکراسی آزاد یهود برای اخلال در عقاید عمومی دست به دیکتاتوری عجیبی می‌زند و با این حال دیده می‌شود که مبارزه‌های این دو طبقه در این کشور همیشه با شکست روبه رو می‌شود.

به محض این که جنگ پایان یافت دشمن متقابل که بین آمریکا و ژاپن وجود داشت دو مرتبه آغاز شد.

بدیهی است دولت‌های اروپا نمی‌توانستند در برابر این خطر جدید که ممکن بود باعث جنگ دیگری شود بی‌طرف بمانند و با این که انگلستان از یک جهت با آمریکا هم‌نژاد است می‌تواند در برابر پیشرفت حیرت‌انگیز صنعت اقتصاد و آمریکا ساکت نماند این مهاجرنشین قدیمی و این کودک انحصاری قدم در جاده‌ای گذاشته بود که امکان داشت یک روز آقای دنیا شود.

معلوم است که انگلستان از این جهت بسیار نگران است و متحدین قدیم خود را از نظر می‌گذراند و مشاهده می‌کند که یک روز فرا خواهد رسید که مردم جهان خواهند گفت انگلستان دیگر سیادت دریائی ندارد و آمریکا جای او را در اقیانوس‌ها گرفته است.

اما انگلستان بسیار هوشیار است از یک طرف یهودیان مارکسیست را برای خرابی آلمان تحریک می‌کند و از جانب دیگر ضمن این که دوستی خود را با آمریکا محکم کند در آن کشور نیز مشغول اخلال‌گری است.

نابودی آلمان نه تنها به نفع انگلستان بود بلکه یهودیان نیز خواستار نابودی بودند همان طور که امروز نابودی ژاپن آن قدرها به ضرر انگلستان نیست زیرا با نقشه‌های خود می‌تواند از طرف ژاپن آمریکا را ضعیف کنند نابودی آلمان نیز در مورد عدم توازن سیاست بین‌المللی به ضرر مردم و سیاست انگلیس تمام خواهد شد.



در حالی که انگلستان برای نفوذ خود در دنیا سرگرم این دسیسه بازی‌ها است یهود هم با اعمال خود راه را برای او باز می‌کنند.

او فکر می‌کند که کشورهای اروپا مانند آلتی بی‌اراده در اختیار او هستند اما این برای او کافی نیست. باید علاوه بر قاره قدیم قاره جدید را هم در اختیار داشته باشد.

او می‌داند که یهودیان صاحب سرمایه‌های هنگفت اتازونی هستند و در هر سال نیروی تولید شده در این کشور زیاد می‌شود ولی آنان دارای استقلال مخصوصی هستند و از این نظر باعث خشم سایر یهودیان شده‌اند.

در هر حال یهودیان در هر جا هستند چه در اروپا یا امریکا عامل مخصوص خراب‌کننده انگلستان به شمار می‌آیند و ماموریت دارند در هر نقطه از جهان با خرابکاری خود وسایل پیشرفت سیاست این کشور امپراطوری را فراهم سازند.

بنابراین ملت ما باید دشمن سرسخت خود را بشناسد و طوری رفتار کند مبارزه‌ای را که بر علیه یهودیان آغاز کرده‌ایم بتواند سعادت ما را از هر جهت تامین نماید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فصل بیست و پنجم

حق دفاع

هر عقل سالم می‌تواند حکم کند حوادثی که بعد از آتش بس سال ۱۹۱۸ برای آلمان پیش آمد خواه ناخواه این کشور را به سوی اسارت و بندگی سوق خواهد داد. تاریخ ما هزاران مثال ثابت می‌کند ملت‌هایی که از راه اجبار اسلحه را بر زمین گذاشتند بعد آن ننگین‌ترین حقارت و بدی را استقبال خواهند کرد. این کاملاً مسلم است که همیشه دولت فاتح درصدد است سرنوشت شکست‌خوردگان را تحت اختیار و تسلط خویش بگیرد و البته ملتی که همه چیز خود را از دست داد نباید انتظار داشته باشد که از طرف دولتی فاتح مورد حمایت قرار گیرد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خرابی کار ما از بهترین نمونه تاریخ است که چگونه در اثر اشتباهات خویش به دره‌های نابودی افتاد.

طبعاً هر ملتی که مواجه با چنین سرنوشت شد از هر پیش‌آمدی استقبال خواهد کرد و جریان وقایع از ۱۹۱۸ ثابت می‌کند که فاتحین جنگ تا جایی که امکان داشت ضربه‌های خود را بر آلمان فرود آوردند درست است که سران کشور ما مرتکب اشتباهات بزرگ شدند اما پس از این که بعد از جنگ اختیار کشور به دست یک مشت یهودی افتاد معلوم بود که تقصیر این شکست متوجه کسانی بود که سرنوشت خود وجود داشت جنگی را که به این کشور تحمیل کرده بودند با پیروزی آلمان پایان می‌یافت.

در اینجا لازم است به طور ساده نقاط ضعف آلمان را در مقابل سایر کشورها از نظر دوستان ناسیونال سوسیال بگذرانم.

ما خودمان می‌دانیم که آلمان امروز نمی‌تواند در مقابل قدرت‌های جهان در یک صف قرار گیرد و اگر روزی هم ناتوانی نظامی در این کشور از بین برود و باز هم حق نداریم با وضع حاضر خود را دولت مقتدر جهان بدانیم.

اکنون می‌پرسیم وضع حاضر آلمان به نسبت وسعت خاک و تعداد ساکنین آن به کجا می‌رسد.

البته تا وقتی آلمان به این حال است و مستعمرات او را دیگران اشغال کرده و سرحدات آن محدود شده چنین کشوری داخل توان در ردیف کشورهای مقتدر جهان قرار داد.

اگر قدرت یک کشور را از نقطه نظر وسعت خاک مقیاس بگیریم کشور محدود آلمان در مقابل کشورها باقی که آن‌ها را کشورهای مقتدری بسیار ناچیز است. انگلستان را هم نمی‌توان به عنوان نمونه عکس این کشوری آورد صرف نظر از



این که مستعمرات انگلستان شامل یک چهارم وسعت دنیا است انگلستان هم به تنهایی نمی‌تواند یک کشور مقتدر باشد.

می‌توانیم به عنوان نمونه کشورهای عظیم اتارونی و روسیه و بعد از آن کشور وسیع چین را مثال بیاوریم.

عظمت این کشورها به نسبت وسعت خاک و جمعیت است که تقریباً هر کدام چند برابر آلمان فعلی وسعت دارند.

فرانسه هم در تعداد کشورهای بزرگ قرار دارد نه این که تنها این کشور دارای جمعیتی است که از نژادها و رنگ‌های مختلف روز به روز در افزایش است با تصرف سرزمین‌های افریقائی سیاه نشین دولت عظیمی برای خود تشکیل دهد مانند این که غیر از اروپا در قطعه افریقا هر یک فرانسه جدید بوجود آمده است. سیاست استعماری فرانسه در حال حاضر با آنچه که در انگلستان قدیم وجود داشت تفاوت دارد.

اگر فرانسه با این روش توسعه‌طلبی سیصد سال دیگر پیش برود آخرین بقایای خون فرانسوی در کشور فرانسه افریقائی که روز به روز بر تعدادشان افزوده می‌گردد و بتدریج از بین خواهد رفت و روزی فرا خواهد رسید که تمام ساکنین اروپا و سرحدات رودرن به صورت یک نژاد پائین‌تر افریقائی در می‌آیند.

تفاوت بزرگ سیاست مستعمراتی فرانسه و آلمان در همین نقطه اساسی است و آلمان سعی می‌کرد نژاد خود را در مستعمرات حفظ کند در حالی که فرانسه با این سیاست یک روز نژاد خود را از دست خواهد داد.

با این ترتیب در حال حاضر کشورهای مقتدري وجود دارند و اروپا وسعت زمین و جمعیت فراوان به قدری پیش رفته‌اند که آلمان نمی‌تواند با آنها برابری کند اگر به تاریخ هزار ساله آلمان هم مراجعه کنیم خواهیم دید که آلمان نه امروز و نه در گذشته



توانسته است در مقابل این قدرت‌های عظیم در ردیف کشورهای بزرگ باشد و تا روزی از خواب غفلت بیدار شده‌ایم که کشورهای بزرگ دنیا را قبضه کرده و دیگر بازی برای آلمان باقی نگذاشته‌اند.

آلمان امروز در وسط کشورهای بزرگی قرار گرفته است که نمی‌تواند قد علم کند و در هر چند سال یکبار با ضربه‌ای هولناک عقب‌تر خواهد رفت.

آلمان باید خواه ناخواه این حقیقت تلخ را قبول کند و به خود بگوید که در مقابل فهرست‌های بزرگ دنیا یکی از دولت‌های کوچک بی‌مقدار است.

کشور ما با وضع حاضر نمی‌تواند با هیچیک از کشورهای جهان از لحاظ قدرت قابل قیاس باشد و این صفت ناتوانی زاییده سیاست نامطلوب زمامداران گذشته بود، و اگر چندی نیز با این روش بگذرد چیزی از آلمان باقی نخواهد ماند.

اگر حزب ناسیونال سوسیال آلمان روی واقعیت بخواد قضاوت کند ماموریت او این است که با نهایت مدیریت و فعالیت و نام امور این ملت عقب افتاده را به دست بگیرد و در صف نقش و بی‌حالی به شدت مبارزه نماید تا این که روزی بتواند کشتی شکسته و طوفان زده این ملت اسیر را به ساحل پیروزی برساند.

حزب ناسیونال سوسیال آلمان بایستی به هر قیمت شده عدم تعادل بین وسعت خاک و جمعیت کشور را از بین ببرد، این موضوع یکی از اساسی‌ترین سیاست خارجی آلمان است.

در این تلاش و کوشش مردانه باید عدم تعادل بین سابقه تاریخی و ناتوانی فعلی بایستی از بین برداشته شود.

ما باید بدانیم به نام این که حافظ سرزمین نیاکان خود هستیم و برای رسیدن به مقصد نهائی آن قدر کوشش کنیم تا روزی مانند دوران گذشته قدرت از دست رفته خود را به دست بیاوریم.



وقتی که من سیاست خارجی آلمان را در دوره‌های قبل از جنگ مورد انتقاد قرار می‌دهم برای ادعای خود دلایل زیاد دارم و می‌توانم به جرأت بگویم که اگر اخلاق و رفتار مردم آلمان صد برابر بود از این که امروز با آن مواجه هستم و اگر مردم آلمان بی‌غیرت و نالایق‌تر از این بودند باز هم بایست که با این سرنوشت دچار شویم ما اعتراض داریم که ملت ما دارای جهش‌های تاریخی نبوده و نتوانسته است موجودیت خود را حفظ کند با وصف این حال اگر سیاست خارجی دولت آلمان روی اساس درستی دنبال می‌شد این سرنوشت شوم نمی‌بایست برای ما پیش بیاید.

اگر با یک نظر دقیق جنگ‌ها و تلاش‌های آلمان را در طول تاریخ هزار ساله‌اش از نظر بگذرانیم و پس از این که حوادث این مدت طولانی را تجزیه تحلیل نمائیم به این نتیجه کلی و اصلی خواهیم رسید که در این دریای خون سه موضوع مهم در سعادت خارجی آلمان قرار داشت و اگر می‌توانستیم به این سه اصل برسیم و از آن جانب‌داری کنیم به نتیجه کلی می‌رسیدیم.

اول - حرکت به سوی مشرق و جانب‌داری از سیاست استعماری مشرق.

دوم - تصرف سرزمین‌های مشرق رود الپ.

سوم - سازمان دادن یک دولت ائتلافی از خانواده هوهنرمون و سرزمین‌های

پروس.

دنبال کردن این سه اصل می‌تواند آینده ما را تامین کند دو اصل اول که مهم‌ترین مسئله حیاتی آلمان به شمار می‌رفت تا امروز معوق و بلا تکلیف مانده در حالی که بدون در دست داشتن این دو اصل ملت آلمان نمی‌تواند در سیاست خارجی خود نقش مهمی داشته باشد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اصل سوم مربوط به سازمان کشور آلمان بود زیرا تا وقتی که سرزمین‌های براندنبورک پروس ملحق به آلمان شود این کشور نمی‌تواند سرحدات خود را حفظ نماید.

سیاست آلمان در آینده باید چگونه باشد؟

این موضوعی است که همه از خود می‌پرسیم و در جستجوی پیدا کردن راهی برای آن هستیم.

من می‌گویم که باید سرحدات قبل از جنگ ۱۹۱۴ را به دست آورد و تازه اگر این سرحدات را به دست بیاوریم شامل تمام سرزمین‌های آلمان‌نشین نخواهد بود.

برای چه دشمنان موجبات شکست آلمان را فراهم کردند؟

جواب آن بسیار ساده است نام این کشورها از شکست آلمان بهره برده‌اند قدرت آلمان دشمنان این کشور را به هم نزدیک ساخت و به فکر افتادند که با تصرف سرحدات آلمان و تقسیم آن بین خودشان بر قدرت خود خواهند افزود.

در این سیاست هم‌بستگی سیاست دیگری را نیز دنبال می‌کردند و می‌توانستند با ضعیف کردن آلمان و سائلی پیش بیاورند که از تجدید سیاست آینده این کشور جلوگیری نمایند.

آن‌ها از قدرت آینده آلمان می‌ترسیدند و برای جلوگیری از این پیش‌آمد بر علیه آلمان با یکدیگر متحد شدند.

این بود نظریه آن‌ها ولی با وضع و حال امروزی حقیقت برای ما مسلم شده که به دست آوردن سرحدات قبل از جنگ ۱۹۱۴ نیز می‌تواند آینده ما را تامین کند، این موضوع به حافظه گذشته نه برای آینده ما مؤثر است.

با به دست آوردن این سرحدات ملت آلمان نه می‌تواند خود را نگاه‌دارد نه زندگی آینده‌اش را تامین کند.



ملت آلمان باید هوشیار باشد بداند علاوه بر وسعت داشتن سرحدات قبل از جنگ تصرف سرزمین‌های حیاتی از همه چیز لازم‌تر است.

این نقشه‌ای است که آلمان باید در آینده داشته باشد برنامه اصلی حزب ناسیونال سوسیال از این قرار خواهد بود:

باید برای به دست آوردن سرحدات قبل از جنگ کوشش کند بایستی در همان نقطه‌ای که در سیصد سال پیش به پایان رسیده نبرد را دنبال کنیم به سوی کشورهای ژرمن‌نشین جنوب و به سوی مغرب اروپا پیش رویم و سیاست تصرف شرق خود را دنبال کنیم.

باید سیاست مستعمراتی و بازرگانی قبل از جنگ خاتمه بدهیم و سیاست جدید آینده را دنبال کرد.

اگر امروز ما از زمین‌هایی جدید واقع در اروپا حرف می‌رانیم نقطه نظری است سرزمین‌هایی است که در داخل خاک روسیه فرورفته است.

مثل این که سرنوشت هم در حالی که این کشور را تسلیم بولشویک کرده بود برای ما آسان ساخته است؛ در اثر نفوذ بولشویسم عقل و فکرشان مختل شده و روزی که یهودیان در این کشور رخنه نمودند آن را از صورت یک کشور اسلامی خارج ساختند و دیری نخواهد کشید که یهودیان همان کاری را که در آلمان کردند دادند سرنوشت روسیه را نیز دچار پریشانی خواهند ساخت.

اکنون سیاست خارجی خود را در برابر روسیه بدیستی به این طریق توجیه نمائیم.

به طور قطع امروز باید روش ما در برابر روسیه به این ترتیب باشد روسیه امروزی در حالی که کادر رهبری ژرمنی خود را از دست داده و کارهای او به دست اربابان و صاحبان جدید افتاده نمی‌تواند برای به دست آوردن آزادی آلمان مفید



واقع شود و اگر جنگی واقع شود حوادث نامطلوبی از لحاظ نظامی برای ما فراهم خواهد ساخت و به طور مثال ممکن است جنگ به خاک آلمان کشیده شود بدون این که ما بتوانیم از افراد روسیه نسبت به خود استفاده کنیم.

وسائل جنگی رایش آلمان به قدری ضعیف و ناچیز است که هر نوع حمایت از طرف پرچمدار اروپا مانند انگلستان برای ما غیر ممکن و نواحی ضعیفی ما در مقابل حمله‌های دشمن بدون دفاع خواهد ماند.

از آن گذشته بین آلمان و روسیه کشور لهستان قرار دارد که کاملاً اختیار آن به دست فرانسه است.

اگر جنگی بین آلمان و روسیه یا اروپای غربی واقع شود روسیه باید قبل از این که یک سرباز به کمک بفرستد لهستان را از پا درآورد و این کار هم برای روسیه بسیار مشکل است.

با این برنامه دیده می‌شود که صنایع آلمان باید به نفع جنگ روسیه مصرف شود و برای ما کار مثبت و مفیدی انجام نخواهد داد.

اگر هم فرض کنیم که بر اثر یکی از معجزات ناگهانی این جنگ باعث شکست و خرابی آلمان نباشد در پایان آن آلمان مانند گذشته در محاصره دولت‌های بزرگ اروپا قرار گرفته و هیچ حادثه‌ای نمی‌تواند او را از این مهلکه نجات بدهد.

این فرض هم محال است اگر فرض شود که پس از اتحاد با روسیه ممکن است جنگی واقع نشود زیرا اتحادی که پایه‌اش بر منافع دولت روسیه باشد نفعی برای ما نخواهد داشت.

این کاملاً بدیهی است وقتی دولت‌های فرانسه و انگلستان در برابر اتحاد آلمان و روسیه قرار گرفتند ده سال صبر نمی‌کنند تا این دو دولت از لحاظ نظامی خود را نیرومند سازد و بر عکس به محض این که این اتحاد بسته شود طوفان جنگ مانند



صباغه پر سر آلمان فرود خواهد آمد.

پس نتیجه اتحاد آلمان و روسیه جنگ قطعی و نابودی آلمان است.

اما باید این نکته را نیز اضافه کنیم کسانی که زمام امور روسیه کنونی را در دست دارند حاضر نخواهد شد با آلمان یا کشور دیگر اتحاد شرافتمندانه داشته باشند نباید فراموش کرد که زمامداران فعلی روسیه مشتی جنایتکار و مردمان پست هستند که سیراپایشان آلوده با خون است و کشور روسیه دولت شرافتمندی نیست که قابل اعتماد باشد.

نباید از خاطر دور داشت که دولت فعلی روسیه به دست مردمی است که غیر از وحشی‌گری کاری ندارند و می‌خواهند عقاید کثیف خود را به دنیای متمدن تحمیل نمایند.

باید دانست یهودی بین‌المللی که امروز به طور کامل در سیاست این کشور نفوذ دارد آلمان را یکی از طعمه‌های لذیذ خود می‌داند و هرگز با دولتی که غیر از برهم زدن سیستم او ندارد اتحاد سیاسی نخواهد بست.

در مرحله دوم باید در نظر داشت که چون کشور روسیه برای آلمان مانند خطر بزرگی است و هر یک از افراد این کشور می‌داند که بولشویکی و روسیه نه تنها آلمان بلکه سایر کشورها را تهدید می‌کند همان طوری که انگلستان کنونی برای نابودی آلمان می‌کوشد بهبود برای سیاست انگلستان عامل مهمی به شمار می‌آید، یهود سعی می‌کند عقیده خود را در همه جا نفوذ داده و قدرت‌ها را درهم بشکند.

با خودمان خوب می‌دانیم که حکومت یهودی در روسیه قصدش تصرف دنیای امروز است زمامداران روسیه نیز یقین دارند که دیر یا زود دولت‌های کوچک و ناتوان اروپا را در چنگال بلشویسیم گرفتار خواهند ساخت.

آلمان امروز هدف اصلی بلشویسیم روسیه است باید نیروی بزرگ و همت و



سعادت بی نظیر به کار برد تا ملت آلمان را از چنگال این عضویت که نام آن بلشویسم گذاشته اند نجات داد پس اگر آلمان بخواهد با این دولت متحد شود چگونه می تواند خود را از چنگ بلشویسم نجات دهد چگونه باید به کارگر آلمان فهماند که بلشویسم یکی از جنایات بزرگ انسانی به شمار می آید.

بنابراین مبارزه با یهود بلشویسم جهانی بایستی با سیاست عاقلانه باشد، نمی توانند شیطان را با زور و قدرت از منزل بیرون راند اگر افرادی در آلمان یافت شوند که خواهان اتحاد یا روسیه باشند بایستی تمام این نکات را در نظر بگیرند و رایش قدیم آلمان که در نظر داشت با این کشور متحد شود مرتکب اشتباه بزرگی شد از همان روزهای اول جنگ که آلمان بر علیه روسیه مجهز شده بود و من آن را کار عاقلانه می دانستم همان روزها همه کس می دانست که موجودیت روسیه خیانت سیاسی آلمان را تهدید می کند.

سردز وضع کاملاً برخلاف سابق است، اگر قبل از جنگ با از بین بردن هرگونه احساس مردم حاضر بودند به طرف روسیه پیش بروند امروز این عمل امکان پذیر نیست.

عقریه ساعت در تاریخ جلو آمده است و ساعت تعیین سرنوشت ما به صدا درآمده است.

اعدا آن و افعال دولت های جهان برای ما یک نوع آگهی است که باید ملت خود را هوشیار سازیم و آنها را به سوی آینده هدایت نماییم.

اگر حزب ناسیونال سوسیال متوجه این نکات باشد و با عقل و منطق جلو برود حادثه ۱۹۱۸ برای آینده او مفید واقع خواهد شد.

همین شکست بایستی او را به سوی مرحله جدیدی در سیاست خارجی بکشانند یا این اسلوب خواهد توانست آنچه را که انگلستان در اختیار دارد و آنچه را



که روسیه صاحب آن شده است به دست بیاورد.
 وصایای سیاسی ملت آلمان برای آینده‌اش به قرار ذیل خواهد بود.
 هرگز اجازه ندهید دو کشور نیرومند به هم نزدیک شوند.
 هر نوع دولت مقتدر در سرحدات آلمان بوجود بیاید خطر بزرگی برای آلمان
 است.
 ملت آلمان باید بداند که با تمام قوای خود بایستی از بوجود آمدن یک دولت
 نیرومند در سرحدات خود جلوگیری کند.
 اگر هم در حال حاضر چنین دولتی وجود دارد آن را نابود سازد.
 این قسمت را بدانید که سرچشمه قدرت آلمان در مستعمرات او قرار ندارد بلکه
 مرکز آن در خاک آلمان است.
 از آن دولت رایش که حاضر شده است یک قسمت کوچک از خاک آلمان را به
 بیگانگان بدهد اعتماد نداشته باشید.
 فراموش نکنید با ارزش‌ترین حسن انسانی حق نمک زمین خودش است زیرا
 باید در آن زمین کشاورزی کند و خون خود را برای به دست آوردن و نگاهداری آن
 بدهد.

قبل از این که بحث را به پایان برسانم لازم می‌دانم یک بار دیگر اتحادی را که در
 حال حاضر برای ما در اروپا باقی مانده از نظر شما بگذرانم.
 اگر به یاد داشته باشید در فصل پیش درباره اتحاد آلمان اشاره کردم و من
 کشورهای انگلستان و ایتالیا را دو دولت واحد برای اتحاد با آلمان معرفی کردم.
 اکنون می‌خواهم درباره عظمت و اهمیت نظامی این اتحاد مطالبی بگویم نتیجه.
 این اتحاد از نظر نظامی دارای همان فوایدی است که از اتحاد با روسیه برخوردار



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خواهیم بود و اگر با این دو دولت اتحادی داشته باشیم یقین دارم خطر جنگ برای ما نخواهد داشت این دو کشور تنها قدرت‌هایی هستند که می‌توانند ما را در مقابل خطر فرانسه حفظ نمایند و با این اتحاد ما خواهیم توانست روش خود را در فرانسه اصلاح نمائیم.

زیرا اصل مهم در این اتحاد آن است نه این که آلمان به طور ناگهان مورد حمله قرار نخواهد گرفت بلکه اثری نظامی اتفاق مثلث را که برای ما ناگوار بود از بین خواهد برد و دشمن سرسخت ما فرانسه در مشکلی بسیار سخت گرفتار خواهد شد.

نتیجه این اتحاد در جای دیگر قابل توجه است و آلمان از خطر جنگ مصون خواهد ماند و به طور ساده می‌توانیم وسائل و سعی خود را در این اتحاد فراهم ساخته و برای مصنوعات خویش بازارهای مناسبی پیدا کنیم.

دیگر متحدین آلمان مانند سابق حقوق یک قرارداد در اقتصاد ما رخنه نمی‌کنند و برعکس برای این که از این اتحاد بهره‌ای بگیرند سعی خود را خواهند کرد اقتصاد آلمان را تقویت نمایند.

نباید فراموش کرد که در هر دو حال باز هم اتحاد با ترکیه و روسیه برای آلمان ضروری است مقتدرترین کشورهای اروپا به اتفاق یک کشور جوان تازه به دوران رسیده در مورد پیش آمد جنگ منافع بیشتری از آن دولت‌های پوسیده برای ما خواهد داشت.

البته به وجود آوردن این اتحاد کار مشکلی است ولی آیا به دست آوردن اتحاد مثلث هم همین اشکال را داشت.

اگر ما بخواهیم می‌توانیم به این هدف اصلی برسیم ما این قسمت را می‌دانیم که توجه جمعیت عرب و شرق ضامن آینده ما است و از طرف دیگر چون لازم است



در مقابل فرانسه خود را نیرومند سازیم پس باید تمام سعی خود را برای درهم شکستن به کار بیندیم.

هر دولتی که با فرانسه مخالف باشد اتحاد با او به نفع ما است و فراهم کردن یک متحد قوی در این شرایط از ضروریات سیاست ما است به طور مسلم امروز ما در مقابل دو دشمن سرسخت قرار گرفته‌ایم ما حزب ناسیونال سوسیال که این مطالب را می‌دانیم نباید سرگردان شویم درهم شکستن روسیه یهودی و فرانسه استعمارگر غیر از اتحاد با انگلستان برای ما فراهم شود برای به دست آوردن این هدف کوشش کنیم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فصل بیست و ششم

سیاست به سوی مشرق

دو علت مهم مرا وادار می‌کند که درباره سیاست شرق یعنی رابطه آلمان بحث کنم.

اول این که باید دانست سیاست خارجی آلمان به طور کلی باید مورد بحث قرار داد.

دوم این که این سیاست از نظر حزب سوسیال دموکرات چگونه بایستی حل و فصل شود.

باید اعتراف کنم که مسئله دوم گاهی از اوقات توجه مرا بیش از هر چیز به خود جلب می‌کند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حزب ما در مقابل این سیاست دارای وظیفه سنگینی است که با توجه به بسیاری از مسائل اصلی و اساسی شمرده می‌شود روابط خارجی یک دولت با کشور دیگر بایستی از هر جهت حافظ منافع عمومی و تحت شرایط بسیار موافق باشد روابط خارجی یک دولت کوچک با کشوری که از لحاظ وسعت خاک چند برابر است دارای شرایطی است که با روابط دو کشور دیگر که در هر جهت با هم مساوی هستند کاملاً متفاوت است.

آیا کشور آلمان را باید در شمار دولت‌های مقتدر دانست همه کس خواهد گفت خیر زیرا در این زمان کشوری می‌تواند صاحب قدرت باشد که بین وسعت خاک بغداد یعوس آتی سیاسی وجود داشته باشد و اگر این نسبت قبل از جنگ ۱۹۱۴ را در اختیار این مردمان می‌گذاشتند.

اما دیده شد که از سال ۱۸۰۶ تا سال ۱۸۱۳ هجری هفت سال از شکست پروس نگذشته بود دو مرتبه قد برافراشت اما افسوس که بعد از شکست دوم دیگر به کسی اجازه ندادند حاکم سرنوشت خود باشد.

وقایع بعدی سرنوشت ما را دگرگون ساخت از وقتی که قرارداد ننگین صلح به امضا رسید دیگر جای آن را نداشت که کسی بتواند در مقابل دشمنان در خود مقاومتی نشان بدهد زیرا فاتحین ما از همان روز چنان پافشاری کردند که ساعت به ساعت بر بدبختی ما افزوده می‌شد.

حق دفاع به طوری از ما گرفته شده بود که همگی مانند اسیر و هر روز در مقابل مجازات آنان سر تسلیم فرود آوردیم و به طوری که دیدیم بعد از هفت سال از شکست ۱۹۱۸ قرارداد لوکانو را به ما تحمیل کردند.

همه کس این مسئله را به طور آشکار احساس می‌کند که بعد از حرارت سال‌های



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۱۹۲۳ و ۱۶۲۲ دولت فرانسه با یک انرژی خستگی ناپذیر کشور آلمان را هدف فشارهای ستمکارانه خود قرار داده بود.

زیرا همه کس این موضوع را می‌داند که پافشاری فرانسه در شکست دادن آلمان در حوادث گذشته سرچشمه می‌گرفت و در مدت چهار سال و نیم خون سربازان خود را به زمین ریخت برای این که شکست ایتراس و برن را تلافی کنند و از سال‌ها پیش نقشه داشت که با این شکست عظیم آلمان را تجزیه کند.

به همین دلیل بود که فرانسه وارد جنگ شد و ملت خود را برای شکست دادن آلمان در اختیار یک ملت یهودی قرار داد.

این مقصد جنگی فرانسه اگر جنگ فقط در آلمان هم واقع می‌شد به نتیجه می‌رسید آن‌ها فکر می‌کردند در اثر پیش آمدن جنگ جهانی که مرکز آن در ورشو و نیز توکورود و ریکا قرار داشت آلمان نمی‌تواند مقاومت کند و خواه ناخواه به طوری که آن‌ها پیش‌بینی کرده بودند موفق به تجزیه کردن آلمان خواهند شد.

اما شکست آلمان خیلی زودتر از آنچه که فرانسویان انتظار داشتند در نوامبر انتظار داشتند در نوامبر ۱۹۱۸ پایان یافت و آلمان با سرعت زیادی دچار شکست قطعی گردید.

اما در حالی که این حادثه برای ما اتفاق افتاد هنوز قسمت اعظم ارتش آلمان بسیاری از شهرهای دشمن را در اختیار داشت و فرانسه به طوری که می‌خواست می‌توانست آلمان را تجزیه کند ولی لاف‌ل موفقی شد ارتش آلمان را از خاک فرانسه بلژیک خارج سازد.

حکومت فرانسه برای این که به جنگ پایان بدهد ابتدا لازم بود ارتش آلمان را خلع اسلحه کند و تا جایی که می‌توانست آن‌ها را به داخل خاک آلمان به عقب بکشاند و این تنها نتیجه‌ای بود که از جنگ گرفته شد.



اما فرانسه هم به سهم خود از یا درآمده بود پس از این که جنگ به پایان رسید و آلمان سیاست اقتصادی و استعماری خود را از دست داد و در دولت‌های درجه سوم درآمد جنگ به نفع انگلستان پایان یافته بود در این حال نه تنها دولت انگلستان خواستار نابودی کامل آلمان نبود بلکه جدیت داشت که برای همیشه فرانسه در اروپا مواجه با یک رقیب سرسخت و مقتدر باشد.

از این جهت بود که دولت فرانسه می‌توانست آخرین ضربه خود را که عبارت از تجزیه آلمان بود وارد سازد هر بار برای فرانسه پیش می‌آمد سعی داشت قوای آلمان را ضعیف و ناتوان سازد و روزی که جنگ پایان یافت فرانسه در صدد برآمد به هر وسیله شده آلمان را خلع اسلحه کند تا از این راه بتواند فشارهای اقتصادی و مالی را بیشتر بر آلمان وارد سازد.

وقتی زمستان سال ۱۶۲۳ فرا رسید کم‌کم نظریات دولت فرانسه در مورد آلمان آشکار شد و دو نظریه مختلف در این مورد برای آن‌ها حاصل شد.

با این که فرانسویان می‌توانند با این فشارهای پی‌درپی آلمان را مطیع خود سازند و در غیر این صورت آلمان کشوری است که یک روز قیام خواهد کرد و برای جبران شکست‌های گذشته دنیا را به خاک و خون خواهد کشید و معلوم بود روزی که آلمان چنین تصمیمی بگیرد و انتقام خود را به صورت یک جنگ دیگر آشکار سازد خودش هم نابود خواهد شد.

اما در این جنگ نه تنها آلمان نمی‌تواند فرانسه را از دنیا جدا سازد بلکه ناچار خواهد شد که به تنهایی با تمام دولت‌های جهان نبرد کند و پیروزی در یک چنین جنگ جهانی امری محال یا لاقابل مشکل خواهد بود.

اما من در این مورد اطمینان دارم که فرانسه هرگز خود را گرفتار چنین جنگی نخواهد کرد و اگر من یک فرد فرانسوی بودم و فرانسه را با این قدرت که به دست



آورد دوست داشتم هرگز سرنوشت خود را به دست مردمی جاه طلب و نادان مانند وطمعکار نمی دادم.

فرانسه که در حال حاضر قسمت مهمی از جوانان خود را از دست داده و بهترین عوامل نژادی او در حال از بین رفتن است نمی تواند قبل از نابود کردن آلمان در سیاست همان نقش یک دولت مقتدر را داشته باشد. در اواخر سال ۱۹۲۲ روابط آلمان و فرانسه به مراحل خطرناکتری رسید، فرانسه در تدارک حمله جدید به آلمان بود و برای اقدام به این کار در صدد فراتم کردن متحدین بود فرانسه نه تنها سعی داشت ما را تحت فشار قرار دهد بلکه کوشش او بر این بود که ما را در خیال وضع اسارت اقتصادی قرار دهد که خواه ناخواه در برابر سخت ترین شرایط آن دولت تسلیم شویم.

بعد از تصرف نواحی روهر در هر یک بار دیگر ملت آلمان به تلاش افتاد که خود را از زیر بار فشار فرانسویان خلاص کند زیرا همین موضوع به طوری مردم آلمان را عصبیانی کرده بود که همه تصمیم داشتند به شکنجه های وارده خاتمه بدهند دولت فرانسه از خطر سیاسی بعد از اشغال ناحیه روهر سعی می کرد خود را به انگلستان نزدیک کند اما به طوری که همه می دانند انگلستان در سیاست بین المللی دارای رویه خاصی بود و تصرف روهر انگلیس ها را بر آن داشت که مراقب اوضاع باشند. زیرا در آن حال دولت فرانسه از لحاظ قدرت سیاسی و نظامی به مرحله ای رسیده بود که آلمان قبل از جنگ دارای این قدرت بود و آن ها متوجه بودند که اگر فرانسه با این وضع پیش بود یک آلمان جدید در مقابل خود خواهند داشت.

بزرگترین و زرخیزترین معادن آهن و ذغال سنگ اروپا در دست دولتی بود که برخلاف آلمان تمام منافع آن را به خود اختصاص داده و می تواند با تقویت اقتصاد خویش در برابر دنیای ماورای مانس مقابله کند در حالی که معادن زرخیز ما در



دست فرانسه است اگر جنگی واقع شود تمام منافع جنگ و پیروزی نهائی به طرف او است.

در ایتالیا هم احساسات فرانسویان و رفتاری را که این دولت بعد از جنگ پیش گرفته بود مورد نفرت آنان قرار گرفت و این بهترین موقعی بود که امکان داشت متحدین دیروزی دشمن یکدیگر شوند و اگر خلاف آن واقع شد و متحدین هوشیار شدند برای این بود که مانند جنگ دوم بالکان آلمانی‌ها به جای انور پاشای عثمانی یک صدراعظم هوشیار داشتند با این حال مسئله تصرف ناحیه روهر توانست برای آلمانی‌ها نوید خوشبختی آینده باشد قسمت مهمی از هم‌وطنان ما را که فرانسه به وسیله وعده‌های سراسر دروغ خود آن‌ها را به طرف خود کشانده بود کم‌کم هوشیار شدند.

جنگ ۱۹۱۴ موجداتی داشت که افکار مردم آلمان را تغییر داده دوست و دشمن خود را شناختند و دانستند که دولت فرانسه یا غیر آن خیالی غیر از ضعیف کردن آن‌ها ندارند وقتی که فرانسه تهدیدات خود را به موقع اجرا گذاشت و ابتدا با احتیاط لازم در نواحی معدنی آلمان سفلی بنای پیشروی گذاشت اگر آلمانی‌ها هوشیار بودند ساعت سرنوشت آنان به صدا در آمده بود.

اگر در این لحظه ملت آلمان روش سیاست دیگری غیر از آنچه که از خود بروز داد به کار می‌برد بدون تردید ناحیه روهر برای فرانسویان به صورت شهر مسکو در برابر ناپلئون در می‌آمد.

در این مرحله دو روش قابل طرح بود یا این که ملت آلمان در مقابل این تهدیدات بایستی ساکت بماند و این اهانت تحقیر را قبول کند یا این که لازم بود احساسات مردم بیدار کرده و طوفانی را که انتظار داشتند برپا سازند اما، کوتو صدراعظم رایش رویه دیگری را در پیش گرفت و بورژوازی آلمان بعد از گرفتن



امتیازات ساکت ماندند باید این قسمت را تذکر داد که دولت فرانسه با تصرف ناحیه روهر برخلاف معاهده ورسای رفتار کرده بود و با این اقدام ستمکارانه دولت‌های انگلستان ایتالیا را با خود همراه کرده بود.

اما دولت فرانسه اطمینان داشت که این دو دولت در اقدام غارتگری او تشریک مساعی کرده بنابراین غیر از قوای خودش به هیچکس اعتماد نداشت. دولت شرافتمند آلمان هم نمی‌توانست غیر از راه شرافتمندانه روش دیگری داشته باشد و از طرف دیگر یقین داشتند که هرگز نمی‌توانند مقاومت کنند یا به وسیله جنگ از پیشروی‌های دشمن جلوگیری کنند و هرگونه معامله دوستانه هم در این مورد حالت مسخره را داشت.

اما غیر از این کارها برای دولت آلمان ممکن بود معاهده ورسای پیش کشیده و از حمایت سایر دول که قهراً از پیشروی فرانسه نگران بودند استفاده نمایند. در واقع هرگونه معامله ما در این مورد حالت مسخره داشت و اعمال دولت‌های آلمان آنچه را که لئوید جرج در یکی از کنفرانس‌ها گفته و اظهار نظر کرده بود که آلمان‌ها نمی‌توانند حاکم بر سرنوشت خود باشند مصداق پیدا کرده بود.

در سال ۱۹۱۸ ما جریمه اشتباه خود را پرداختیم و در سال ۱۹۱۵ وقتی که می‌توانستیم سر دشمن را به سنگ بکوبیم باز هم سرافعی مارکسیست ما را ناتوان ساخت پس ما به قدر کافی از اشتباهات خود تنبیه شده بودیم و حادثه سال ۱۹۲۳ امکان داشت لااقل این اشتباهات را جبران کنیم.

همه می‌دانستند که مقاومت در مقابل دشمن امکان‌پذیر نیست اما در هر حال لازم بود ملت آلمان قیام کند با مقاومت خویش این لکه ننگ را از دامان آلمان بزداید.

در سال ۱۹۲۳ یک بار دیگر در مقابل وضع ۱۹۱۸ قرار گرفته بودیم و هر نوع



مقاومت به ضرر خودمان تمام می‌شد و باز هم در این مورد مارکیست‌ها گذاشتند که آلمان وظیفه خود را در برابر تاریخ انجام دهد.

آقای کوفو صدراعظم تنها کاری که کرد این بود که در نظر گرفت با به زاه انداختن اعتصاب کارگران در معادن آهن و ذغال سنگ از پیشرویی فرانسویان جلوگیری کند. ولی اقدام به اعتصاب کارگران کار مشکلی بود زیرا برای به راه انداختن اعتصاب کارگری باز هم احتیاج به مارکیست‌ها داشتند زیرا کارگران بودند که می‌بایست اعتصاب کنند و اعتصاب کارگری نیز در اختیار مارکیست بود.

بالاخره راه دیگری پیدا کردند آقای کوفو چیزی را به این گودال انداخت که به وسیله آن می‌توانستیم از مارکیست‌ها جدا شویم و آن عبارت است از این بود که از راه مسالمت با مقامات فرانسوی پیش بیاید ولی به طوری که دیدیم این راه هم نتوانست واقعه را علاج کند و فرانسویان، وارد نواحی روهر شده و در مقابل هرگونه اعتصاب فردی یا دسته‌جمعی مقاومت نمودند.

من در این جانی‌توانم حوادثی را که بعد از سال ۱۹۱۳ واقع شد به طور تفصیل شرح بدهم و این کار را هم نخواهم کرد زیرا می‌دانم آنچه که واقع شد برای آینده فایده‌ای نداشت و نمی‌توانست جراحی را که بر ما وارد آمده التیام بخشد در مقابل هزاران بدبختی که در سال‌های اخیر برای افراد آلمانی پیش آمده بود من نمی‌خواهم با شرح دادن آن دردهای گذشته را تجدید نمایم.

در این جا که می‌خواهم کتاب دوم خود را به پایان برسانم خطاب به کسانی که موجبات این بدبختی را فراهم ساخته‌اند می‌گویم آلمان کشوری نیست که در زیر زنجیر استعمار ستمگری بیگانگان تسلیم شود دیر یا زود فرا خواهد رسید یکی از افراد آلمان که به خواب رفته‌اند هوشیار خواهد شد و یک بار دیگر به دنیا و کسانی که نابودی او را خواسته‌اند مشت محکم و آهنین خود را نشان خواهد داد تا آن روز همه سکوت اختیار می‌کنیم، و برای آخرین بار می‌گویم حق با زور است پس باید زورمند شد تا حق خود را از دیگران بتوانیم بگیریم.



نتیجه

حزب کارگری ناسیونال سوسیال آلمان یک بار دیگر در تاریخ نهم نوامبر سال ۱۹۲۳ مورد حملات سخت دشمنان قرار گرفت و در تمام کشور بنام یک حزب ممنوعه شناخته شد و امروز در نوامبر ۱۹۲۶ دومیترتبه این حزب نیرومند قدرت اولیه خود را به دست آورده و بیشتر از سابق نیرومند شده است.

تمام حملات دشمنان و توقف و روشنفکری روسای آن توانست کاری صورت بدهد و چون دارای ایده و اساسنامه بسیار درست و عمیقی بود و حس فداکاری را در اعضای آن تقویت کرده بود و نیرومندتر از سابق قدم به میدان گذاشت.

اگر در این فساد عمومی که در دستگاه پارلمانی راه یافته این حزب بتواند با قدرت تمام آنچه را که می‌خواهد نشان بدهد ظاهر سازد و ارزش نژاد آلمان را تقویت نماید بدون تردید در این مبارزه پیروز خواهد شد.

آلمان باید سابقه هويت و شخصیت اراده خود را به دنیا نشان بدهد.

طرفداران ما نباید فراموش کنند اگر در روزهای پر از اضطراب با ما مساعدت



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نمایند و آنچه را که حزب از آنها می‌خواهد انجام دهند یقین بدانند که یک روز که شاید خیلی دیر نباشد حزب ناسیونال سوسیال آلمان سرنوشت آلمان را تغییر خواهد داد.

پایان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



هیتلر در زمان کودکی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



مجسمه ای از هیتلر در حال سوگند



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



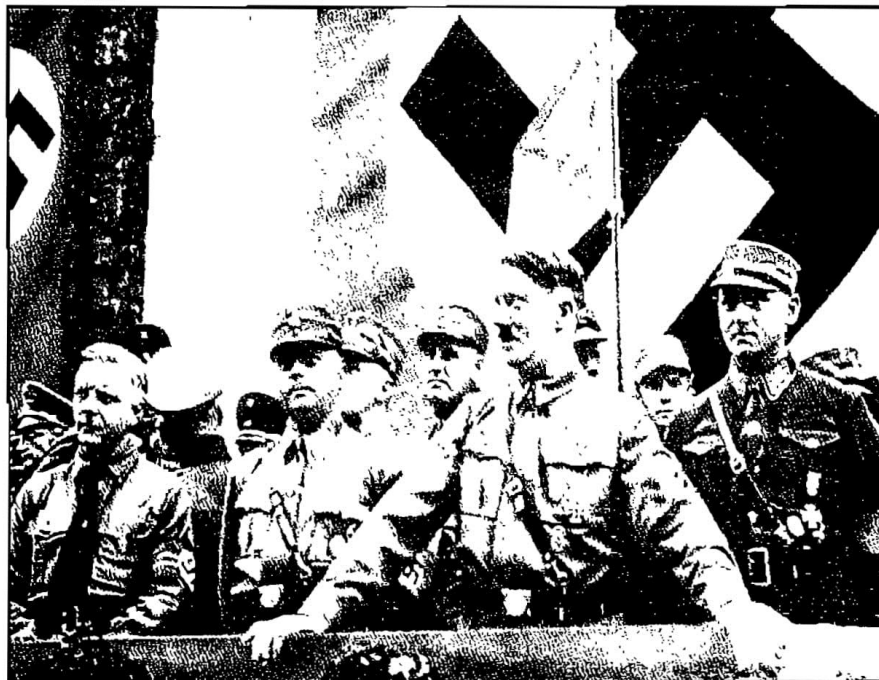
@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



نقاشی ماندگار از دیکتاتور قرن



@caffeinebookly



caffeinebookly



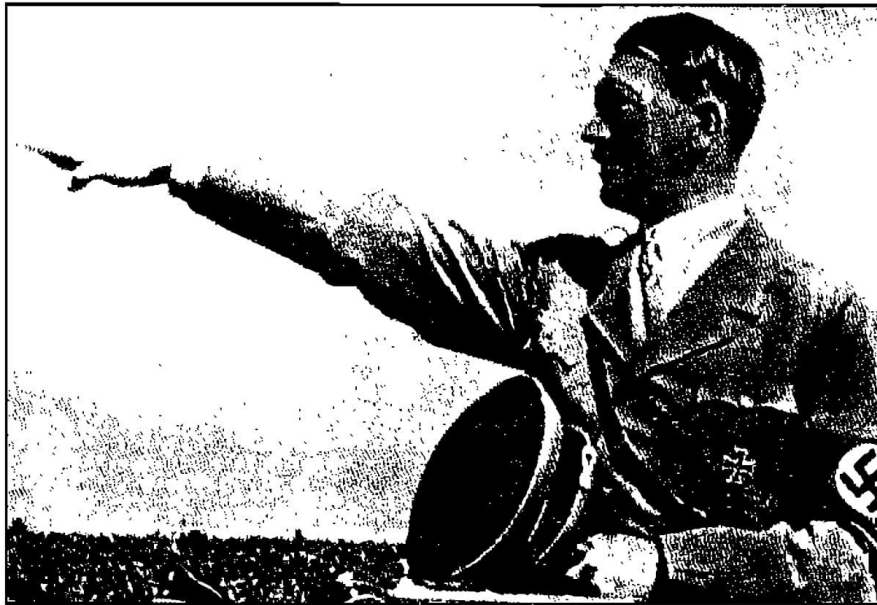
@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۱	تاریخ ایران باستان (۳ جلدی)	مشیرالدوله	۳۱	تاریخ زندگانی شاه عباس کبیر	ابوالقاسم سحاب
۲	تاریخ ایران (۲ جلدی)	سرپرستی سایکس	۳۲	کورش کبیر	دکتر رضازاده شفق
۳	تاریخ مفصل ایران	پیرنیا و عباس اقبال	۳۳	سیرت کورش کبیر	وحید مازندرانی
۴	تاریخ جهانگشای جویین (۳ جلدی)	محمد جویین	۳۴	لشکرکشی کورش	وحید مازندرانی
۵	تاریخ ۵۰۰ ساله خوزستان	احمد کسروی	۳۵	زندگی و جهانداری کورش	علی شهبازی
۶	تاریخ ایران از آغاز تا اسلام	کریمشمن - دکتر معین	۳۶	کورش حکمران جهان	ونفکاتک
۷	تاریخ سلسله های محلی ایران	دکتر میترا مهرآبادی	۳۷	فرزند سرنوشت	شاپور آرن نژاد
۸	تاریخ جهانگشای نادری	میرزا مهدی استرآبادی	۳۸	دلبران شوش	شاپور آرن نژاد
۹	تاریخ ایران در زمان نادرشاه	علی اصغر عبدالهی	۳۹	سایه آسیا	شاپور آرن نژاد
۱۰	تاریخ سیاسی ساسانیان (۲ جلدی)	دکتر مشکور	۴۰	دلاوران میزگرد	شاپور آرن نژاد
۱۱	تاریخ ایران باستانی	حسن پیرنیا	۴۱	قدرت دریاها	شاپور آرن نژاد
۱۲	تاریخ مختصر ایران	سرلشکر مقتدر	۴۲	شبهای پاسارگاد	شاپور آرن نژاد
۱۳	جنگ های ۲۰۰ ساله ایران و روم	سرلشکر مقتدر	۴۳	حسن صباح	شاپور آرن نژاد
۱۴	تاریخ افغانستان از قدیم ترین ایام	عبدالحی حبیبی	۴۴	بوسه عذراء	شاپور آرن نژاد
۱۵	تاریخ افغانستان بعد از اسلام	عبدالحی حبیبی	۴۵	فاتح	شاپور آرن نژاد
۱۶	افغانستان در پرتو تاریخ	احمد علی کهزاد	۴۶	ده مرد رشید (۱۰ جلدی)	شاپور آرن نژاد
۱۷	رستم التواریخ	رستم الحکما	۴۷	آتیلا (۱۸ جلدی)	جلال نعمت الهی
۱۸	سه سال در دربار ایران	عباس اقبال	۴۸	کریم خان زند	منصور کد خدازاده
۱۹	فرهنگ ایران باستان	ابراهیم پورداود	۴۹	لطفعلی خان زند	حسین مسرور
۲۰	طبقات سلاطین اسلام	عباس اقبال	۵۰	ده نفر قزلباش (۵ جلدی)	حسین مسرور
۲۱	نامه تنسر به گشلسب	مجتبی میثوی	۵۱	آرزو (۴ جلدی)	ابراهیم زمانی آشتیانی
۲۲	کارنامه اردشیر بابکان	دکتر مشکور	۵۲	خورشید تیسفون (۳ جلدی)	ابراهیم زمانی آشتیانی
۲۳	بهن نامه	دکتر میترا مهرآبادی	۵۳	بسوی روم (۳ جلدی)	ابراهیم زمانی آشتیانی
۲۴	گرشاسب	سیکتین سالور	۵۴	اسرار دخمه شاپور	ابراهیم زمانی آشتیانی
۲۵	قلعه قهرمانان	سیکتین سالور	۵۵	اسرار کوه گریه کتان	ابراهیم زمانی آشتیانی
۲۶	مردی از جنوب	سیکتین سالور	۵۶	ماهرو	ابراهیم زمانی آشتیانی
۲۷	تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی	رحیم زاده صفوی	۵۷	عشق های خسرو پرویز	ابراهیم زمانی آشتیانی
۲۸	شبهای پرسپولیس	علی جلالی	۵۸	نادر پسر شمشیر	نورالله لارودی
۲۹	شبهای بابل	علی جلالی	۵۹	نبردهای بزرگ نادرشاه	سرلشکر مقتدر
۳۰	اسرار تخت جمشید	غلامحسین مقتدر	۶۰	نادرشاه	احمد کسروی

ISBN: 978-964-5870-84-1



9 789645 187084 1



دنیای کتاب

آدرس: میدان بهارستان - خ کمال الملک

روبروی وزارت ارشاد - پلاک ۲۲

تلفن: ۳۳۹۵۱۸۴۰ - ۳۳۹۵۲۵۷۵



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly